



سفر به ماوراء

سفرنامه آخرین مأموریت میدانی هیأت معارف جنگ
در معیت شهید سپهبد علی صیاد شیرازی
«باز آفرینی عملیات بیت المقدس»

سید کاوه خاتمی

خاتمی، کاوه، ۱۳۴۹-، گردآورنده

سفر به ماوراء، سفرنامه آخرین مأموریت میدانی هیأت معارف جنگ در معیت شهید سپهبد علی صیادشیرازی
"باز آفرینی عملیات بیتالمقدس" / کاوه خاتمی [با پشتیبانی] هیأت معارف جنگ شهید سپهبد علی صیاد شیرازی.

- تهران. ایران سبز، ۱۳۸۴

۱۶۴ ص. مصور (بخشی رنگی)، نقشه، جدول

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیپا.

ص.ع. به انگلیسی:

Kaveh Khatami. Safar be mavara

نمایه

۱. جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹-۱۳۶۷- عملیات بیتالمقدس. ۲. جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹-۱۳۶۷- -

نبردها. ۳. جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹-۱۳۶۷- خاطرات. ۴. صیاد شیرازی، علی، ۱۳۲۳-۱۳۷۸.

الف. ایران. ارتش. هیأت معارف جنگ شهید سپهبد علی صیادشیرازی.

ب. عنوان. ج. عنوان، سفرنامه آخرین مأموریت میدانی هیأت معارف جنگ در معیت شهید سپهبد علی

صیادشیرازی

۹۵۵/۰۸۴۳

DSR ۱۶۰۷/ب۹خ۲

۲۷۳۱-۸۴م

کتابخانه ملی ایران

سفر به ماوراء

نوبت چاپ: دوم، ۱۳۹۵

نویسنده: سید کاوه خاتمی

ویراستار: عبدالله الیوغیش

طراحی جلد: مجتبی پارسا

طراحی یونیفرم جلد: داریوش خانجانهزاده

تایپ و صفحه آرایی: مجتبی خورده‌بین

لینتوگرافی، چاپ و صحافی: چاجا

تیراژ: ۱۰۰۰

ناشر: انتشارات ایران سبز

شابک: X-۱۳-۰۷۶۰۷-۹۶۴

مرکز پخش هیئت معارف جنگ: تلفن: ۲۲۴۸۸۷۵۶ نمابر: ۲۲۴۸۸۶۵۰ صندوق پستی ۱۹۵۷۵-۵۵۴

قیمت: ۸۰۰۰ تومان

حق چاپ برای هیئت معارف جنگ «شهید سپهبد علی صیاد شیرازی» محفوظ است.

از همه نگارندگان حوادث جنگ و همه کسانی که
توان انجام وظیفه در این مهم را دارند، درخواست
می‌کنم از ثبت و ضبط جزئیات این دوران غفلت
نکنند و این گنجینه تمام‌نشدنی را برای آیندگان به
ودیعه بگذارند.

امام خمینی (ره)

می‌خواهم بگویم که این جنگ، یک گنج است.
آیا خواهیم توانست از این گنج استفاده کنیم؟ آن
هشت سال جنگ بایستی تاریخ ما را تغذیه بکند.
مقام معظم رهبری حضرت آیت‌الله خامنه‌ای

تیمسار صیاد شیرازی! تبیین معارف جنگ
به وسیله شما برای رزمندگان ارتش جمهوری
اسلامی ایران کاری است مفید و به سود ارتش.
حضرت آیت الله خامنه‌ای

فهرست مطالب

۹	پیشگفتار
	فصل اول : توفیق حضور
۱۲	توفیق حضور
۱۵	زائران کوی عشق
۳۲	در قلمرو خورشید
۴۵	اردوگاه شهید صیادی
۵۱	گم کرده‌ای درخاک
	فصل دوم : دولتمردان بی کفایت کشور همسایه
۶۴	دولتمردان بی کفایت کشور همسایه
۸۲	نماز غیر منتظره
۸۴	مهمان ویژه
	فصل سوم : فصل جدایی
۹۸	بانگ بازگشت
۱۰۱	رایحه ائمه
۱۱۵	فصل جدایی
۱۱۹	اسامی هیئت معارف جنگ در برداشت میدانی عملیات بیت‌المقدس
۱۲۸	اسناد و عکسها
۱۵۷	نمایه

معارف جنگ

«معارف جنگ» مجموعه‌ای از یافته‌ها، ذخایر و دست آوردهای جبهه‌های نبرد حق علیه باطل است که خداوند متعال به پاس فداکاری‌ها، ایثارگری‌ها و برکت خون شهدای والامقام، نصیب رزمندگان اسلام نموده و از سینه‌های جوشان آن‌ها به سینه‌های پاک و تشنه نسل جوان انقلاب اسلامی منتقل می‌گردد.

«هیئت معارف جنگ» از پاییز سال ۱۳۷۳، با تصویب حضرت امام خامنه‌ای و بنیان‌گذاری امیر سرافراز ارتش اسلام «شهید سپهبد علی صیادشیرازی» و حمایت‌های مادی و معنوی مقام معظم رهبری و فرماندهی کل قوا، این رسالت مهم را با روحیه متعالی بسیجی برعهده گرفته و مفتخر است که با الهام از کلام نورانی خداوند متعال مبنی بر «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَهُمْ صُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ»، با صداقت و تلاش دسته‌جمعی در این وادی مقدس گام نهاده و این رسالت افتخارآمیز را که با گرایش «پژوهشی - فرهنگی - عملیاتی و آموزشی» شکل گرفته است ادامه دهد و در این راه امید به لطف و یاری خداوند متعال دارد.

شیوه کار هیئت معارف جنگ در گردآوری تجارب جبهه‌های نبرد از سال ۷۳ تا سال ۷۸ بدین ترتیب بوده است که براساس زمان و مکان هر عملیات، جمعی از رزمندگان اسلام که در آن عملیات نقش مهمی را برعهده داشته‌اند به منطقه عملیات عزیمت نموده و با یادآوری خاطرات خود در صحنه نبرد و برداشت‌های تحریری، صوتی و تصویری، مجموعه‌ای از حقایق و واقعیت‌های تلخ و شیرین را گردآوری نموده است. هیئت معارف جنگ از سال ۷۸ تا سال ۹۴ تعداد ۱۳۰ عنوان کتاب مستند درباره وقایع ۸ سال دفاع مقدس منتشر نموده است.

آموزش معارف جنگ نیز از سال ۱۳۷۴ به صورت نظری و میدانی برای هر دوره از دانشجویان سال ۳ دانشگاه افسری امام علی (ع) نیروی زمینی و از سال ۱۳۸۲ برای کلیه دانشگاه‌های افسری زمینی، هوایی، دریایی و فارابی ارتش جمهوری اسلامی ایران به اجرا در آمده و تا زمان نگارش این کتاب بیش از ۲۲ هزار نفر از فارغ‌التحصیلان دانشگاه‌های مزبور را در دو مرحله نظری و میدانی مورد آموزش داده است. از سال ۱۳۹۴، آموزش معارف جنگ برای دانشجویان سال ۳ دانشگاه قرارگاه پدافند هوایی خاتم‌الانبیاء (ص) نیز به اجرا درآمد.

هیئت معارف جنگ همچنین از سال ۱۳۸۸ آموزش کارکنان وظیفه در مقاطع تحصیلی فوق‌دیپلم، لیسانس، فوق‌لیسانس و دکترا در مراکز آموزش وظیفه را پی‌ریزی نمود و این عزیزان در زمان آموزش مقدماتی و قبل از عزیمت به یگان‌های سازمانی خود به مدت ۱۶ ساعت آموزش معارف جنگ را در ساعات فوق برنامه طی نموده که تا زمان چاپ این کتاب بیش از ۲۷۰ هزار نفر از کارکنان وظیفه که فارغ‌التحصیل دانشگاه‌ها و مراکز آموزش عالی کشور می‌باشند، آموزش نظری معارف جنگ را فرا گرفته‌اند. از سال ۱۳۹۰ افسران دوره عالی رسته‌ای، در هر دوره به مدت ۸ ساعت و تا سال ۹۵ تعداد ۳۰۴۳ نفر آموزش معارف جنگ را طی نموده‌اند. از بهمن سال ۱۳۹۳ تا کنون نیز، تعداد ۱۲۰ هزار نفر سربازان دیپلم و زیر دیپلم نیز در هر دوره به مدت ۸ ساعت تحت آموزش معارف جنگ قرار گرفته‌اند.

هیئت معارف جنگ «شهید سپهبد علی صیادشیرازی»

پیشگفتار

در دلم بود که بی دوست نباشم هرگز چه توان کرد که سعی من و دل باطل بود یکی از الطاف خفیه حضرت حق تعالی برای انقلاب شکوهمند اسلامی، نعمت هشت سال دفاع مقدس است و آنان که توانستند عزتمندانه نام خویش را در دفتر مجاهدان فی سبیل الله ثبت نمایند، این نشان افتخار را همچون نگینی درخشان تا پای میزان همراه خواهند داشت.

گستره آسمان تاریخ انقلاب اسلامی مملو از ستارگان پر فروغی است که لسان قلم یارای ثبت اعجاز معنوی و روحیه بلندشان را در خویش نمی‌یابد.

آنچه پیش رو دارید گزارش همراهی با رادمردان بی‌ادعایی است که در سراپرده گمنامی با اخلاص فراوان جهت ثبت، اعتلا و انتقال فرهنگ ایثار و شهادت فرزندان این مرز و بوم به نسلهای آتی دست از مجاهدت خویش نداشتند.

رسالت خطیر ثبت و ضبط حرکت گروهی پرکار و با نشاط، تحت عنوان

« هیئت معارف جنگ » تکلیفی بود که بارها مسئولیت آن بر شانه‌هایم سنگینی کرد. اگرچه حجم کار و وسعت عمل همواره فراتر از برد قلم بود ولی :

آب دریا را اگر نتوان کشید هم به قدر تشنگی باید چشید
اما « سفر به ماوراء » روایتی دیگر از منطقه عملیاتی بیت‌المقدس می‌باشد. این

سفر نه در محدوده جغرافیا بلکه سیری روحانی به سرزمین سرخ شهیدان است که به سبب حاکمیت معنوی روح نمازهای یومیه در طول سفر، بدین نام مزین گردید؛ تا آنجا که گمان می‌رفت گروه، مأموریتی برای اقامه نماز دارد و دیگر هیچ. از این‌رو

همواره با عشق و شوری مضاعف دل به قافله‌شان می‌سپردیم. مهم‌تر این که آخرین مأموریت برای « صیاد » نیز بود. افسوس زمانی مطالب این مجموعه را به زیر قلم

می‌کشم که یکی از مدیران توانمند ارتش جمهوری اسلامی ایران و رئیس « هیئت معارف جنگ »، مرد اخلاص و پاک نیت شهید سعید امیر سپهبد

« علی صیاد شیرازی » مدت‌هاست به دست قومی پلید و ناپاک، آسمانی و به آرزوی دیرینه‌اش کامیاب گردیده. از شخصی سخن می‌گویم که خود بارها تأکید

داشت از زمان پذیرش قطعنامه ۵۹۸ تا کنون، هنوز جامه رزم به تن دارد و هر لحظه

آماده اجرای فرامین مقام معظم رهبری است. گر چه خلاء وجودش همواره دل‌هایمان را محزون و سخت به رنجمان می‌اندازد، اما میراث گرانبهایی را که بر جای گذاشته هرگز فراموش نخواهیم کرد. هنوز حلاوت یاد خاطرات آن ایام، کویر تفتیده جانهایمان را به شکوفه می‌نشانند.

در خاتمه جا دارد از تلاشهای تمامی عزیزان و مسئولان هیئت معارف ، به ویژه از راهنماییهای دلسوزانه امیر سرتیپ سید حسام هاشمی که همواره مشوق اینجانب بوده‌اند، صمیمانه تشکر و قدردانی نمایم .

در برهه‌ای که قلمهای زهرآگین برخی دنیا پرستان بدتر از تیرهای صدامیان و اربابانش جانهایمان را آزرده ، این نوشتار را تقدیم می‌کنم به محضر پیشگاه حضرت ولی عصر (عج) و همه نمازگزاران و خاشعین به درگاه عبودیت .

سید کاوه خاتمی

تهران، بهار ۱۳۸۴

فصل اول

توفیق حضور

توفیق حضور

بار دیگر توفیق حاصل شد تا بتوانم به همراه جمعی از مسئولان و فرماندهان دفاع مقدس، همگام با «هیئت معارف جنگ» به منظور بررسی عملیات پیروزمند و غرورآفرین بیت‌المقدس عازم خطه خون رنگ خوزستان شوم.

هرکس نام «هیئت معارف جنگ» به گوشش آشناست آن را با مبتکر و مدیر مقتدرش می‌شناسد؛ «سرتیپ علی صیادشیرازی». مدیری برنامه‌ریز، خستگی ناپذیر؛ با ویژگیهای استثنایی و کوله‌باری از تجربه و یادگار عرصه جهاد و مبارزه.

هیئت معارف جنگ دو هدف عمده را دنبال می‌کند، نخست، نگاهی نو به تاریخ دفاع مقدس و بیان صحنه‌های آن با بررسی اسناد و مدارک حقیقی توسط فرماندهان ارتش و رزمندگان اسلام و در نهایت ثبت آن به شکل برداشتهای صوتی، تصویری و نوشتاری؛ دوم، استخراج جزوات آموزشی و تحقیقی برای تدریس دانشجویان دانشگاه افسری نیروی زمینی ارتش به منظور انتقال علمی تجارب هشت سال نبرد با دشمن به نسل جوان کشور.

این خلاء عظیم مدتها صیاد را رنج می‌داد. به همین منظور ایشان با ارائه طرحی از محضر مقام معظم رهبری کسب تکلیف نمود و ایشان ضمن استقبال از طرح با خشنودی آن را مورد حمایت خویش قرار دادند.

در این راستا، مجموعه هیئت معارف جنگ از بدو تشکیل با حضور افتخاری فرماندهان و رزمندگان دفاع مقدس، طی ۴ سال، حدود ۱۲ عملیات عمده، از کوههای سر به فلک کشیده کردستان تا دشتهای گرم و تفتیده جنوب را در کارنامه خویش ثبت و به سرانجام مطلوب رساند. هرچند وقت یکبار مجموعه گزارشها به رهبر معظم انقلاب ارائه و گزارش داده می‌شود.

مسئولیت گروه فرهنگی و ثبت خاطرات هیئت معارف جنگ از ابتدا به عهده حجت‌الاسلام والمسلمین سعید فخرزاده^۱ گذاشته شد. وی تجارب ارزشمندی در این زمینه اندوخته است. از آنجایی که مدتها قبل به عنوان مصاحبه‌گر و خبرنگار در عرصه جمع‌آوری اسناد جنگ و خاطرات رزمندگان اسلام با ایشان در سپاه پاسداران انقلاب اسلامی همکاری داشتیم، همواره یکی از اعضای گروه فرهنگی بودم و توفیق همراهی هیئت معارف نصیبم می‌شد.

از سوئی، سرتیپ علی صیاد شیرازی به دلیل توجه خاص به نمازهای یومیه به‌ویژه به صورت جماعت، با استفاده از حجت‌الاسلام فخرزاده با یک تیر دو نشان می‌زد: اول اینکه همیشه در سفرها یک روحانی برای اقامه نماز جماعت همراه داشت. دوم، خود حاجی بیکار نمی‌نشست و به‌همراه گروه فرهنگی خویش به کارهای واگذار شده می‌پرداخت.

برنامه سفر برای صبح روز سه شنبه ۷۷/۹/۲۴ به مدت ۴ روز به مقصد جنوب تنظیم و اعلام می‌گردد.

به دلیل گستردگی و حجم کار، مسئول گروه فرهنگی هیئت معارف جنگ از من درخواست کرد دو نفر مصاحبه‌گر مناسب را با خود همراه کنم تا کارهای ضبط خاطرات و مصاحبه‌ها روی زمین نماند. بالاخره دو تن از دوستان مناسب برای کار و سفر را گزینش و در وقت معین همراه کردم؛ مرتضی بهروزی و مجید نایینی از بسیجیان فعال محل.

با مرتضی قبلاً در تبلیغات و انتشارات سپاه به آقای فخرزاده در کار مصاحبه و جمع‌آوری خاطرات یاری می‌رساندیم ولی نایینی سابقه کاری این‌گونه را نداشت و می‌باید به کار توجیه می‌گردید، اما با توجه به علاقه و استعدادش مطمئن بودم از عهده امر به‌خوبی برمی‌آید.

۱. حجت‌الاسلام سعید فخرزاده در کسوت روحانیت طی دوران دفاع مقدس و سالیان بعد از آن در عرصه جمع‌آوری، ثبت و تدوین اسناد جنگ و خاطرات رزمندگان اسلام زحمات بسیاری را در تبلیغات و انتشارات سپاه پاسداران انقلاب اسلامی متحمل شد. وی در کنار علوم حوزوی در رشته اقتصاد از دانشگاه علامه طباطبائی فارغ التحصیل گردید. حجت‌الاسلام فخرزاده در حال حاضر در حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی به تدوین و گردآوری تاریخ شکوهمند انقلاب اسلامی اهتمام دارد.

چند روز مانده به سفر با مکاتبه رسمی و درخواست مسئولان هیئت معارف جنگ با اداره‌ام یعنی بنیاد حفظ آثار و نشر ارزشهای دفاع مقدس به‌منظور آماده شدن مقدمات حضورم در این مأموریت، خودم را مهیا می‌کنم. هرچند رئیس اداره، مهندس مهدی چمران با روی باز موافقتش را اعلام می‌کند اما با موضع‌گیری منفی مدیر مستقیم خود مواجه می‌شوم و بالاخره از سر ناچاری و به سردی با مأموریتم موافقت می‌شود، آن هم منوط به اینکه دیگر از این درخواستها ارسال نشود! به تعبیری بار آخرم باشد. افکارم مغشوش می‌گردد. دلیلی شد دفعه بعد طبق روال گذشته فقط مرخصی بگیرم و اجازه ندهم کسی از این نوع مأموریتها مطلع شود. این‌هم از دردسرهای حضور در مأموریتهای افتخاری! چیزی نمانده بود توفیق حضور را از دست بدهم.

با برخی مدیران فرهنگی بد سلیقه به کجا باید رفت؟ به راستی پس چگونه

باید فرهنگ گرانبهای دفاع مقدس را جمع‌آوری، ترویج و ارج‌نهمیم؟

«در این کویر امید باران نیست بیا که خیمه به صحرایی دگر بزیم^۱»

۱. مصطفی محدثی - مجموعه شعر «هزار مرتبه خورشید».

زائران کوی عشق

سه‌شنبه ۷۷/۹/۲۴

صبحگاه یک روز سرد پاییزی با همسفرانم بهروزی و نایینی بار و بندیل به دوش از میان دود و دم و ترافیک با مشقت خودمان را به دفتر تاریخ شفاهی انقلاب اسلامی حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی، محل کار حجت‌الاسلام فخرزاده، واقع در خیابان رشت می‌رسانیم.

سفر ما از اینجا آغاز می‌شود. در دفتر، آقایان رحمان میرزائیان و براتی به ما معرفی می‌شوند. همراهان جدید گروه هستند. آنها هم باید خبرنگاری نمایند.

رحمان میرزاییان از جانبازان ارتشی است و براتی هم از بچه‌های دفتر حوزه هنری. این سفر اولین تجربه آنهاست. وظیفه خبرنگاران، ضبط صوتی خاطرات فرماندهان و رزمندگان در صحنه می‌باشد. گویا مجدداً محسن کاظمی^۱ وقایع‌نگار هیئت، غیبت دارد، لذا می‌باید به جایش برای ثبت رخدادهای سفر در کنار سرتیپ علی صیاد شیرازی قلم را روی کاغذ بدوانم. ناچاراً به سختی از ضبط دانشجویی‌ام که شخصی هم است دل می‌کنم و آن را به نایینی می‌سپارم. نمی‌دانم ذائقه قلم زدن را دارم یا خیر؟ ولی می‌دانم کاری بس بی‌وقفه و سنگین در پیش رو دارم. پا به پا بودن با صیاد حتی فرصت نفس کشیدن هم برای شخصی نمی‌گذارد.

چند دقیقه به ساعت ۸ نمانده است و وقت زیادی نداریم. لذا به اتفاق همراهان با آژانس عازم ترمینال پرواز ساها می‌شویم. مسیر سفر تا سرزمین خوزستان را با هوپیمای نیروی هوایی ارتش طی می‌نماییم. پرواز برای ساعت ۱۰ تنظیم و اعلام شده است.

در مسیر فرودگاه متوجه می‌شوم میرزائیان اهل قلم و شعر است. وی درباره جنگ رمانی برگرفته از یک واقعه حقیقی به نام «ستاخیز عاشقان» نگاشته است. خیابانهای شهر و ازدحام ماشین‌هایش را به کندی پشت سر می‌گذاریم. کلاف سردرگم ترافیک و هوای آلوده از مزایای پایتخت نشینی است.

۱. محسن کاظمی از نیروهای پرکار تیم فرهنگی هیأت معارف است، که وظیفه ثبت تمامی وقایع حرکت هیأت را در طول سفر به‌دوش می‌کشید.

در بدو ورود به ترمینال پرواز ساها، با شمار زیادی از برادران ارتشی با لباس استتار و مزین به درجه‌های ارشد نظامی مواجه می‌شویم. نیازی به دقت نیست چرا که گذر زمان گرد سفید پیری را به رخسار بسیاری نشانده.

تیمسار سیدحسام هاشمی یکی از مدیران خونگرم هیئت معارف جنگ با رویی گشاده به استقبالمان می‌آید. فردی بسیار رئوف و همیشه در کنار تیمسار صیاد و لاجرم پرکار.

گویی این دفعه مسئولان تصمیم دارند با ترکیب نسبتاً کاملی از فرماندهان وقت اعم از فرماندهان قرارگاه‌های رزمی و پشتیبانی به همراه عناصرشان مجدداً وقایع و رخدادهای عملیات افتخارآفرین بیت‌المقدس را در صحنه بازآفرینی نمایند. حدود ۱۸۰ نفر فراخوانی شده‌اند.

بسیاری از این افراد پا به سن گذاشته به افتخار بازنشستگی نائل و چه بسا مدتها قبل لباسهای رزمشان را در صندوقچه کنج خانه‌ها به یادگار سپرده باشند. ولی با تدبیر مسئولان هیئت معارف جنگ و کسب اجازه از مقام معظم رهبری بار دیگر فرصتی به وجود آمد تا اینان بتوانند دوباره سنگینی جامه‌هایی که با آن حماسه آفریده بودند را به همراه نشانهایشان بر تن تجربه کنند.

این گردهمایی‌ها بهانه خوبی برای تجدید دیدارها و مرور خاطرات پر فراز و نشیب گذشته‌ای نه چندان دور می‌باشد. کمتر کسی بر روی صندلیها نشسته است. در هر گوشه و کنار سالن انتظار، جمعی به دور یکدیگر حلقه زده‌اند، شور و شوق در چهره‌ها موج می‌زند. گویی رزمی در پیش است. سیدحسام هاشمی با لبخند سرتیپ مهدی رادفر هم‌رزم قدیمی‌اش را در آغوش می‌کشد و می‌پرسد چه احساسی دارد؟ رادفر با رویی گشاده می‌گوید: «احساس جوانی می‌کنم».

فراخوانی و هدایت چنین جمعی کار هر کسی نیست جز سرتیپ علی صیادشیرازی. ولی می‌دانم وی و یارانش از عهده امر به خوبی برمی‌آیند.

حال در کنار اینان قصد داریم به مرور مقطعی از تاریخ پرفراز و نشیب نه چندان دور کشور اسلامی مان بپردازیم؛ می‌خواهیم نقبی به تاریخ پر التهاب حماسه و خون، در سرزمینی مقدس بزنیم. در حقیقت ما زائران کوی عشق‌ایم.

«بیا مرور کنیم خاطره را به روزهای خوش التهاب برگردیم»

با دریافت کارت پرواز و انجام کنترل‌های لازم با چند دستگاه اتوبوس عازم پای پلکان هواپیما می‌شویم. بیشتر چهره‌ها برایم آشناست؛ سرتیپ حسین حسنی سعدی، سرتیپ ۲ علی موسوی قوبدل، سرتیپ ۲ محسن شاهان، نصرت‌الله معین‌وزیری، مسعود بختیاری، عبدالحسین مفید، داود مشیری، کریم عبادت، عبدالرحمان مسائلی و... . داخل اتوبوس با سروان داود رحیمی مجری برنامه تلویزیونی ارتش احوالپرسی می‌کنم. برای ثبت تصویری حرکت تیمها چند گروه فیلم‌برداری با تجهیزات کامل و دوربینهای بتاکم ما را همراهی می‌کنند.

ترمینال ساها و آشیانه‌های هواپیماهای ارتش از قسمتهای دیگر فرودگاه متمایز است. از کنار آشیانه‌های انواع بالگردها و هواپیماهای ترابری سبک و سنگین نظامی عبور می‌کنیم. این مناظر انسان را به هیجان می‌اندازد. هواپیماهای C-۱۳۰ هرکولس با چهار موتور جت ملخدار و یا F-۲۷ فرندشپ دو موتور. همیشه شیفته پرواز بودم.

بالاخره با عبور از میان تعدادی هواپیمای بوئینگ، در کنار یک بوئینگ ۷۴۷ متوقف می‌شویم. پرنده‌ای عظیم‌الجثه و دور پرواز با چهار موتور جت پر قدرت. از بیرون جثه‌اش را با نگاهم کند و کاو می‌کنم ولی در کمال تعجب هیچ پنجره‌ای نمی‌یابم! با این حساب، از چشم‌انداز طول مسیر محرومیم. رنگ‌آمیزی‌اش سفید ولی ساده و دلگیر می‌نماید، در اینجا به روانشناسی رنگ پی می‌برم. روی بدنه نزدیک سر حروف بزرگ لاتین را می‌خوانم «CARGO» (کارگو). دماغه متحرک قسمت جلوی هواپیما سر به آسمان دارد، تیمی با لیفتراک در تکاپوی انتقال بار از آن قسمت، سخت مشغول‌اند. تیمسار علی صیاد شیرازی با لباس آراسته نظامی و با آرامشی خاص در پایین هواپیما شخصاً از نزدیک بر امور نظارت دارد، بالاخره ایشان را زیارت کردیم. هوای آرام و آفتابی صبح سرد پاییزی نوید پروازی مناسب را می‌دهد. پشت سر دیگران از پلکان بالا می‌رویم، داخل کمی تاریک است. به اتفاق بچه‌های گروه فرهنگی در انتها به انتظار پرواز می‌نشینیم. دو ردیف چهارتایی صندلیها اشغال

می‌شود، با وجود کثرت افراد به دلیل بزرگ بودن هواپیما هنوز صندلیهای بسیاری خالی می‌نماید. نمای فضای داخلی پرنده برخلاف هواپیماهای تجاری فاقد هرگونه دکور و تزیینات تشریفاتی است.

دماغه هواپیما که به جای خود برمی‌گردد، از جهت روشنایی در مضیقه قرار می‌گیریم. جز چند چراغ کم سو در سقف که آن هم در ارتفاع زیادی قرار دارد نوری نداریم. گویی همه چیز باید مانند گذشته عملیاتی و جنگی باشد، حتی نحوه سفر! همین ابتدای کار رفتیم تو حس!

تغییر غرش موتورها و تکانهای نرم حکایت از شروع حرکت دارد. با چند چرخش و ایست کامل متوجه می‌شوم سرباند آماده اجازه پرواز از برج مراقبت‌ایم. با افزایش صدای موتورها و رهایی ترمز، ناگهان گویی کسی ما را به صندلی‌هایمان می‌فشارد.

بالاخره از زمین برمی‌خیزیم تا از بلندای صلابت کوههای زاگرس به سوی سرزمین پر رمز و راز جنوب اوج بگیریم. در میان ابرها گویی تعلق خاطری با زمین حاکی نداریم. ما نیز همراه این قافله می‌رویم تا سربلندی بیاموزیم.

از جلو، برق فلاش عکاس جلب توجه می‌کند. تیمسار صیاد با چهره‌ای بشاش به رسم مهمان نوازی تا انتهای هواپیما جهت عرض خیرمقدم به پیشواز می‌آید.

دقایقی بعد حوصله‌ها که سر رفت، بعضی‌ها از جایشان برمی‌خیزند. محوطه خالی انتهای هواپیما فضای مناسبی برای گپ و قدم زدن فراهم کرده است. در انتها تک پنجره‌ای کوچک همه را به سوی خود فرا می‌خواند. از تیمسار مشیری که از روزنه پنجره به زیر پایش خیره شده می‌پرسم چرا از دو تا هواپیمای C-۱۳۰ استفاده نشد؟ پاسخ می‌دهد برای صرفه‌جویی در هزینه‌ها و بعد جایش را به سرهنگ حسین خلیلی می‌دهد. خلیلی هم درحالی که لباس پرواز به تن دارد از پنجره به بیرون کنجکاو می‌کند. وی از بچه‌های هوانیروز و خلبان هلی‌کوپترهای ۲۱۴ می‌باشد. اهل اصفهان است و فردی بسیار خوش مشرب. دوره خلبانی‌اش را در ایتالیا طی کرده است. یکی از دوستان به مزاح می‌گفت در آنجا به اساتید ایتالیایی‌اش لهجه اصفهانی را یاد داده! قبل از اینکه جایش را به من بسپارد بند انگشتش را به من نشان

می‌دهد و با لهجه شیرین اصفهانی‌اش می‌گوید از پایین الان این قدر هستیم. وقتی از پنجره به بیرون نگاه می‌اندازم به صدق گفتارش پی می‌برم. هوای زیر پایمان خیلی غبار آلوده است. سطح زمین به سختی دیده می‌شود.

هنگام فرود با اطلاعاتی که کسب می‌کنم در کمال حیرت متوجه می‌شوم اینجا پایگاه پنجم شکاری فرودگاه امیدیه است. انتظار فرودگاه اهواز یا آبادان را داشتم اما نه، بقیه مسیر تا خرمشهر و آبادان را باید با اتوبوس طی نماییم. خلبان مقداری خشن هواپیما را می‌نشانند. قبل از توقف حاج آقا فخرزاده کمر بند ایمنی‌اش را باز می‌کند و با خوش طبعی به مزاح می‌گوید خطر رفع شد!

با خزش روی باند در کنار ساختمان بزرگ سالن انتظار از حرکت می‌ایستیم. جنب و جوشی به پا می‌شود از قرار معلوم مسئولان ارشد منطقه و پایگاه با گروه تشریفات نظامی آماده استقبال رسمی‌اند. سرتیپ علی صیادشیرازی به عنوان عالی‌ترین مقام باید برای اجرای مراسم سان جلو برود. جدای از مسئولیتهای کنونی کارنامه عملکرد درخشان و چهره سرشناس وی در هشت سال دفاع مقدس چنین استقبالی را ایجاب می‌نماید. این احترام نه فقط تنها برای یک شخصیت حقیقی بلکه تکریم یک تفکر ارزنده است؛ ایثار و ایثارگری. به اتفاق جمع در پای پلکان هواپیما مراسم استقبال را به نظاره می‌ایستیم تا تیمسار صیاد در جایگاه مخصوص مستقر شود.

با نواختن مارش گروه موزیک، مراسم رسمی نیز آغاز می‌شود و سپس تیمسار از نیروهای نظامی سان می‌بیند. با استفاده از فرصت خودم را به سرتیپ حسام هاشمی نزدیک می‌کنم و می‌پرسم چرا مستقیم به فرودگاه اهواز نرفتیم؟ می‌گوید به علت نوع هواپیما، اینجا برای فرود مناسب‌تر است.

از پاسخخ قانع نمی‌شوم. با اتمام مراسم دوباره همه به تکاپو می‌افتیم. حجت‌الاسلام و المسلمین شاکری امام جمعه محترم شهر رامشیر به همراه فرمانده پایگاه و جمعی دیگر به پیشوا زمان می‌آیند. فرصتی تا اذان ظهر نداریم. حدس می‌زنم وقت به‌گونه‌ای برنامه‌ریزی و تنظیم شده تا از فضیلت نماز اول وقت محروم نشویم.

کثرت آدمها و حجم وسیع برنامه سبب نمی‌شود تا مسئولان از فیض نماز اول وقت غافل شوند.

بدون فوت زمان با چند دستگاه اتوبوس به‌همراه تمامی استقبال کنندگان به سوی مسجد پایگاه که چندان دور نیست عازم می‌شویم. همراه نوای دلنشین قرآن از گلدسته‌های مسجد، با آب خنک حوض جنب مسجد زیر سایه‌سار درختان اکالیپتوس وضو می‌سازیم. رایحه معطر هوا برخلاف تهران بسیار فرح‌بخش و مطبوع است. نوازش نسیمی خنک به صورت و دستان خیسمان فضا را دلنشین‌تر می‌کند.

داخل نمازخانه دل‌هایمان را در صفوفی به هم فشرده به امامت حجت‌الاسلام شاکری صفا می‌بخشیم. شروعی معنوی برای یک سفر پربار.

بعد از اقامه نماز و خوش آمد گویی امام جمعه رامشیر، نوبت سرتیپ کیومرث حیدری فرمانده قرارگاه نیروی زمینی ارتش در منطقه جنوب است تا به عنوان میزبان گریزی به خاطرات عملیات بیت‌المقدس بزند.

بلافاصله بعد از خودسازی معنوی جهت صرف ناهار به سالن ناهارخوری بزرگ جنب مسجد هدایت می‌شویم. تا اینجا دقیقه‌ای وقت تلف شده نداریم، همه چیز سروقت و سر جای خود قرار دارد. به این می‌گویند نظم ارتش.

وقتی خودسازی روحانی و جسمانی انجام می‌شود با بدرقه گرم امام جمعه رامشیر، مسئولان و پرسنل، پایگاه پنجم شکاری را با اتوبوسهای نظامی به مقصد آبادان ترک می‌کنیم. خود صیاد هم در صندلی اول یکی از اتوبوسها می‌نشیند، فرقی میان خودش با دیگران قائل نیست. مقصد کاروان ما، هتل کاروانسرای آبادان اعلام می‌شود آن هم مجاور فرودگاه بین‌المللی آبادان!

به شهر آبادان که وارد می‌شویم ساعت ۱۵ و ۳۰ دقیقه را به من نشان می‌دهد. ساختمان سه طبقه هتل کاروانسرای آبادان در جوار فرودگاه بین‌المللی آبادان به شکل ستاره‌ای سه پر و زیبا بنا شده است. دوران جنگ تحمیلی لطامات بسیاری به بنای مجلل هتل وارد می‌شود ولی بعد از پایان جنگ ساختمانش کاملاً نوسازی می‌شود.

در بدو ورود به سالن پذیرایی اصلی هدایت و با شربت‌تی گوارا و خنک، خستگی سفر را کمی می‌زداییم. با برنامه‌ریزی از قبل کلیه اسامی بر روی برگه‌هایی تایپ و روی در اتاق‌ها نصب شده است. پس مشکلی به‌نام سردرگمی وجود ندارد. در هر اتاق حداکثر چهار نفر اسکان داده شده‌اند. اتاق اعضای گروه فرهنگی نیز در طبقه دوم پیش‌بینی شده. با آقای فخرزاده، مجید نایینی و محمد براتی هم اتاق‌ام. بقیه بچه‌های گروه فرهنگی و همچنین تیم‌های فیلم‌برداری، اتاق‌های همجوار را اشغال می‌کنند. صد البته ما برای استراحت به هتل نیامده‌ایم.

طبقه اول متشکل از یک سالن مجلل بزرگ پذیرایی اصلی، نمازخانه و تعدادی سالن پذیرایی کوچک فرعی می‌باشد. سالنهای فرعی با درهای شیشه‌ای از راهرو منفک می‌شود. بالای هر سالن به اسامی قرارگاههایی مزین است که می‌بایست در آن جلسات و گردهمایی‌ها برگزار شود.

در طبقه همکف جنب دفتر مدیریت هتل، نمایشگاهی دائمی ولی بسیار مختصر از آثار جنگ تحمیلی و مراحل بازسازی ساختمان هتل به صورت عکس و ماکت در معرض دید عموم قرار دارد. راهروها را با آثار هنری و گلدان‌های زیبا و بزرگ حاوی گل مصنوعی آراسته‌اند. کف راهروها با موکت طرح‌دار قرمز رنگ مفروش شده است. به‌نظر می‌رسد به جز اعضای کاروان ما، مهمان دیگری در اینجا حضور ندارد. هر کسی در اتاق خودش مستقر می‌شود. حاج آقا فخرزاده بدون درنگ با استفاده از فرصت به عنوان مسئول فرهنگی، اعضای گروه خودش را برای شروع ضبط خاطرات افراد، میان قرارگاهها تقسیم می‌کند. نایینی در قرارگاه قدس، براتی قرارگاه فتح، بهروزی قرارگاه فجر و خود حاجی در قرارگاه نصر می‌باید خاطرات افراد را جمع‌آوری نمایند. ضمن اینکه سرهنگ علیرضا پوربزرگ از برادران ارتشی نیز به جمع ما اضافه می‌شود. من هم با مسئولیت وقایع‌نگاری برای ثبت حرکت کلی هیئت معارف الزاماً تیمسار صیاد را در قرارگاه کربلا همراهی می‌نمایم. حاجی خودش بچه‌ها را یکی‌یکی می‌برد و به فرماندهان قرارگاهها معرفی می‌کند.

همزمان با افق شرعی مغرب آبادان طنین نوای اذان سرهنگ دربندی در داخل هتل همه را به نماز فرا می‌خواند. اولین نماز مغرب و عشاء سفر را به امامت

حجت‌الاسلام فخرزاده اقامه می‌کنیم. نمازخانه به تنگ آمده، گنجایش همه ما را ندارد لاجرم راهروی هتل به کمک می‌شتابد.

بعد از تعقیبات دو نماز، تیمسار صیاد بلافاصله در پشت تریبون با تلاوت سوره مبارکه نصر و گرفتن چند صلوات به تشریح کلی برنامه‌ها چنین می‌پردازد:

- «... من چند تذکر دارم برای برنامه‌ریزی‌ای که اعلام می‌کنم، ترکیبی که از ما مشغول هستند بر مبنای تحقیقات میدانی عملیات بیت‌المقدس می‌باشد. اولاً قرارگاه کربلا که با مسئولیت اینجانب می‌باشد. قرارگاه نصر به‌عهده تیمسار حسین حسینی سعدی است، قرارگاه فتح تیمسار کریم عبادت و قرارگاه قدس تیمسار سیروس لطفی است. تیمسار ازگمی نیز مسئولیت قرارگاه فجر را دارند. بخش هوانیروز را تیمسار فضل‌الله افشین هدایت می‌کند. آن بخش از هوانیروز [تیم پرواز] هم که فردا و جمعه ما را پشتیبانی می‌کنند در اینجا مستقر هستند، برای فردا صبح یک فروند [بالگرد] باید آماده شود تا ترکیب قرارگاه فجر را ببرد به تپه دوسلک در فکه، همزمان گروه پشتیبانی باید با دو دستگاه خودرو در ساعت ۸ صبح آنجا باشند. ترکیب دیگر ما گروه فنی و تصویربرداری به سرپرستی سرهنگ فریدون ارکانی است که باید از بابت فیلم‌برداری و هماهنگی با فرماندهان قرارگاهها کارشان را صورت بدهند. برخی از دوستان نیز انفرادی خودشان را رسانده‌اند مانند برادر نادرزاده از جهاد سازندگی و برادر بسیجی حسن رزمیان که نماینده مجلس‌اند. گروه فرهنگی به سرپرستی حاج آقا فخرزاده را هم اعلام می‌کنم به چه صورت عمل کنند. آیا کسی هست که از قلم افتاده باشد؟. . البته تیمسار محمدرضا فریدونیان از نیروی هوایی هم جزو قرارگاه کربلا خواهند بود. بلافاصله بعد از صحبت‌های من قرارگاهها جلسات خودشان را در سالنهای تعیین شده ادامه بدهند چون کار زیاد است. قرارگاه فتح و نصر چهارشنبه را صرفاً در مرحله مقدماتی و یکم [عملیات بیت‌المقدس] کار کنند و روز پنج‌شنبه را برای بررسی مرحله دوم قرار بدهند یعنی از جاده اهواز - خرمشهر تا دژ مرزی. بعد از شام راس ساعت ۲۱ فقط مسئولان قرارگاهها در جلسه مشترکی شرکت خواهند کرد تا برنامه‌هایشان را ارائه کنند. ما برنامه دو روز و نصفی را مصوب کرده‌ایم و تلاش داریم خوب پشتیبانی کنیم. چهارشنبه و پنج‌شنبه نهار را در صحرا

صرف می‌کنیم تا در وقت صرفه‌جویی شود. فردا بعد از نماز صبح نکاتی اگر لازم باشد ذکر می‌شود. بعد اگر اهلش باشید ورزش هم بکنید، از هوای تهران هم دور هستید. ساعت ۶ و ۳۰ دقیقه صبح صبحانه صرف می‌شود. فردا همه لباس رزم بپوشید و درجه‌ها را هم بزنید تا تصویربرداری شود. آخرین تذکر من به برادران این است که اینجا [هتل] مجموعه ظریفی است و کمتر می‌توانیم بیاییم، تقاضا دارم حتی‌الامکان در نگهداری وسایل کوشا و همه اهل نظم و ترتیب باشیم ... »

در این اثنا یکی از خلبانان در مورد نقش هوانیروز در عملیات بیت‌المقدس متذکر می‌شود و تیمسار صیاد پس از تأیید سخنان ایشان ختم جلسه را با ذکر صلوات اعلام می‌کند. بلافاصله جلسات قرارگاهها برای بررسی نقش آنها در عملیات بیت‌المقدس در سالنهای تعیین شده تشکیل می‌شود. صیاد با قدم زدن در میان راهروها و سرکشی به سالنهای جلسات از نزدیک به امور نظارت و با فرماندهان قرارگاهها تبادل نظر می‌نماید. همچنین وی دو تن از دانشجویان ممتاز دانشکده افسری امام علی(ع) را که جهت کسب تجربه با خود همراه کرده در قرارگاهها تقسیم می‌کند تا از نزدیک نظاره‌گر روند کارها باشند. بخشی از تبادلات تجربیات به صورت سینه به سینه است.

مجید نایینی را می‌بینم که در محل سالن قرارگاه قدس تیمسار لطفی را به گوشه‌ای می‌برد تا خاطراتش را از عملیات بیت‌المقدس ضبط نماید.

سرهنگ غلامحسین دربندی یکی از اعضای هیئت معارف با استفاده از فرصت به صیاد پیشنهاد یک کار تبلیغی را می‌دهد. وی اجازه می‌خواهد تا صدا و سیما یا حداقل خبرگزاری جمهوری اسلامی سفر هیئت معارف را کاملاً تحت پوشش رسانه‌ای قرار بدهند ولی با مخالفت ایشان مواجه می‌شود.

در هر گوشه و کنار اعم از سالنهای پذیرایی، انتظار و غیره عده‌ای ملبس به لباس استتار سخت مشغول بحث و تبادل نظرند. در برخی سالنها نقشه‌های بزرگ نظامی و کالک روی میز پهن شده و تیمی با مداد و خط کش با شور فراوان مشغول بازآفرینی محورهای رزم یگانهای قرارگاهشان در عملیات بیت‌المقدس‌اند.

هتل، دیگر محل استراحت نیست؛ بیشتر به یک قرارگاه جنگی شباهت دارد. این وضعیت تا زمان صرف شام ادامه دارد. مطابق برنامه رأس ساعت ۲۰ همه در سالن پذیرایی هتل شام را صرف می‌کنیم. بلافاصله بعد از صرف شام آماده جلسه عمومی با فرماندهان قرارگاه‌ها می‌شویم. جلسه در سالن نسبتاً بزرگ قرارگاه کربلا برگزار می‌شود. خیلی سریع میزهای گرد چهارنفر از چهار گوشه سالن و در یک امتداد قرار گرفته و صندلیها اطرافشان آرایش می‌گیرد. نیازی به مبل‌های راحتی کنار دیوار و پنجره‌ها پیدا نمی‌شود.

رأس ساعت ۲۱ تیمسار صیاد با درخواست از حضار برای تلاوت سوره مبارکه نصر آغاز جلسه را کلید می‌زند و سپس از تمامی مسئولان می‌خواهد به ترتیب، گزارش اجمالی برنامه‌های خود را ارائه دهند. سرتیپ حسنی سعدی مسئول قرارگاه نصر از نظر سنی اولین شخصی است که پیشنهاد می‌شود رشته کلام را در دست بگیرد.

تیمسار حسنی سعدی:

«بسم... الرحمن الرحيم . . . فردا صبح نحوه حرکت ما، از دزفول به دارخوین است و در محل استقرار پلهای شناور کار می‌کنیم. بعد از ظهر مرحله یکم را آغاز و از سر پل تا جاده اهواز-خرمشهر را بررسی می‌کنیم. تعداد ما ۱۶ نفر است. چهار لندکروز هم به ما سرویس می‌دهند...».

تیمسار صیاد:

«توجه کنید برای نماز ظهر و عصر باید جایی باشید که بشود نماز خواند. اگر بتوانید وقت نماز را محاسبه کنید و زمان اذان برگردید به جایی مناسب برای اقامه نماز. ضمناً هواپیماهای نیروی هوایی صبح و بعد از ظهر روی محور عملیات پرواز مانوری انجام می‌دهند. ساعت اجرای مانور یک نوبت ساعت ۱۱ و دو نوبت ساعت ۱۶ و ۱۶ و ۳۰ دقیقه بعد از ظهر روی محل پلهای شناوری است که در منطقه نصب می‌باشد. البته سه پل روی رودخانه کارون نصب شده که محل اجرای مانور هواپیماها پل وسط است. سمت پرواز از شمال به جنوب مناسب می‌باشد.

قرارگاه فتح، تیمسار عبادت برنامه‌های خود را ارائه بدهد».

تیمسار عبادت :

«... فردا صبح ما به محل قرارگاه فتح در آبادی درسیه می‌رویم و فرمانده گروه ۲۲ توپخانه لشکر و جهاد سازندگی توضیحات لازم را می‌دهند. بعد می‌رویم روی نساء کوچک و نساء بزرگ که شامل عملکرد رزمی تیپ ۵۵ هوابرد و تیپ ۳۷ است. فرمانده گردانها و پشتیبانی در منطقه صحبت می‌کنند. سپس به دارخوین برای فتح ۱،۲،۳ می‌آییم و انرژی اتمی و دارخوین را بررسی می‌کنیم.

روز پنج‌شنبه از ابتدای جاده حسینه که حد سمت راست جناح قرارگاه فتح محسوب می‌شود حرکت می‌کنیم تا پشت دژها و مناطق بررسی شود. سعی می‌کنیم تا ظهر مطالب تمام شود. چون عصر باید با تیمسار حسنی سعدی مرحله دو را بررسی کنیم. فتح ۴ و ۲ را بعد از ظهر روز پنج‌شنبه کار می‌کنیم. ما ۲۸ نفریم و یک اتوبوس کفایت می‌کند. اما مسئله بعدی بررسی عملکرد هوانیروز است. در آن ایام سمت راست قرارگاه فتح آبرفتگی بود. در مرحله اول از جاده عبور کردیم، آبرفتگی خشک شده بود و ما احتمال حمله دشمن را از این جناح می‌دادیم، به همین علت درخواست هلی‌کوپتر برای شناسایی کردیم و برادر مرتضی قربانی فرمانده تیپ ۲۵ کربلا اصرار داشت که باید خودمان با هم برای شناسایی برویم ولی من به دلیل حضور فعال دشمن مانع شدم و ایشان ابتدا ناراحت شدند. وقتی هلی‌کوپتر برای شناسایی رفت همان طور که انتظار می‌رفت دشمن آن را ساقط کرد و آنجا یک جت رنجر را از دست دادیم.»

بعد از اتمام صحبت‌های تیمسار عبادت، تیمسار سیروس لطفی از قرارگاه قدس

رشته کلام را به دست می‌گیرد:

«... از نظر برنامه‌ریزی کار ما روشن است. ما برای تردد دو فروند هلی‌کوپتر می‌خواهیم. ابتدا یک پرواز روی کرخه کور خواهیم داشت. قدس ۱ در محل تعیین شده پیاده و برداشت تصویری خود را انجام می‌دهد. قدس ۳ و ۴ را هم در منطقه‌اش پیاده می‌کنیم تا آنها هم به کارشان ادامه بدهند. فردا قسمت شمال کرخه کور را کار می‌کنیم؛ منتهی در محل پست ایست بازرسی سوسنگرد به اهواز به سه دستگاه لندکروز نیاز داریم، چون تعداد ما ۲۰ نفر است. مسئله دیگری که باید یادآوری کنم

پاتک روز چهاردهم عملیات است که قدس ۱ ما منتقل شد برای پاتک مشهور آن روز و روز هجدهم مجدداً در اختیار ما قرار گرفت.»

صیاد از تیمسار لطفی می‌خواهد با تیمسار منوچهر امینیان از روی نقشه مسیر پرواز هلی‌کوپترها را محاسبه نماید. در ادامه از محل برقراری نمازشان می‌پرسد. محل اقامه نماز پادگان حمید اعلام می‌شود. سپس ادامه جلسه به دست تیمسار ازگمی از قرارگاه فجر سپرده می‌شود.

تیمسار ازگمی:

«... همان طور که مستحضرید شما [تیمسار صیاد] آن زمان در منطقه مرا احضار کردید و مأموریتی را به من واگذار کردید تا دشمن را به خود مشغول کنیم و با بالگردی که در اختیار من قرار دادید رفتم چنانچه آنجا عملیاتی را طرح و اجرا کردیم ...»

صیاد با خنده‌ای ملیح در حالی که انگشتر عقیقش را در انگشت می‌چرخاند؛ می‌پرسد:

«آیا می‌خواهید همه را اینجا توضیح بدهید؟! ... شما در مورد برنامه‌ریزی فردا چکار می‌کنید؟!»

ازگمی لبخند زنان پاسخ می‌دهد:

«... برای تردد زمینی دو دستگاه لندکروز اختصاص بدهید. با یک فروند هلی‌کوپتر هم صبح پرواز می‌کنیم می‌رویم جلو. در مورد نقش هوانیروز هم بعداً شرح خواهم داد.»

محور مشترک همه مباحث، مسئله نماز و محل برگزاری آن است. میان مباحث، خدمه هتل به دفعات با فنجان‌های چای داغ از ما پذیرایی می‌کنند. این پذیرایی‌ها در رفع خستگی ناشی از جلسه طولانی بسیار مؤثر می‌افتد.

صیاد در اداره و هدایت سمت و سوی جلسه بسیار متبحر نشان می‌دهد. وی بعد از سخنان ازگمی مجدداً رشته کلام را در دست می‌گیرد:

«بنابراین برنامه قرارگاه فجر برای روز چهارشنبه مشخص شد. الان با قرارگاه‌های دیگر صحبتی نداریم و می‌توانند بروند. فقط تیمسار لطفی آماده باشند تا

برای برنامه فردا جلسهٔ هماهنگی داشته باشیم. قرارگاه کربلا هم بماند. برادران دعوتی هوانیروز هم با قرارگاه فجر بروند.

بعد از تیمسار عظیم ازگمی، سرتیپ فضل‌الله افشین از خلبانان هوانیروز آمار عملکرد یگان‌های خود را در عملیات بیت‌المقدس ذکر می‌نماید. بیش از سه هزار و سیصد ساعت پرواز، میزان صرف مهمات و حمل مجروح را هم به صورت کاملاً مشخص و تفکیک شده‌ای ثبت کرده‌اند. صیاد از وی سراغ خلبان بالگرد جت رنجری را می‌گیرد که او را در بحبوحه عملیات برای شناسایی خطوط دشمن فرستاده بود. گویا قرار است جمعه این خلبان خودش را از مشهد به برنامه برساند. حضورش در هاله‌ای از ابهام قرار دارد.

افشین از نقش ارزنده هوانیروز در ابتدای جنگ سخن‌ها دارد. می‌گوید شنوک‌ها^۱ و ۲۱۴های هوانیروز در جابه‌جایی مردم آواره از بیابانهای خرمشهر و آبادان در زیر حجم آتش توپخانه و بمبارانهای شدید دشمن بسیار زحمت کشیدند. گاهی برای جابه‌جایی مردم و اثاثیه‌شان، خلبانان آن قدر داخل بالگرد شنوک را پرمی‌کردند که درب عقب آن اصلاً بسته نمی‌شد. شرایط بگونه‌ای حاد بود که فقط بتوانند از زمین بلند شوند و هرچه سریع‌تر جابه‌جایی صورت بگیرد. وی می‌افزاید که نمی‌خواهد قهرمان‌پروری کند زیرا قهرمان فقط یک نفر است. چون آن زمان با وجود مخاطرات فراوان همه پرسنل از جان مایه می‌گذاشتند. اما متأسفانه این مسائل در هیچ‌جایی ثبت نشده است. همچنین می‌گوید یکی از خلبانان حین پرواز و انجام مأموریتی در منطقه عملیاتی، تجمع تعداد ۹۰۰ سرباز عراقی را شناسایی و سریع گزارش می‌دهد، این گزارش در اسارت نیروهای دشمن خیلی مؤثر می‌افتد. در این اثنا یکی از فرماندهان وارد بحث می‌شود. وی ذکر این خاطره و ثبت آن را صحیح نمی‌داند. معتقد است بیانش نشان از تداخل وظایف یگانهای رزم و ضعف و بی‌خبری آنان از منطقه عملیاتی دارد. تیمسار افشین ضمن عذرخواهی در دفاع از کلامش می‌گوید این حادثه‌ای بود که در بحبوحه اوضاع و احوال جنگ اتفاق افتاده است و قصد تضعیف هیچ یگانی را ندارد. صیاد در تأیید سخنان وی می‌گوید این واقعیتی

۱. بالگردهایی که به دو ملخ بزرگ مجهزند و قدرت حمل بار زیادی را دارند.

است که اتفاق افتاده و نشانگر خلأهایی می‌باشد که طرحش نه تنها هیچ اشکالی ندارد، بلکه بیان تجربه است، بالاخره در منطقه عملیاتی به آن وسعت از این حوادث بسیار رخ می‌دهد. چون دانشجویان دافوس در آینده سؤال می‌کنند و آموزش می‌بینند.

یکی دیگر از فرماندهان قرارگاه کربلا معتقد است که نکات تلخ عملیات بیت‌المقدس ذکر نشود ولی صیاد به شدت با این نظر مخالفت می‌کند و معتقد است که تمام نکات و حقایق باید ذکر شود البته نه برای انتشار بلکه برای آموزش و ثبت در تاریخ. در تأیید سخنانش اظهار می‌کند دانشجویانش در دانشکده افسری اصرار دارند فقط نکات شیرین جنگ تحمیلی ذکر نشود بلکه مسائل تلخ نیز بازگویی شود تا بتوانند از تجارب گذشته بهتر استفاده نمایند. سپس ایشان با تحلیل عملیات والفجر ۸ چنین به توضیح می‌پردازند :

«... آقای رفسنجانی به دنبال جایی بود تا گلولی صدام را بگیرد. به همین منظور عملیات والفجر ۸ طراحی و اجرا شد، هر چند عملیات با موفقیت اجرا گردید ولی نهایتاً صدام از فرصت استفاده کرد و فاو را پس گرفت. در حالی که من از ابتدا با این عملیات موافق نبودم. عملیات رمضان پیام زیادی داشت. تمام یگانهای عمده و زنده صدام آنجا بودند. اگر به راست و چپ گرایش پیدا می‌کردیم، چون صدام تمام توانش به ماشین جنگی‌اش متکی بود قطعاً نابود می‌شد. از یک طرف نیروهای ضد صدام در هور بودند و از طرفی ما فشار می‌آوردیم؛ نتیجتاً سبب می‌شد صدام توسط نیروهای داخلی سقوط کند...»

بعد از مکث کوتاهی در ادامه به مقطع دیگری از تاریخ جنگ گریزی می‌زند و می‌گوید :

«... در سوریه با حافظ اسد جلسه‌ای داشتیم آنجا پادگانی در اختیار گرفتیم. یک گردان از لشکر ۵۸ و یک گردان از سپاه را بردیم در سوریه مستقر کردیم تا به رژیم صهیونیستی ضربه بزنیم ، سپس با خوشحالی رفتیم خدمت حضرت امام (ره) گزارش دادیم، اما در کمال تعجب، ایشان با تحکیم فرمودند: « چه کسی گفته؟ اگر خون از دماغ کسی راه افتاد من گردن نخواهم گرفت!» ما هم بهت زده عقب عقب از اتاق بیرون آمدیم و سریع دستور دادیم نیروها را برگردانند.

اینها باید آرشیو شوند تا بعداً به عنوان سند در تاریخ تدوین شوند. همین مرحله پنجم عملیات بیت‌المقدس را برای دانشجویانم در دانشگاه شرح دادم. یک دانشجو به عنوان ترفیع لیسانس روی آن مشغول کار است؛ دانشجو پاسدار می‌باشد.»

پس از کمی صحبت‌های متفرقه، حالا نوبت توجیه و تقسیم‌بندی تیم‌های فیلمبرداری با مسئولیت سرهنگ فریدون ارکانی فرا می‌رسد. به گفته ایشان، هر قرارگاه یک دوربین مجهز بتاکم برای ضبط تصویر نحوه حرکت و ثبت خاطرات به همراه دارد. صحبت‌ها که به اینجا می‌رسد رئیس جلسه با ذکر خسته نباشید، ختم جلسه عمومی را اعلام می‌کند.

بعد از همه، تازه نوبت هماهنگی و بررسی برنامه‌های قرارگاه کربلا با مسئولیت خود صیاد است. با خروج دیگران بلافاصله تیمسار صیاد مجدداً جلسه را با اعضای خودش به دست می‌گیرد:

«... گروه فرهنگی حاج آقا فخرزاده کارهایش معلوم است. اما قرارگاه کربلا فردا چند کار مهم دارد، یکی پیدا کردن محل قرارگاه کربلا در خضریه است. برای مصاحبه‌ها باید تقسیم کار شود. عناصر اطلاعات عملیات، توپخانه، هوانیروز و لجستیک باید مشخص شود. توپخانه را تیمسار زین‌العابدین آجوری و اطلاعات را تیمسار عبدالحسین مفید شرح می‌فرمایند.»

نحوه هماهنگی‌های ترابری فردا نیز توسط سیدحسام هاشمی مرور می‌شود تا مشکلی وجود نیاید دو تن از دانشجویان دانشکده افسری از ابتدای جلسه پایه‌پای استادشان در حال نکته برداری از مجموعه مباحث‌اند. بالاخره جلسه قرارگاه کربلا هم در ساعت ۲۳ به اتمام می‌رسد ولی هنوز فضای هتل از التهاب فرو نیفتاده است. برنامه‌ها به قدری فشرده و مجذوب کننده است که مجال استراحت نداریم. هر از چند گاهی خدمه هتل با قوریهای زیبای سفید گل‌دار حاوی چای معطر، برای رفع خستگی به کمک می‌آیند.

خلبانان بالگردهایی که فردا می‌باید کار ترابری افراد برخی قرارگاهها را انجام بدهند وارد سالن می‌شوند و برای تعیین مسیر پرواز و تأمین سوخت بالگردهایشان با صیاد صحبت می‌کنند. پروازی که برای رئیس گروه معارف حائز اهمیت تر می‌باشد؛

پرواز قرارگاه قدس به سمت شرق کرخه کور است. به همین منظور مقرر می‌شود خودش گروه آنها را همراهی نماید تا از مسیر منحرف نشوند. دو بالگرد برای برنامه قرارگاه قدس پیش‌بینی می‌شود.

یکی از خلبانان از فرصت به دست آمده سود می‌برد و با تأثر، خاطره‌ای از عملیات بیت‌المقدس درباره پیدا کردن تعدادی از پیکرهای شهدا را بیان می‌نماید. به اذعان ایشان گویا از فرط تشنگی به شهادت رسیده بودند. با بیان خاطره‌اش جو مجلس را هم منقلب می‌کند.

صیاد، به اتفاق تیمسار لطفی فرمانده قرارگاه قدس با خلبانان از روی نقشه‌های رزمی مشغول بررسی مسیر پرواز عناصر قرارگاه قدس می‌شوند.

مسیر پرواز از فرسیه به طرف کرخه کور و از امامزاده زین‌العابدین به بالای هویزه و ساعت پرواز برای ۷ و ۳۰ دقیقه صبح فردا تعیین می‌گردد. البته مقرر گردید با تیمسار صیاد توسط یک فروند جت رنجر ۲۰۶^۱ فقط آنها را راهنمایی و سریع برگردیم. خلبانان پرواز قرارگاه قدس جهت تأمین سوخت پرنده‌هاشان ابراز نگرانی می‌کنند.

به سرتیپ فریدونیان سفارش می‌شود تا طی تماس با پایگاه دزفول مشکل سوخت حل شود. گویا همه چیز باید جنگی باشد حتی تأمین سوخت پرنده‌ها. فریدونیان بی‌درنگ به منظور پیگیری دستور، از سالن جلسه خارج می‌شود. گویی می‌خواهد تلفنی پیگیر قضیه باشد. صیاد تیمسار نصرالله عزتی جانشین قرارگاه جنوب را فرا می‌خواند. می‌خواهد برنامه پرواز بالگردها از ناحیه ایشان به خلبانان ابلاغ شود.

ساعت اندکی از ۲۳ و ۳۰ دقیقه شب گذشته. چراغ سالنها خاموش شده، سکوت بر محیط حاکم است؛ به ندرت رفت و آمدی در راهرو مشاهده می‌شود، اکثر افراد برای استراحت به اتاقهایشان رفته‌اند. دیگر از چای هم خبری نیست. صیاد، مشیری، سیدحسام هاشمی، مسائلی و حیدری هنوز پرنفس مشغول مرور برنامه‌های ترابری و پشتیبانی کارهای فردا می‌باشند. به جز قرارگاه کربلا فقط قرارگاه فتح و نصر حدود ۷۰ نفرند که باید در جایی مناسب برای نماز و نهار تدارک شوند. به همین منظور

۱. بالگردهای کوچک و سبک فرماندهی و شناسایی

محوطه سازمان آب آبادان در حاشیه کارون برای گردهمایی پیشنهاد می‌شود. افراد قرارگاه کربلا ۳۰ نفر، بچه‌های هوانیروز ۲۰ نفر و مجموعاً با عناصر قرارگاه فتح و نصر ۱۲۰ نفر می‌شوند. توافق می‌شود خود صیاد با جت رنجر بروند و اجازه تجمع گروه از مسئولان سازمان آب منطقه گرفته شود. در این اثنا عزتی با ادای احترام نظامی وارد سالن می‌شود. از قرار معلوم بالگردها تحت امر قرارگاه جنوب ارتش‌اند و جانشین قرارگاه جنوب بر آنها نظارت دارد. صیاد هر چند ارشد است ولی نمی‌خواهد مستقیماً به خلبانان ابلاغ دستور نماید. می‌خواهد هر امری از مجرای خودش و با رعایت سلسله مراتب صورت بگیرد. تیمسار عزتی در مورد پروازهای فردا توجیه می‌شود. تیمسار فریدونیان هم اطلاع می‌دهد مشکل تأمین سوخت بالگردها را در دزفول حل کرده است. بالاخره با تأکید مجدد بر نماز صبح، رئیس گروه معارف ختم جلسه را با ذکر صلواتی اعلام می‌کند. ناخودآگاه به عقربه‌های ساعت دیواری دقیق می‌شوم، ۳۰ و ۳۳ دقیقه را نشانم می‌دهد. شاید فریبم می‌دهد ولی ساعت خودم هم همین را می‌گوید. از نماز صبح تا حالا به طور پیوسته در جنب و جوش هستیم.

با خداحافظی از دیگران به منظور تجدید قوا و استراحت از زیر روشنایی کم سوی چراغهای دیواری راهرو به طرف اتاقم به راه می‌افتم. پا به پا بودن با این جماعت نفس می‌خواهد. از بس تندنویسی کرده‌ام انگشتانم از خودم خسته‌تر شده‌اند. گرچه از نفس افتاده‌ام، ولی این تکاپو بسیار لذت بخش است. فردا روز سختی خواهد بود. آسایش از مقصد دورمان می‌کند.

در قلمرو خورشید

چهارشنبه ۷۷/۹/۲۵

ساعت ۵ صبح بیدار باش تیمسار سید حسام خواب را از چشمانمان می‌رباید. وی با کوفتن در اتاقها می‌خواهد خودش را در ثواب نمازها شریک کند. هنوز دقایقی تا اذان وقت داریم. از هم اتاقیهایم، فخرزاده دمی زودتر عازم نمازخانه می‌شود.

عطر گلبانگ اذان سرگرد معینی که در فضای هتل پراکنده می‌شود، دوباره به تلاطم می‌افتیم .

«میان مسجد دلها پراکند مؤذن عطر گلهای اذان را»

همراه نایینی و براتی در حالی هنوز خواب کاملاً از سرمان بیرون نرفته از شیر آب سرد دستشویی شیک اتاقمان وضو می‌سازیم و از درب بیرون می‌زنیم. جنب و جوش در راهروها سرگرفته. گویی قرار است اتفاقی بیفتد. افراد با جامه‌های رزمشان از هر سو در حالی که آثار وضو بر صورت و دستان خود دارند به سوی نمازخانه در شتابند. حداکثر کلامی که فرصت بیان داری؛ صبح بخیر است. موکت کف راهروها صدای قدمهای پرشتاب را در دل خود فرو می‌برد.

در نمازخانه با تلاش، کنار دیگران جایی برای خودم باز می‌کنم. در میان صفوف احدی با سر و وضع آشفته مشاهده نمی‌شود. انگار همه ساعتهاست به انتظار چنین لحظه‌ای آماده نشسته‌اند. به جز امام جماعت یک نفر دیگر نیز با عبای قهوه‌ای خوشرنگی وسط صف اول با آرامش به انتظار نشسته است؛ . . . صیادا! همه آماده خضوع اند. «فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَ حِينَ تُصْبِحُونَ»^۱

حجت‌الاسلام فخرزاده با ذکر اقامه و تکبیرة الاحرام همه را فرا می‌خواند. هم بی درنگ به دنبالش دل‌هایمان را روانه می‌کنیم و به آن رنگ خدا می‌پاشیم . . .
_ «الله اکبر؛ . . .»

با اتمام نماز صبح و تعقیبات آن، سرپرست هیئت معارف عبایش را در گوشه‌ای تا می‌کند و با لباس یکدست ورزشی سفید و طوسی رنگش آرام پشت

۱. پس تسبیح کنید خداوند را به شبانگاه و در بامداد- روم ، آیه ۱۶

تربون مستقر می‌شود. چشمان گود افتاده‌اش گویی خبر از بی‌خوابی‌های بسیار می‌دهند، موهای سرش کوتاه و آراسته است. بعد از مکثی کوتاه رو به جمع و سر به آسمان دستانش را به دعا می‌گیرد و شب‌نم اذکارش را روانه دل‌هایمان می‌کند:

« رَبِّ اَدْخِلْنِيْ مَدْخَلَ صَدَقٍ وَّ اَخْرِجْنِيْ مَخْرَجَ صَدَقٍ وَّ اجْعَلْ لِيْ مِنْ لَّدُنْكَ سُلْطٰنًا نَّصِيْرًا! ^۱ ... اللّٰهُمَّ كُنْ لَوْلِيْكَ الْحِجَّةُ ابْنِ الْحَسَنِ، صَلَوٰتِكَ عَلَيْهِ وَّ عَلٰى اَبَائِهِ، فِيْ هَذِهِ السَّاعَةِ وَّ...؛ اللّٰهُمَّ اجْعَلْنِيْ مِنْ اَنْصَارِهِ وَّ اَعْوَانِهِ ، لِبراي شادي روح مطهر شهدا ، روح امام و سلامتي مقام معظم رهبري صلوات »

- « اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَّ اٰلِ مُحَمَّدٍ »

بعد از ذکر صلوات با همان چهره گشاده و لبخند شیرینش به استقبالمان می‌آید. به همه صبح به خیر می‌گوید و سپس دقایقی به مرور برنامه‌های هر قرارگاه در روز جاری می‌پردازد. در خاتمه کلامش برای فرصت باقی مانده تا زمان صرف صبحانه همه را به ورزش صبحگاهی ترغیب می‌نماید. پس از صلوات دیگری، رشته صحبت برای تشریح نحوه‌ی ترابری تیمها به دست سرتیپ سیدحسام هاشمی سپرده می‌شود. وقتی صحبتها تمام می‌شود که تا زمان صرف صبحانه ده دقیقه وقت داریم. در پهنه‌ی هوای گرگ و میش بیرون، برخی ستاره‌ها هنوز بساط خود را جمع نکرده‌اند.

در حالی که پشت سر دیگران و در میان همهمه‌شان به سوی سالن پذیرایی در جوار نمازخانه می‌رویم، صیاد با لباس گرمکن ورزشی طوسی رنگش راهی محوطه خنک بیرون می‌شود. گویا به حرکات نرمشی و دو علاقه‌مند است و عادات دوران دانشجویی‌اش را هنوز ترک نکرده. همان طور که برای دیگران برنامه ارائه می‌کند برای امور خودش هم برنامه‌ریزی دارد. خوشا به حالش و مرحبا بر همتش! هر قدر با خودم کلنجار می‌روم تا به ایشان ملحق شوم بی فایده است. شاید بعداً درباره این موضوع بیشتر فکر و برنامه‌ریزی کنم! فعلاً که همتش نیست ولی می‌دانم مثل

همیشه وعده‌هایم فریبم می‌دهد. به نظر می‌رسد تعداد دیگری نیز در کنار صیاد به ورزش می‌پردازند.

برای صرف صبحانه به اتفاق سرگرد معینی، فخرزاده، بهروزی و نایینی میزی را کنار پنجره قدی سالن پذیرایی انتخاب می‌کنیم. سایر میزها نیز یکی یکی اشغال می‌شود. پرده‌های مخملی چین دار و بزرگ در زیر نور لوسترها و آویزها به نمای سالن جلوه خاصی داده است. کره، عسل و چای صبحانه خوبی برای روزی پرکار به شمار می‌رود.

نمای منظره سرسبز محوطه بیرون پشت هتل از میان قاب پنجره و پرده مخملی‌اش به اندازه صبحانه دلچسب می‌نماید. نخل بلند تزئینی زیبا با شاخه‌های سبز کمانی‌اش در وسط چمنزار و بنفشه‌های رنگارنگ باغچه اطراف آن بسیار چشم‌نوازی می‌کند خاصه آنکه هیچ ساختمانی هم در اطراف وجود ندارد. از روی نقشه که نگاه می‌کردم محل فرودگاه بین‌المللی آبادان درست پشت هتل قرار دارد.

اگرچه خورشید هنوز بالا نیامده ولی آسمان به اندازه کافی روشن شده است. بعد از صرف صبحانه با نزدیک شدن به ساعت ۷ کم‌کم آماده عزیمت به مناطق تعیین شده می‌شویم. دور فلکه زیبای جلوی درب هتل، کاروانی از اتوبوس، مینی‌بوس و تویوتا استیشن فرماندهی، آماده هستند.

نصب نام هر قرارگاه بر روی شیشه‌های جلو خودروها، راهنمای خوبی است. هوای خنک و مطبوع منطقه در این فصل از سال هرگونه کسالت را از انسان می‌زداید. به نوبت پرسنل هر قرارگاه با خودروهای خود به سمت مسیرهای از پیش تعیین شده از محوطه خارج می‌شوند.

انتظار ما هم طولانی نیست، با خروج تیمسار صیاد از درب هتل به اتفاق فرمانده و عوامل قرارگاه قدس سوار اتوبوسهای قرارگاه قدس می‌شویم. امروز صبح برای هدایت قرارگاه قدس از محل پادگان لشکر ۹۲ فقط پرواز داریم.

قبل از حرکت، تیمسار صیاد مانور هواپیماها بر روی پل‌های شناور را به حسام هاشمی یادآور می‌شود، سپس به طرف پد بالگردها واقع در پادگان لشکر ۹۲

زرهی به راه می‌افتیم. پادگان در حاشیه شمالی خرمشهر قرار دارد. جاده‌های خلوت را یکی یکی زیر پا می‌گذاریم. زمینهای دو طرف جاده در فاصله کوتاه و ده کیلومتری جاده آبادان - خرمشهر تقریباً لخت و خالی است. حالا دیگر گیسوان طلایی خورشید با عبور از شیشه ماشین بر صورتهایمان می‌نشیند. تضاد خنکای هوا و حرارت ملایم نور خورشید صبحگاهی بسیار فرح بخش است. از میان خیابان‌های خلوت بخش‌های جنوبی خرمشهر و عبور از روی پل معروفش، عرض کارون را طی و خودمان را به بخش شمالی شهر می‌رسانیم .

ساخت این پل بتونی که قسمت شمالی را به قسمت جنوبی شهر پیوند می‌زند در سال ۱۳۳۸هـ. ش بر روی رودخانه کارون آغاز گردید و در سال ۱۳۴۹ نیز ساخت آن به پایان رسید. پل به طول ۶۱۶ و عرض ۸ متر ساخته شد . ارتش عراق در آغاز هجوم خود به خرمشهر بسیار کوشید تا با دستیابی سریع به این پل، راه تدارکاتی مدافعان شهر را بسته، آنان را به محاصره کامل درآورد، با این حال به دلیل مقاومت شدید مدافعان غیور شهر بارها مجبور به عقب نشینی گردید ولی سرانجام دشمن با هجوم همه جانبه و استقرار بر ساختمانهای مجاور از جمله ساختمان فرمانداری، هر جنبنده‌ای را در اطراف پل زیر آتش خمپاره و تک‌تیراندازان مزدور قرار می‌دهد. ارتش بعثی با وجود نفرات و تجهیزات بسیار و برخورداری از همه‌گونه پشتیبانی کامل تا لحظات آخر جرئت پیشروی به سوی پل را به خود نداد و تنها با آتشباری سنگین سعی داشت مدافعان شهر را یا به شهادت رساند یا مجبور به عقب نشینی نماید. طی مقاومت ۳۵ روزه با جانفشانی رزمندگان مدافع شهر، پل بارها دست به دست گردید. اما سرانجام، پل شرمگین از حضور دشمنی پلید کمر به میان تیره کارون فرو می‌کشد .

در اهمیت پل همین بس که بعد از سقوط پل در مورخ ۵۹/۸/۲، فرماندهی عراق با شادی زایدالوصفی این روز را به عنوان روز رسمی اشغال و تصرف شهر خرمشهر اعلام می‌نماید. اما مدافعان مظلوم شهر از مدتها پیش در مضیقه شدید همه جانبه قرار داشتند.

در حالی خیابانهای بخش شمالی شهر را طی می‌کنیم که هنوز ناباورانه در افکار خویش سخت غوطه‌ورم. فکر نبرد خانه به خانه با تانکها و تک تیراندازان دشمن در میان ویرانه‌های شهر آن هم با دست خالی و در زیر بمبارانهای شدید توپولفها و میگ‌ها قابل تصور نیست. به مردان حماسه آفرینی می‌اندیشم که جانانه به استقبال خطر شتافتند؛ آنان مرگ را نیز به هراس انداخته بودند.

در آن هنگام تیمی از دانشجویان دانشکده افسری به طور سازمان یافته در کنار برخی پرسنل فداکار ارتش همانند سرگرد شریف‌النسب و سرگرد اقارب‌پرست خارج از قالب یگان رزم خویش با تنگناهای فراوان دوش به دوش دیگران به دفاع از عزت خویش برآمدند. در آن مقطع زمانی با وجود عدم فرماندهی واحد، آموخته‌های رزمشان در صحنه بسیار مفید واقع می‌شود و همه مدافعان شهر اعم از برادران سپاهی و نیروهای مردمی دل به فرمانهای آنان می‌سپردند^۱. دشمن بارها به خاک مذلت می‌نشیند و رؤیای فتح سه روزه ایران اسلامی برای صدام تنها تبدیل به کابوسی هولناک می‌گردد.

به راستی این ستارگان درخشان هر کدام به اندازه هزاران خورشید بر پهنه تاریخ انقلاب اسلامی درخشیدند و اینجا قلمرو آنان است؛ اکنون نیز ما با سرافرازی در قلمرو خورشید به گذشته‌ای پر افتخار نقب می‌زنیم. هر قدم صدها حماسه ناگفته در دل خود پنهان دارد و بی دلیل نیست که این سرزمین مقدس را خونین‌شهر لقب داده‌اند.

ورود مرکبمان به پادگان لشکر ۹۲ رشته افکارم را می‌گسلد. راننده بی اعتنا از کنار چندین ساختمان عبور می‌کند. سرانجام کاروان کوچکمان در محوطه‌ای باز متوقف می‌شود. چندین فروند بالگرد ۲۱۴ و ۲۱۲ و یک فروند جت رنجر ۲۰۶ به رنگ استتار، بضاعت پادگان می‌باشد. کمی آن‌سوتر در گوشه‌ای چند تانک و نفربر کنار ساختمانی کوچک به صورت نامنظم به چشم می‌آید. از نحوه آرایش آنها استنباط می‌کنم که در دست تعمیرند. به جز باند هلی‌کوپترها و جاده‌ها بقیه محوطه خاکی است.

۱. به نقل از کتاب خرمشهر در جنگ طولانی - مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ.

خلبانان با لباس پرواز از قبل پای پرنده‌هایشان آمادگی خود را به نمایش گذاشته‌اند. با دیدنمان ادای احترام می‌کنند. با همه‌شان دست می‌دهیم.

خنکای هوا بر گرمای کم رمق خورشید غلبه دارد. بدون فوت وقت نقشه‌های رزمی روی آسفالت سرد باند و در کنار بالگردها گسترده می‌شود. مسیرهای پرواز به دقت با خلبانان مرور می‌شود. با دو فروند ۲۱۴ پرواز می‌کنیم. سپس برای سوار شدن به دو گروه تقسیم می‌شویم. با گروه فیلمبردار و خدمه پرواز حدود ۲۴ نفریم. همراه رئیس گروه معارف، فرمانده قرارگاه قدس، تیمسار نوجوان، نایینی مصاحبه‌گر قرارگاه قدس، عوامل فیلمبردار و چند نفر دیگر در دل بالگرد شماره ۱ جای می‌گیریم. تیمسار علیاری، ایرج جمشیدی، رادفر و دیگران نیز با بالگرد شماره ۲ همراهی‌مان می‌کنند. بالگرد سبک جت رنجر ۲۰۶ نیز برای باز گرداندن صیاد به دنبلمان خواهد آمد.

روی صندلی‌های برزنتی ولی راحت، روبه‌روی یکدیگر می‌نشینیم. فضای داخلی به اندازه کافی حجیم می‌نماید. اگرچه در عقب کابین خلبان نشسته‌ایم ولی فرمانهای پرواز و کلیدها و درجه‌های نشانگر گوناگون در تیررس دیدمان قرار دارد. هم از شیشه‌های جلوی خلبان و هم از دو طرف به بیرون دید خوبی داریم.

سرهنگ خلبان عباس تابزاده با اعلام آمادگی و کسب اجازه از فرماندهان موتور را روشن می‌کند. سوت ممتد موتورها آرام آرام گوشه‌ایمان را پر می‌کند. بویی خاص و ملایم، حاصل از احتراق سوخت موتور بالگرد همراه با هجوم هوای متلاطم مشاممان را پُر می‌کند. صدای شوک حاصل از اصابت ملخ با هوای اطراف نشان از دور گرفتن موتور دارد. کم‌کم سایه ملخ بر روی آسفالت محو می‌شود. خدمه پرواز پس از آخرین کنترل‌های بیرونی سوار می‌شود و درب را می‌بندد. مرکبمان لرزش دارد ولی آزار دهنده نیست. صیاد طبق عادت مألوف قبل از حرکت، قرآن کوچکش را از کیف دستی برزنتی‌اش خارج و آیاتی از سوره نمل را زیر لب زمزمه می‌کند. خیلی نرم از زمین کنده و آهسته از فراز پادگان با چرخشی دایره وار به میان دشت هموار اوج می‌گیریم. از شیشه درب کناری برای لحظه‌ای دو بالگرد دیگر را می‌بینیم که به ترتیب به دنبلمان روانه می‌شوند. ساعت ۷ و ۴۹ دقیقه را نشانم می‌دهد. تیمسار صیاد گوشی مخصوص پرواز را بر سر می‌گذارد تا با خلبان بهتر در ارتباط باشد، سپس در

کنار تیمسار لطفی نقشه‌اش را روی پایش باز و با کمک مداد و نقاله به ترسیم خطوط پرواز می‌پردازد.

در سینه بی‌انتهای دشت زیر پای‌مان با وجود گذشت بیش از یک دهه هنوز آثار سنگرها و خاکریزهای بی‌شمار با آرایشی خاص به یادگار خودنمایی می‌کند. گذشت زمان و دست طبیعت آنان را نیز پیر و فرسوده کرده. گویی در حال آب شدن هستند. بعضی مناطق دچار آبگرفتگی است. نقش ما مثل آئینه بر روی صیقل آب از کنار پاره ابرهای کوچک سفید به سرعت می‌گریزد. آسمان اینجا بر خلاف تهران فقط آبی است. انعکاس آبی آسمان در آبگرفتگی‌ها مناظری بدیع پدید می‌آورد. در امتداد جاده خلوت اهواز—خرمشهر و خطوط ریل راه‌آهن مسیر خود را پی می‌گیریم. از بالا قطار اهواز—خرمشهر را نظاره می‌کنم که مانند رشته‌ای طولیل به‌طرف خرمشهر می‌خزد. سعی می‌کنم تعداد واگن‌هایش را بشمارم ولی حسابش از دستم درمی‌رود. تالو نور خورشید صبحگاهی با عبور از میان شیشه درب سمت راست گرمای دلچسبی به جانمان می‌بخشد. با وجود صدای موتور تیمسار نوجوان با اشتیاق فراوان سرگرم توضیح وضعیت زمین و محورهای عملیات بیت‌المقدس برای نایینی است. صیاد مرتب از روی نقشه با خلبان به کنترل مسیر می‌پردازد. برای همین گاهی مجبور است از جایی که نشسته به سمت کابین بچرخد.

جاده و خط آهن به سمت راست منحرف می‌شود ولی ما ترجیح می‌دهیم به راه خودمان ادامه دهیم. بعد از گذشت نیم ساعت درب کشویی سمت راست توسط خدمه پرواز، گشوده می‌شود. بر فراز روستای فرسیه با توضیحات محورهای رزم و خطوط لجمن^۱ توسط تیمسار صیاد، تصویر برداری از هوا آغاز می‌گردد. وی در اول صندلی به‌گونه‌ای نشسته تا فیلمبردار بتواند دشت و محورهای رزم یگانها را مطابق توضیحاتش به تصویر بکشد. تلاطم هوای سرد با هجوم به داخل هرگونه رخوت را می‌زداید.

روستای فرسیه در مجاور رودی پر آب واقع می‌باشد. دشت شخم زده و نخيلات سرسبز اطراف روستا نشان از تلاش و زندگی مردمانش دارد. نخلهای زیبا

۱. لجمن: لبه جلویی منطقه نبرد

گویی دستان خود را خاضعانه به آسمان گرفته‌اند. بر اثر صدای بالگرد رمه‌های وحشت‌زده گوسفندان در حیاط یک خانه روستایی با حلقه به‌دور یکدیگر، خود را میان هم پنهان می‌کنند. این‌هم نوعی دفاع از خود!

عمل برداشت تصویری در نقاط مختلف تکرار و بعد از هر برداشت به منظور رعایت اصول ایمنی درب بسته می‌شود. دو بالگرد دیگر پا به پا پشت سرمان روانند. گاهی مجبوریم در میان دشت هموار بنشینیم تا عوارض از روی زمین مورد بررسی قرار گیرد. ساعت ۸ و ۴۰ دقیقه بر فراز هویزه، شهر شهید علم‌الهدی، نوبت فرمانده قرارگاه قدس است تا برداشت تصویری صورت بگیرد. رودخانهٔ پر آب با آبی تیره و گل‌آلود، هویزه را به دو بخش تقسیم کرده. خیابانهای شهر خلوت و تمیز است و اکثر خانه‌ها به صورت یک طبقه بازسازی شده‌اند. اثری از خرابیهای جنگ به چشم نمی‌آید. وجه مشترک خانه‌ها و حیاط وسیع نخلهای دست‌گشوده و پرسخاوت است. بعد از چند دور در اطراف شهر و برداشت تصویری، در امتداد پیچ و تاب رودخانه به‌طرف سوسنگرد راهمان را ادامه می‌دهیم. صیاد با اشاره به سمتی از دشت نظرم را متوجه یک قافله شتر می‌نماید. به‌نظر با وجود مشغله فراوان از حاشیه‌ها غافل نیست. کنار یک آبادی نزدیک سوسنگرد با کم کردن ارتفاع در حاشیه همان رود گل‌آلود در میان بوته زاری خشک و هموار، آرام می‌گیریم. هنگام فرود گردوغبار را در اطرافمان به رقص درمی‌آوریم. بقیه بالگردها نیز میان بوته‌خارها و در فواصل مناسب می‌نشینند. با خاموش شدن موتورهای سکوتی نسبی بر دشت حاکم می‌شود و پرده‌های غبار نیز فرو می‌افتند. به‌نظر در اینجا کارمان با گروه قدس تمام شده. باید با آنها خداحافظی و به تنهایی با جت رنجر ۲۰۶ بازگردیم. همه که از مرکبها پیاده می‌شوند عکاس گروه از فرصت نهایت بهره را می‌برد.

هر چند سر رشته‌ای در کشاورزی ندارم ولی به خوبی مشخص است خاک این منطقه بسیار مستعد کشت و زرع می‌باشد. سرزمین خوزستان در ظاهر و باطن بسیار سخاوتمند و غنی است. بی دلیل دشمنان به طمع نیفتادند.

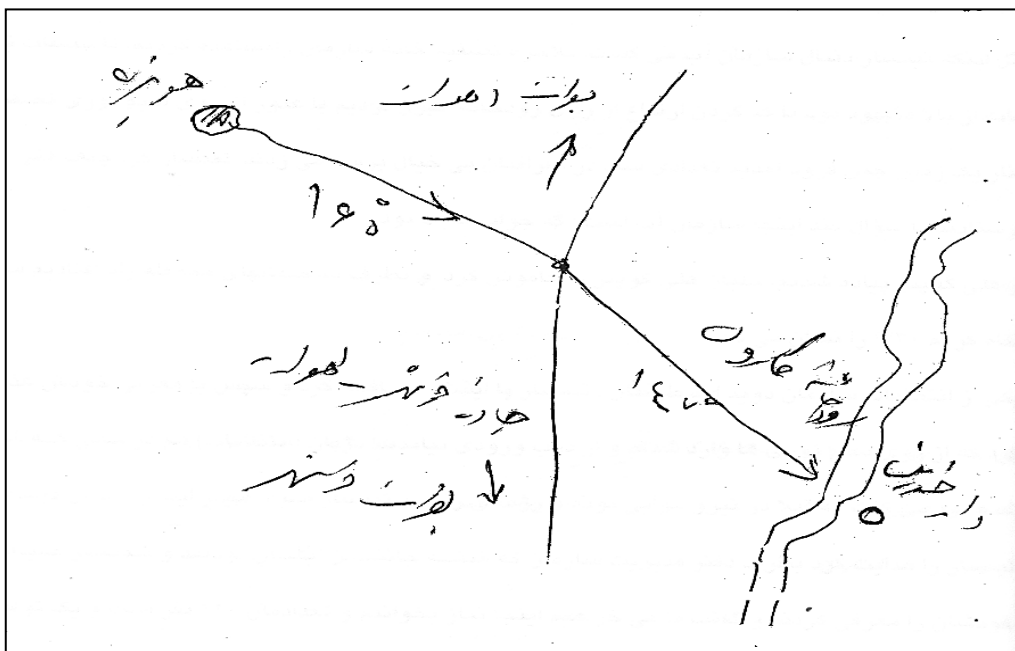
با استفاده از زمان به دست آمده سعی می‌کنم با اندکی نرمش خستگی حاصل از پرواز را از خودم بزدايم. همین اثنا نظرم به زیر اسکیت بالگرد جلب می‌شود. یکی

از اسکیت‌های بالگردمان بر روی کمر یک مارمولک بد شانس نشسته است! طولش را حدود ۲۵-۳۰ سانتی متری تخمین می‌زنم. بیچاره فکر نمی‌کرد همچون بلایی آسمانی بر سرش نازل شویم! مجالی برای گریز پیدا نکرد. این منظره را از نگاه صیاد دور نمی‌گذارم. او هم به حیرت می‌افتد. در پس واقعه‌ای هر چند کوچک و ناچیز می‌تواند عبرتی نهفته باشد.

پس از خداحافظی از بچه‌های قرارگاه قدس به اتفاق تیمسار صیاد برای بازگشت به طرف جت رنجر به راه می‌افتیم اما هنگام سوار شدن یکی از برادران ارتشی خارج از برنامه با اشغال کردن جایم حالم را می‌گیرد. این بالگردهای سبک هم به دلیل کوچکی‌اش جای اضافی ندارد. به جز دو خلبانش، صندلی عقبش فقط گنجایش سه نفر را دارد که یک نفر آن الزاماً خدمه پرواز خود بالگرد می‌باشد. به هر حال با اینکه وظیفه همراهی رئیس هیئت معارف را دارم ولی حیا مانع می‌شود تا حرفی بزنم. به ناچار کمی دورتر با دفتر و دستک به انتظار می‌ایستم تا اگر رفتند مسئولیتم ساقط شود. خلبان موتور را روشن می‌کند. بعد از دقایقی به نظرم رسید از روی زمین بلند نمی‌شوند. بالاخره تیمسار صیاد با پیاده‌کردن فرد اضافه غائله را پایان می‌دهد. حواسش به همه چیز هست. اشاره می‌کند که سوار شوم. خوشبختانه به ادامه کارم لطمه نمی‌خورد و جا نمی‌مانم. نزدیک بود نفرین مارمولک گریبانگیر من شود!

یاد اولین مأموریتم به کردستان با گروه معارف جنگ می‌افتم. در آن مأموریت چیزی نمانده بود میان راه از جمع جا بمانم. شهید صیاد اعلام کرد به مدت ۱۰ دقیقه در پادگان لشکر ۲۸ سبندج توقف داریم. من هنوز با نظم و روحیات ارتش خو نکرده بودم و تصور کردم شاید دقایقی بیشتر طول بکشد، لذا بدون هماهنگی لحظاتی را برای امری ضروری به ساختمان فرماندهی رفتم. سر دقیقه دهم صدای موتور بالگردها بلند شد و بالگردها یکی یکی از زمین برخاستند. دوان دوان به سمت بالگردها دویدم. خلاصه در واپسین ثانیه‌ها با مشقت فراوان سوار آخرین بالگرد شدم. چیزی نمانده بود کارنامه اولین سفرم خراب شود. همانجا نظم ارتش را تفهیم شدم! و خوشبختانه نه آن وقت و نه حالا جا نماندم.

خلبان ادب می‌کند و برای برخاستن از تیمسار اجازه می‌گیرد. از بالا به اهالی بومی روستا چشم می‌دوزم که با تجمع به دور بالگردهای ۲۱۴ قرارگاه قدس و افرادش کنجکاو می‌کنند. از آنها جدا می‌شویم تا کارشان را ادامه بدهند. در مسیر بازگشت تیمسار نقشه مسیر پرواز صبح را با خط خودش برآیم رسم و با حوصله توضیح می‌دهد.



« نقشه ترسیم شده به دست تیمسار صیاد از پرواز امروز »

خدمه پرواز می‌خواهد به تیمسار گوشی مخصوصی بدهد تا صدای بالگرد اذیت نکند ولی ایشان قبول نمی‌کند. شهر هویزه به سرعت از زیر پایمان می‌گریزد. وقتی بنای سفید یادمان قتلگاه شهید مصطفی چمران در قاب چشمانمان می‌نشیند بلافاصله لبهای صیاد به زمزمه و صورتش به غم می‌افتد. چمران، صیاد، ...، دو یار جدانشدنی در روزهای خون و خطر؛ ناجیان مردم مظلوم کردستان از چنگال اشزار و ضد انقلاب. خیلی دلم می‌خواهد به افکارش رخنه کنم. نمی‌دانم چرا چشمانش

همیشه خسته می‌نماید. شاید احساس تنهایی دارد شاید هم از بی‌خوابی است. به نظر هیچ‌گاه اجازه استراحت ندارند. به دشت خیره می‌شوم سنگرهای خالی و خاموش در دل زمینهای شخم خورده غریبانه همچنان در عهد و وفای گذشته خود پا بر جایند.

زمانی جای جای این دشت رزمندگان دلاور اسلام طی جنگی نابرابر در مقابله با مدرن‌ترین تسلیحات کشورهای دنیا سینه سپر کرده بودند. به اعتراف وزیر دفاع اسبق کشور مصر در یکی از جراید، صدام با حمایت بسیاری از کشورهای شرق و غرب مجهز شد و به طمع خاموش کردن نور انقلاب اسلامی به ایران حمله‌ور گردید، تهاجمی که او به دلیل کمکهای گسترده دیگر کشورها نامش را جنگ نیابتی می‌گذارد اما « وَ مَكْرُوا وَ مَكَّرَ اللَّهُ وَ اللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ ». اکنون سالیانی است که سنگرها در سکوت غریبی به سر می‌برند.

حالا دیگر از غرش توپها، رگبار مسلسلها و نجواهای شبانه خبری نیست. از بالا خاکریزی می‌بینم که به صورت دایره‌ای وسیع احداث شده بود. با خود می‌اندیشم شاید فرمانده‌اش اصلاً به هیچ جناحی اطمینان نداشته و به تمام اطراف موضع گرفته. اینجا محل تجمع بالگردهای پشتیبانی کننده عملیات بیت‌المقدس بود. دشت بسیار وسیعی که ماشین آلات آن را تسطیح کرده اند در زیر پایمان قرار می‌گیرد. زمین با کانالهای عریض و طولیل بتونی خشک همچون خطی، سینه دشت را تراشیده و آن را به قطعاتی نامساوی تقسیم کرده است. به نظر می‌رسد بر فراز پروژة عظیم نیشکر قرار گرفته‌ایم. در ارتفاعی پایین‌تر از ما، نظم دسته بزرگی از فلامینگوها را با صدای بالگردمان به هم می‌زنیم. وحشت زده شده‌اند، با گردنهای درازشان، سفید و زیبا می‌نمایند. خودمان را به رود کارون نزدیک می‌کنیم. تیمسار با دست به خلبان اشاره می‌کند تا از ارتفاع بکاهد، سپس برای ارتباط کلامی بهتر با خلبان از گوشه کمک می‌گیرد. به منظور کسب اجازه برای تجمع گروه برای ظهر امروز به دنبال تأسیسات سازمان آب آبادان می‌گردیم.

بالاخره با کمی جستجو تصفیه‌خانه سازمان آب در حاشیه رود نمایان می‌گردد. بر فراز تصفیه‌خانه در ارتفاعی کم چرخی می‌زنیم. خلبان ابتدا جای فرودش

را در میان محوطه باز سازمان بررسی می‌کند، سپس با عبور از عرض رودخانه پر آب آرام آرام از بالای سیمهای توری در محوطه زمین چمن کنار تأسیسات و ساختمان اداری سازمان آب فرود می‌آییم. برای اطمینان خاطر، ابتدا خدمه پرواز دوان دوان می‌رود بپرسد آیا اینجا سازمان آب است یا خیر. جواب مثبت است. با خاموش شدن موتور پرنده، سکوت در محیط برقرار می‌شود. پیاده به سوی ساختمان اداری به راه می‌افتیم؛ تعدادی سگ در اطرافمان بی‌خیال پرسه می‌زنند.

ساختمان اداری در میان انبوهی از درختان سرسبز اکالیپتوس از چشم‌ها پنهان است. گویی در میان باغی زیبا قدم گذاشته‌ایم. به ساعت نگاه می‌کنم ۹ و ۴۰ دقیقه را نشانم می‌دهد. هوا هنوز لطافت صبحگاهی خود را حفظ کرده، بوی خوشی از گلها و سبزه‌ها آمیخته با عطر اکالیپتوس فضا را آکنده است. یکی از انتظامات سازمان که شاهد فرودمان بوده شتابان به سویمان می‌آید. منتظر عکس‌العملش هستیم. نمی‌دانم به دلیل فرودمان در حریم سازمان مورد اعتراض قرار می‌گیریم یا خیر؟ ... بدون اجازه هم آمده‌ایم. تیمسار با مصافحه و معرفی خودش، ابتدا به خاطر اینکه از روی سیمهای توری وارد شده‌ایم عذر خواهی می‌کند! شخص مأمور هم شوق زده مجدداً ایشان را در آغوش می‌کشد و با شغف فراوان می‌گوید که قبلاً در نیروی هوایی ارتش خدمت می‌کرده و در حضورشان رژه رفته! حالا می‌خواهد آشنایی بدهد. به نظر با صیاد هیچ دربی به روی ما بسته نیست. حتی از آسمان.

سؤال می‌شود مسئول اینجا کیست؟ آیا الان حضور دارد؟ مأمور پاسخ می‌دهد مسئول سازمان حضور ندارد ولی جانشین در دفترش نشسته. به آنجا هدایت می‌شویم. داخل دفتر، رئیس هیئت معارف مجدداً پس از مصافحه با ایشان خودش را معرفی می‌کند و اجازه می‌خواهد تا ۱۲۰ نفر از مهمانانش برای اقامه نماز ظهر و عصر و صرف نهار در این مکان تجمع کنند. جانشین سازمان با خوشحالی فراوان از پیشنهادمان استقبال می‌کند و می‌گوید: تماس می‌گیرم تا رئیس سازمان نیز خودش را تا آن موقع برساند. یک خودروی نیروی انتظامی برای بررسی اوضاع وارد محوطه سازمان می‌شود. گویا خیلی هم بی‌صدا نیامده‌ایم. به نظر هر اتفاقی چه در روی زمین و چه در آسمان به دقت رصد می‌شود. حالا تمام پرسنل اداره به گرمی دورمان جمع

شده‌اند. آنها ملاقات با سرتیپ علی صیاد شیرازی را باور ندارند و از این بابت بسیار مشعوف‌اند. بازار دیده‌بوسی هم داغ می‌شود. با صیاد در خوزستان اصلاً غریب نیستیم. نمی‌دانم اسرار این همه ارادت چیست؟ اخلاص و خدمت به خلق خدا با تقوای الهی، ... شاید تمام آنها. به آنها خبر می‌دهیم دو فرزند جنگنده تا ساعتی دیگر روی منطقه پرواز دارند تا نگران نشوند. سپس نوبت بازدید از نمازخانه فرا می‌رسد. ظاهراً نمازخانه مقبول می‌افتد ولی صیاد برای کف راهرو نیز تقاضای موکت می‌کند. عقربه‌های ساعت به ۱۰ نزدیک می‌شود، با خداحافظی از همه به طرف مرکبمان راه می‌افتیم. در میان بدرقه گرم دوباره سوار جت رنجر می‌شویم. می‌باید قبل از ساعت ۱۱ در کنار پلهای شناور منتظر مانور هواپیماها باشیم. از خلبان میزان سوخت برای پرواز سؤال می‌شود، جواب می‌دهد برای ۴۵ دقیقه پرواز.

با دور گرفتن ملخ، چمنهای اطراف به موج می‌افتند. آرام برمی‌خیزیم و از بالای سیمهای توری و کابل‌های دکل فشار قوی برق، در امتداد پیچ و تاب رودخانه گل‌آلود به راه می‌افتیم. کمتر از چند دقیقه پرواز، پل شناوری هویدا می‌گردد، اما ما بدون اعتنا با عبور از روی پل پشت به رودخانه به دل دشت می‌زنیم.

اردوگاه شهید صیادی

میان دشت وسیع دو طرف جاده اصلی، چندین دستگاه ماشین‌آلات مخصوص تسطیح زمین به رنگ زرد خودنمایی می‌کند. وجود دکل مخابراتی بلندی در حاشیه جاده آسفالت اهواز-خرمشهر شاخص خوبی است. اطراف دکل سایت مخابراتی مجاور جاده را کنکاش می‌کنیم. کمی دورتر با مشاهده دو خودروی تویوتا استیشن در میان دشت خاکی کنارشان می‌نشینیم. از میان گردوغبار سرتیپ مسائلی و محسنی به استقبالمان می‌آیند. بالگردمان مرخص می‌شود تا بعد از سوخت‌گیری دوباره برگردد کنار پل شناور. از جاده‌های خاکی میان طرح نیشکر با خودرو به سوی محل پل شناور بر روی رودخانه به راه می‌افتیم. تیمسار مسائلی با خودروی دیگر مأمور می‌شود برود سازمان آب تا مقدمات نماز و ناهار افراد را مهیا نماید. وی قبل از حرکت به ما یک فلاسک چای و تعدادی کلوچه و میوه می‌دهد، ما نیز به راه می‌افتیم. جاده ناهموار است. گاهی از طریق پلهای سیمانی از روی کانالهای عریض و خشک عبور می‌کنیم. کانالها را به شکل ناودانی و با بتون مسلح ساخته‌اند. بر اثر دست انداز تکه‌ای کلوچه می‌پرد گلوی صیاد. به شدت به سرفه می‌افتد. پس از اینکه با لیوانی چای گلویش را صاف می‌کند، در تمجید از نیروهایش می‌گوید: بچه‌ها خیلی با صفا کار می‌کنند. وی کاری که آنها انجام می‌دهند را صددرصد قلبی و مایه افتخاری ذکر می‌کند که نمی‌تواند با معیارهای مادی آن را ارزیابی نماید. بعد با خنده می‌افزاید هتل کاروانسرای آبادان تاکنون این همه تیمسار به خودش ندیده!

اندکی بعد سر یک دوراهی چند سرباز کنار پلاکارد خیر مقدمی که حکم جهت نما نیز دارد ظاهر می‌شوند. به احترام ایستاده‌اند؛ تیمسار صیاد از راننده می‌خواهد متوقف شود. با یک خسته نباشید خودش میوه‌هایش را بین سربازان تقسیم می‌کند. به راهنمایان ادامه می‌دهیم. تیمسار محسنی از اصل و نسب صیاد می‌پرسد. ایشان می‌گوید اصالتاً شیرازی است و اهل استان فارس، لیکن در گرگان بزرگ شده است و علاقه شدیدی نیز به استان سرسبز مازندران دارد. سپس به خاطرات گذشته نیز گریز می‌زند. می‌گوید در همین حوالی در زمان جنگ قرارگاه

کربلا در محل زیرگذری ساخته بودند که از زیر رودخانه به آن سو عبور می‌کرد. یادش می‌آید که زیرگذر رودخانه به شهر اهواز خیلی نزدیک بود. یادآوری خبر پذیرش قطعنامه ۵۹۸ هنوز هم سبب می‌شود چهره‌اش مغموم و کامش تلخ به نظر برسد. اقرار کرد داخل هواپیما در مسیر ارومیه با شنیدن خبر پذیرش قطعنامه از سوی حضرت امام (ره) به تلخی فراوان گریسته. بعد گریز می‌زند به درگیریهایش با بنی‌صدر و برخوردهای خردمندانه حضرت امام با این موضوع.

افزایش پوشش گیاهی و درختان انبوه نشانه نزدیکی ما به رودخانه است. از میان نی‌های بلند روبروی پلی شناور بر رودخانه‌ای پر آب بیرون می‌آییم. زمین محوطه اطراف پل توسط دستگاههای مهندسی تسطیح و آماده شده است. بر روی پلاکاردی می‌خوانم: « اردوگاه شهید صیادی! ... عجب اسمی!

بسیاری افراد زودتر از ما رسیده‌اند و خودروهایشان دو طرف پل صف کشیده‌اند. پل شناور از اتصال تعداد بی‌شماری مکعبهای فلزی که درونشان با مواد سبک پر شده تشکیل گردیده است. چهار ردیف از این مکعبها با مهار شدن در کنار یکدیگر دو طرف رود را به هم متصل نموده. پل به قدری عریض است که دو خودرو به راحتی می‌توانند همزمان از آن عبور نمایند. افراد کاروانها با لباس نظامی اطراف پل به صورت پراکنده در انتظار مانور هواپیماهای نیروی هوایی‌اند. چند خودروی تویوتا استیشن فرماندهی در وسط پل متوقف‌اند. با پای پیاده قدم زنان از روی پل به آن سوی رودخانه راه می‌افتیم.

پلهای شناور توسط یگان مهندسی نیروی زمینی ارتش نصب شده است. صیاد بعد از ذکر حمد خدا آن را تمرین خوبی برای پرسنل می‌داند. یکی از عکاسان با استفاده از فرصت لحظه عبورمان را از روی پل ثبت می‌کند. در طرف دیگر رود روی عارضه‌ای مشرف به اطراف تا پرواز هواپیماها انتظار می‌کشیم. طبق برنامه ده دقیقه دیگر زمان باقی مانده. در این اثنا کاروان اتوبوسهای گروه تیمسار حسنی سعدی، قرارگاه نصر نیز سر می‌رسند با حضور بقیه افراد دو سر پل کم‌کم شلوغ می‌شود. فیلمبردارها و عکاسان با استقرار در مکانها و زاویه‌های مناسب در انتظار شکار لحظه‌هایند. همه سر به هوایند!

تیمسار صیاد به یاد جت رنجر می‌افتد و با آرامش می‌گوید: خدا کند هلی‌کوپترمان زودتر بیاید تا با پرواز جنگنده‌ها تداخل پیدا نکند. صدای بلند نوار مختاباد که از بلندگوهای واحد تبلیغات در محوطه اردوگاه پخش می‌شود گوشه‌ایمان را آزار می‌دهد. صیاد بالاخره دستور می‌دهد تا بلندگوها را خاموش کنند. حالا تنها صدای پیوسته تق تق موتور جرثقیلی که برای بیرون کشیدن قایق به گل نشسته‌ای تلاش می‌کند به گوش می‌رسد.

تعدادی از قایقهای یگان مهندسی ارتش در تلاطم کناره‌های رودخانه همچون پَرِ کاه آرام به بالا و پایین تاب می‌خورند. کمی دورتر از پل چندین دستگاه ماشین‌آلات مهندسی رزمی شامل کمپرسی، گریدر، جرثقیل و کمرشکن در کنار تعدادی چادر صحرایی متوقف‌اند. درختان انبوه و نیزارهای بلند، حاشیه رودخانه را از دشت متمایز می‌کند. عقربه‌های ساعت ۴ دقیقه از یازده می‌گذرد ولی هنوز از هواپیماها خبری نیست. از دور صدای بالگرد جت رنجرمان به گوش می‌رسد. با نزدیک شدنش صیاد از روی زمین با اشاره دستش، خلبان را برای نشستن در مکان مورد نظر هدایت می‌کند. بر اثر کثرت تردد و سر و صدایمان مردم بومی منطقه نیز با کنجکاوی در اطرافمان جمع می‌شوند. بچه‌های بومی کم سن و سال با چهره‌های آفتاب سوخته سخت مجذوب بالگردند. لباسهای بلند عربی‌شان مندرس و همه پابرهنه هستند.

تیمسار از بزرگترین‌شان وضعیت کسب و کارش را جویا می‌شود. می‌پرسد « شما عرب هستید؟ » همه در جواب می‌گویند « بله » تیمسار می‌گوید: « پس خوب نماز می‌خوانید » ! آنها هم تأیید می‌کنند. همواره یک سر کارها و سخنان وی به زلف نماز گره می‌خورد!

۲۰ دقیقه دیگر از ۱۱ می‌گذرد. انتظار به درازا کشیده. از آمدن هواپیماها نا امید هستیم. گویا در کار ناهماهنگی به وجود آمده. افسر رابط نیروی هوایی غیبت دارد. بالاخره ۱۱ و ۴۵ دقیقه با جت رنجر، اردوگاه شهید صیادی را به مقصد سازمان آب ترک می‌کنیم. تیمسار صیاد با کلاه پرواز بر سر در کنارم پلکهایش از خستگی آرام روی هم می‌رود. پس بالاخره ایشان هم می‌خواهد! ولی این استراحت چند دقیقه بیشتر طول نمی‌کشد.

این دفعه وقتی در سازمان آب می‌نشینیم تیمسار مسائلی به‌همراه جمعی از پرسنل به استقبالمان می‌آیند. خبر می‌دهند هواپیماها نیز دقایقی قبل از روی پل عبور کرده‌اند به‌طرف ساختمانهای اداری به‌راه می‌افتیم از قرار معلوم بین تیمهای ملی فوتبال ایران و چین مسابقه‌ای رسمی در جریان است. کارمندان با خوشحالی نتیجه بازی را یک بر صفر به نفع تیم ما اعلام می‌کنند. تا اذان ظهر دقایقی بیش نمانده، صیاد می‌پرسد آیا هنوز بازی ادامه دارد؟ جواب می‌دهند بله. هنوز بسیاری خودشان را نرسانده‌اند، از جمله تنها روحانی قافله. حالا خورشید کاملاً در وسط آسمان ایستاده.

با تجدید وضو از آب حوض جلوی ساختمان آماده اقامه نماز ظهر می‌شویم. در اتاق روبه‌روی نمازخانه معدودی از پرسنل سازمان آب آسوده خاطر به دور تلویزیونی رنگی سخت مجذوب تماشای بازی فوتبال‌اند. زمان بازی با اذان ظهر تداخل دارد. صیاد رنجیده خاطر به‌نظر می‌آید می‌دانم به نماز حساس‌اند. سرهنگ دربندی با صوتی دلنشین آوای اذان را در راهرو ساختمان سر می‌دهد. بیشتر علامت هشدار است تا دعوت به نماز. شاید تذکر به افرادی است که محو فوتبال‌اند. بدون فوت وقت صیاد، خودش با ذکر اذان و اقامه به نماز می‌ایستد.

« نشان اول مؤمن نماز است توان شناخت از این راه اهل ایمان را »
 همراه خلبانان و تعدادی از پرسنل سازمان نماز ظهر را پشت سر ایشان اقامه می‌کنیم. برای نماز عصر حاج آقا فخرزاده با دیگران سراسیمه و خاک آلود می‌رسند. حالا نمازخانه دیگر جای سوزن انداختن ندارد. صفهای نماز دوباره مرتب می‌شود و دو نماز با امامت فخرزاده اقامه می‌گردد. بعد از خودسازی معنوی، همان‌جا نهار همراه میوه در ظروف یک‌بار مصرف توزیع می‌شود. فعلاً تنها فرصت استراحت، همان وقت صرف غذا است! حاج آقا فخرزاده طبق معمول با دیگران به خوش و بش می‌نشیند. صحبت بر سر مسابقه فوتبال بین ایران و چین است. حاجی هم سوژه خوبی برای بحث پیدا کرده و ضمن صرف نهار در رابطه با ارتش چین مزاح می‌کند. بعد از فراغت از غذا سرهنگ خلبان خلیلی از بچه‌های قرارگاه فتح گزارشم از سفر گذشته را که برای مطالعه به امانت گرفته بود با چند یادداشت و تذکر برمی‌گرداند. تیمسار سید حسام هاشمی با صدایی رسا افراد قرارگاه کربلا را برای مرور عملکرد

صبح به گوشه نمازخانه فرا می‌خواند. دیگران می‌باید با خودروهایی که آمده‌اند بلادرنگ برای ادامه کار به سر صحنه برگردند. کنار ورودی نمازخانه تیمسار فریدونی با سرهنگ علی‌اصغر تولایی که از خلبانان شجاع هواپیماهای F-۵ است، درباره دلایل ناهماهنگی پرواز صبح جنگنده‌ها به صحبت ایستاده‌اند. از شواهد به دست آمده در آسمان منطقه مانور، بین هواپیماها و یک بالگرد سانه‌ای در حال شکل‌گیری بود که به حمدالله با هوشیاری خلبانان هواپیماها مسئله به خیر گذشت. به همین دلیل برخی برای افسر رابط نیروی هوایی تقاضای تنبیه انضباطی می‌کنند و از این موضوع برافروخته‌اند، ولی صیاد در مخالفت می‌گوید: این صحنه عبرتی است برای ما تا خداوند متعال به همه یادآوری کند. سر رشته همه امور در دست من است و همواره به یاد من باشید. فعلاً که قضیه جمع شد.

گوشه نمازخانه جلسه مرور برنامه‌ها بیش از یک‌ربع طول نمی‌کشد. در خاتمه جلسه مکان بررسی بعدی گروه، بازدید از پل شناور سوم و محل مقر عملیاتی قرارگاه کربلا در منطقه اعلام می‌شود. دیگر اینجا کاری نداریم. هنگام خروج از نمازخانه مسئول سازمان آب با کت شلواری مرتب و رویی گشاده همراه تعدادی از کارمندان به استقبال می‌آیند. وقتی با خبر می‌شود مهمان ناخوانده ولی مهمی دارد خودش را می‌رساند.

در سراسر این خطه نام صیاد آشنا و احترام برانگیز است. همه با دیدنش خرسند می‌شوند قبل از خداحافظی از وی تقاضای عکس دسته‌جمعی می‌شود؛ راحت می‌پذیرد. برخی امضاء می‌خواهند، از من ورقی سفید می‌طلبند؛ امضاهایش را به احادیثی مزین و اهداء می‌نماید. آخرین فرد، رندتر از همه، حدیثش را با خودنویس می‌خواهد. ایشان هم بی‌درنگ با لبخندی هر دو را هدیه می‌کند. طرف آن قدر از این اعطاء خوشحال شد که حتی برای عکس‌انداختن هم منتظر نماند، دوید و رفت! با حاضران زیر سایه روشن درختان خوش‌عطر اکالیپتوس چند عکس به یادگار می‌اندازیم. وجه مشترک همه لبان پرلبخند و دل‌های شاد است سعدی‌زاده مسئول حراست سازمان با استفاده از فرصت از تیمسار صیاد برای شرکت در مراسم بزرگ قرآنی استان در آینده‌ای نزدیک قول می‌گیرد. تیمسار هم می‌گوید حتماً برای شرکت

دانشجویانش در مراسم، فوق برنامه‌ای ترتیب می‌دهد. عقربه‌های ساعت دقیقی از ساعت ۱۴ گذشته‌اند. از اخبار نیمروزی محروم شدیم، دلم نمی‌خواهد در هیچ حالتی اخبار را از دست بدهم. هوا هم دیگر لطافت صبح را ندارد. تا پای جت رنجرمان به گرمی و با شور فراوان بدرقه می‌شویم. درون کابین بالگرد بر اثر تابش نور خورشید کمی گرم شده، خلبان ادب می‌کند و برای پرواز از تیمسار صیاد اجازه می‌خواهد. با دور گرفتن ملخ اندک اندک از زمین فاصله می‌گیریم.

در بالا از شیشه پنجره بغل به افرادی در پایین چشم می‌دوزم که هنوز مشتاقانه برایمان دست تکان می‌دهند. آنان را ترک می‌کنیم در حالی که روز بسیار متفاوت با سایر روزهایشان گذرانده‌اند. شاید اگر چنین همکاریهای صمیمانه‌ای نبود کارهایمان قدری با کندی پیش می‌رفت. در فکر فرو می‌روم...، به راستی راز این همه عشق و احترام مردم این دیار به علی صیاد شیرازی در چیست؟

گم کرده‌ای در خاک

پروازمان در پهنه آبی آسمان چند دقیقه‌ای به طول نمی‌انجامد ، خیلی زود کمی آن‌سوتر مجدداً مجاور رودخانه و به فاصله ۱۰۰ متری یک دستگاه پل متحرکی که در خشکی مستقر می‌باشد فرود می‌آییم. برخی اعضای گروه معارف به صورت زمینی با اتوبوس و مینی‌بوس زودتر خودشان را رسانده‌اند. منتظر ما هستند. اکثر خودروها در طرف دیگر رود متوقف‌اند. جمع کثیری از اهالی بومی اعم از پیر و جوان و بچه با لباسهای سفید بلند محلی در دو طرف رود با کنجکاوای به نظاره ایستاده‌اند. در جوار رودخانه آبادیها زیاد از هم دور نیستند. تیمسار صیاد ضمن حال و احوال پرسى با بچه‌هایی که دورمان حلقه زده‌اند از درس و مدرسه‌شان جويا می‌شود. سپس آرام به طرف دستگاه‌های مهندسی و پل مورد نظر قدم زنان روانه می‌شویم.

پل متحرک «جی . اس . پی» نام دارد. چیزی که من می‌بینم متشکل از دو دستگاه خودروی زرهی به هم پیوسته «پی . ام . پی» است. خودرو روی خود صفحات فلزی تاشوی متحرکی دارد. هنگامی که صفحات باز شود می‌توان از سطح آن برای حمل و جابه‌جایی نفرات و یا ادوات نظامی استفاده کرد. در گذشته این طراده‌ها سالها در انبارهای عمومی ارتش در آبیگ قزوین، بدون استفاده مانده بود که متخصصان ارتش در عملیات بیت المقدس آنها را تعمیر کردند و رزمندگان از آنها بهره بردند^۱. به نظاره نحوه مانورش در خشکی و آب می‌ایستیم. ابتدا خدمه‌اش با تلاش در خشکی «جی . اس . پی» را روشن کرده، آرام آرام به داخل رودخانه هدایت می‌کنند. چرخهایش، مثل تانک شنی دارد. وسیله‌ای پر دود و پر سروصدایی است. وقتی دستگاه به درون آب می‌افتد با کمک بازوهای هیدرولیکی ، صفحات آهنی اش را مانند ورقی می‌گستراند و بدون اینکه غرق شود به سمت دیگر رودخانه به راه می‌افتد. از قرار معلوم طی عملیات بیت‌المقدس این یکی از سه پلی بود که به‌منظور عبور مرور رزمندگان اسلام از عرض طویل رود از آن استفاده می‌شود.

حال صحنه‌ها را همانند آن‌روزها بازآفرینی کرده‌ایم. از نظر من شناور شدن آن همه ورق و تیرآهن میان آب عجیب است، از نظر مردم بومی حضور این همه نیروی

۱. به نقل از کتاب ارتش جمهوری اسلامی ایران در هشت سال دفاع مقدس. ج - ۴.

نظامی با لباس رزم در منطقه با چنین وسیله‌ای! همه مراحل را فیلمبرداران و عکاسان به ثبت می‌رسانند. پس از بازدید از پل متحرک و نحوه کارش، مجدداً همراه صیاد با پرندمان منطقه را با مردمان خونگرمش ترک می‌کنیم. هنوز به مرکبمان وفاداریم. هنگام اوج گرفتن دو طرف ناهموار و پر درخت رودخانه بهتر به چشم می‌آید. «جی . اس . پی» مانند ورق کوچک شناوری در میان جریان آرام رود همچنان به سمتی دیگر در حرکت است. سطح آب از دود غلیظ آبی رنگ حاصل از احتراق ناقص موتور شناور مملو شده است. در ارتفاعی مناسب با چرخشی ۱۸۰ درجه پشت به رودخانه به دل دشت می‌زنیم. حالا به دنبال محل قرارگاه کربلاییم. این بالگردها با تکانهای بسیار کم، سرعت و تحرک خوبی دارند. در کنارم تیمسار صیاد در حالی که هِدست به سردارد پلکهایش روی هم می‌نشیند. سرش اندکی به عقب می‌افتد، ولی هیچگاه بدنش به هیچ سو متمایل نمی‌شود این گونه استراحت‌ها هرگز از پنج دقیقه فراتر نمی‌رود.

پیدا کردن ابنیه قرارگاه زیرزمینی کربلا به دلیل تغییرات گسترده فیزیکی زمین کمی مشکل است. بالاخره با جستجو بر فراز طرح عظیم نیشکر در میان دشت شخم خورده زیر پایمان دو خودروی تویوتا استیشن فرماندهی متعلق به برادران هیئت معارف و گروه فیلمبردار را مشاهده می‌کنیم. گویا منتظر ما هستند. به نظر کنارشان دیواره‌های مخروطی به چشم می‌آید. بعد از چرخشی دایره وار ، آرام آرام نزدیکشان پایین می‌آییم. هنگام فرود بر اثر فشار باد ملخ مرکبمان ، همه چیز در گردوغبار محو می‌شود. خلبان موتور را خاموش می‌کند. پیاده می‌شویم. گردوغبار که فرو می‌افتد آنچه را مشاهده می‌کنیم به باور نمی‌آید. اینجا قرارگاه کربلاست ولی از آن چیزی جز دیوارهای خراب بتونی و بلوکهای سیمانی فروریخته در دل زمین باقی نمانده. شاید اشتباه آمده‌ایم! ولی نه . . . ، درست آمده‌ایم. زمانی نه چندان دور از این نقطه عملیتهای غرورانگیزی هدایت می‌شد. چهره صیاد را بسیار افسرده می‌بینم. کسی چیزی نمی‌گوید. در دشت سکوتی سنگین حاکم است. خرابه را دور می‌زنیم .

« دلی که در خاک گم کرده‌ایم بیا بگردیم و پیدا کنیم »

اگر صدای قدمهایمان را نمی‌شنیدم فکر می‌کردم کر شده‌ام. از چند پله بتونی پایین می‌رویم. لحظات به‌سختی می‌گذرد. صیاد از اینکه وضعیت را این‌گونه می‌بیند اظهار تأسف می‌کند و با نگاهی اندوهگین جوانب را می‌کاود، به دنبال اتاق خودش و اتاق برادر محسن رضایی می‌گردد. با پیدا کردن اتاق جنگ با لبخندی تلخ آن را نشان می‌دهد. سقفها زیر تیغ دستگاههای مهندسی طرح و توسعه نیشکر فرو ریخته. شاید هم بر اثر عوامل طبیعی. ولی تا کنار دیواره‌ها، زمین از همه طرف شخم خورده. یاد ایام پر شور گذشته‌اش می‌افتد. حضور علما و حضرت آیت‌الله مشکینی کنار فرماندهان در شب عملیات را خاطره‌ای شیرین می‌داند. می‌گوید تلویزیون تبوتاب اتاق جنگ در شب عملیات را نشان داده است. ولی آنچه اکنون من می‌بینم با چیزی که در تلویزیون دیده‌ام بسیار تفاوت دارد. یادش می‌آید آن شب انگشتر عقیق ارزشمندی منقش به اسماء‌الله را از یک شهید محراب به هدیه گرفته ولی هر چه فکر می‌کند اسم آن شهید محراب را به یاد نمی‌آورد^۱. انگشتر را هنوز به انگشت دارد؛ نشانم می‌دهد. عقیق درشت و خوش‌رنگش به زیبایی روی رکابش نشسته.

از درون ماشین نقشه‌ای می‌آورند و روی بقایای دیوار اتاق جنگ نصب می‌کنند. شاید یادآوری خاطرات شیرین گذشته، تلخی این صحنه‌ها را از بین ببرد. صیاد می‌خواهد از روی نقشه رزمی محورهای عملیات را برای ضبط تصویری توضیح بدهد. هر چند در اتاق جنگ و در درون زمین هستیم ولی سقف آسمان نیلگون است. با نصب میکروفون یقه‌ای و آماده شدن دوربین کار ضبط شروع می‌شود. من هم با بررسی گوشه و کنار سعی در تداعی وقایع آن روزها را دارم، هرچند در اینجا توفیق حضور نداشتم، اما ابعاد حوادث را آن قدر عظیم و پرشور می‌بینم که از درکش عاجز می‌مانم؛ به همین علت بیشتر به رنج و عذاب می‌افتم. رمز عملیات بیت‌المقدس را فرماندهان در ساعت ۳۰ دقیقه بامداد روز جمعه ۱۰ اردیبهشت ماه سال ۶۱ مصادف با ششم رجب از این نقطه زمین به تمامی یگانهای رزم صادر کردند. . . با وضعیت موجود باورش کمی سخت است ...

۱. انگشتر را از شهید محراب حضرت آیت‌الله صدوقی هدیه گرفتند.

... «بسم الله الرحمن الرحيم ، بسم الله قاصم الجبارين ، يا على ابن ابيطالب عليه السلام...».

در آن شب ظلمانی پس از ابلاغ فرمان حمله با خاموش شدن چراغهای اتاق جنگ، دستان فرماندهان در کنار علما برای پیروزی رزمندگان اسلام بر لشکریان کفر، کمیل خون، پر سوز و اشک به دعا بالا می‌رود. التهاب همه جا را فرا می‌گیرد.

«صد روز به التهاب آن شب می‌سوخت خورشید در التهاب آن شب می‌سوخت^۱»
 بعد از خلع بنی‌صدر از سیمت فرماندهی کل قوا، این یکی از بزرگ‌ترین عملیاتهای گسترده‌ای بود که وحدت رزمندگان ارتشی و سپاهی در آن به طور شایسته‌ای تجلی پیدا می‌کند. به همین علت، سرهنگ علی صیاد شیرازی فرمانده وقت نیروی زمینی ارتش چنین وحدت و یکپارچگی‌ای را «ترکیب مقدس» می‌نامد. کار ضبط و تصویربرداری توضیحات فرمانده هیئت معارف جنگ به پایان می‌رسد. قصد بازگشت داریم. بالگردمان به تنهایی مرخص می‌شود. می‌خواهیم با خودروها به صورت زمینی به راهمان ادامه بدهیم. درحالی که هنوز از وضعیت ظاهری قرارگاه متأثریم. بالاخره این مخروبهٔ پرخطر و مقدس را در میان طرح توسعه نیشکر، دوباره غریبانه و تنها به خود وا می‌گذاریم. با برخی طرحهای سازندگی، تاریخ حماسه‌ها و دلاوریهای فرزندان این مرز و بوم را به نابودی کشانده‌ایم. شاید متولیان امور فرهنگی‌مان در حفظ آثار و گنجینه‌های گرانقدر دفاع مقدس برای انتقال به نسلهای آینده ، امانتدار شایسته‌ای نبوده‌اند. هیچ‌گاه نباید گذشته پر افتخارمان را فراموش کنیم.

با عبور از جاده‌های خاکی و فرعی به قصد یکی دیگر از پلهای شناور به راه می‌افتیم آن قدر از روی کانالهای آب ولی خشک عریض می‌گذریم تا بالاخره از روبه‌روی یک پل شناور بزرگ دیگر که دو طرف رود کارون را به هم رسانده بود سردرآوردیم. سایر اعضای هیئت معارف، از قرارگاههای دیگر در دو سر پل به نظاره مشغول‌اند. تیمسار عبادت به استقبال می‌آید، می‌گوید خودرواش آن طرف در گل

تپیده؛ به ما هم هشدار می‌دهد. بر اثر تردد و فعالیت‌های ماشینهای مهندسی رزمی ارتش برای نصب پل شناور، حواشی رود گل و شل شده.

این پل هم از قطعات به هم پیوسته مکعبی شکل بزرگ فلزی که درونشان را مواد سبک و خاصی پر کرده‌اند، ساخته‌اند. به همین دلیل پل روی آب به خوبی شناور می‌ماند و غرق نمی‌شود. دو سر پل را از نقاط مختلف با کابل‌های قوی روی زمین مهار کرده‌اند. کابلها مانع از آن می‌شود تا جریان آب، پل را ببرد. بازدیدمان تا ساعت ۱۶ و ۲۰ دقیقه طول می‌کشد. با خودروی توپوتا استیشن دیگری، همراه تیمسار عبادت منطقه را به سمت آبادان ترک می‌کنیم. من طبق معمول در صندلی جلو می‌نشینم در صندلی عقب تیمسار عبادت درباره کارهای انجام شده با صیاد به بحث می‌نشیند. صیاد با تشریح وضعیت تأثیر برانگیز محل قرارگاه کربلا خیلی محکم می‌گوید از زمان پذیرش قطعنامه ۵۹۸ تاکنون، هنوز هم لباس رزم را از تن بیرون نیاورده و روحیات بسیجی دوران دفاع مقدس را با همان آمادگی در خود حفظ کرده و به آن افتخار می‌کند. در این اندیشه‌ام که مردان جبهه عجب حال و هوایی دارند! اینان هنوز با عزمی راسخ آماده ایفای نقش برای نظام مقدس اسلامی‌اند. مردانی که به گفته حضرت مولی‌الموحدین امیرمؤمنان علی علیه‌السلام بصیرتهایشان را بر سلاحهایشان حمل می‌کنند و شمشیر زدندشان از روی بینایی است. . . «حَمَلُوا بِصَائِرِهِمْ عَلَى اسِيْفِهِمْ»^۱.

جاده خلوت می‌نماید. خورشید هم دیگر از رمق افتاده و رو به افول گذاشته است. هوای عصرگاهی رو به خنکی است. تک درختان حاشیه جاده خیلی سریع‌تر از حد معمول از کنارمان می‌گریزند. ناخودآگاه به عقربه سرعت سنج خودرو خیره می‌شوم، از ۱۲۰ فراتر رفته. تیمسار صیاد هم متوجه موضوع می‌شود؛ از عقب دستش را آرام بر شانه سرباز راننده می‌گذارد و می‌گوید: «سرعت از ۱۰۰ فراتر نرود».

شجاعت در بی‌احتیاطی نیست. کمی آن‌سوتر رادیاتور ماشین سوراخ می‌شود؛ هیچ اتفاقی بدون حکمت نیست. راننده می‌گوید بنزین هم نداریم! وسط دشت تنهایییم. نگرانم وسط دشت بمانیم. عجب حکمتی! با توکل بر خدا به راهمان

ادامه می‌دهیم. از فرط خستگی پلکهایم سنگین می‌شود و فشار خواب آرام می‌دهد. پنجره را کمی پایین می‌دهم شاید ثمری داشته باشد. ولی بی فایده است. خواب بر من غلبه می‌کند.

وقتی به خود می‌آیم که سنگینی دستی پر مهر برشانه‌هایم قرار می‌گیرد؛ صیاد است. ماشین‌مان تازه وارد محوطه هتل شده. بالاخره ساعت ۱۷ و ۱۰ دقیقه با تنی خاکی و خسته وارد هتل محل اقامتمان می‌شویم. در انتهای افق خورشید با سرخی تمام گویی خودش را به زیر خاک می‌کشد. بلافاصله با زدودن گرد و خاکها از سر و روی، خودمان را مهیای مقدمات نماز مغرب و عشاء می‌کنیم. معدودی هنوز نرسیده‌اند از جمله آقای فخرزاده. در نمازخانه هنگام مغرب شرعی سرپرست گروه معارف بدون فوت وقت خودش طبق عادت با عبایش در جلو به پا می‌خیزد و همگی با اقتداء به ایشان دل و جانمان را از غبار تیرگیها می‌زداییم. هیچ‌گاه نماز اول وقت را نباید از دست بدهیم. برای اقامه نماز عشاء تنها روحانی قافله همراه تیمش شتابان سرمی‌رسند، صفوف را دوباره مرتب می‌کنیم. بعد از تعقیبات نماز اعلام می‌شود رأس ساعت ۲۱ فرماندهان قرارگاه‌ها برای ارائه گزارش کار و مرور عملکرد صبح و بعد از ظهر امروز آماده شوند. کمی از تحرک کار کاسته شده است. بلافاصله فرماندهان همراه عواملشان در گوشه و کنار هتل مشغول مرور و جمع بندی عملکرد امروزشان برای ارائه در جلسه ساعت ۲۱ می‌شوند. صیاد هم قدم‌زنان با سرکشی به سالنها و حضور در میان هر قرارگاهی به بحث و تبادل نظر می‌پردازد، گاهی به نقشه‌ها هم مراجعه می‌کنند. برای همین گاهی مجبور است عینکش را از غلافش در بیاورد و به چشم بزند. نایینی با استفاده از فرصت در قسمت مبله سالن انتظار با ضبط صوت کوچکش، خاطرات تیمسار علیاری از قرارگاه قدس را ضبط و ثبت می‌کند. آن قدر فضای هتل در تب و تاب است که نمی‌دانم کجا بروم و چه چیزی را قلم بزنم. در ساعت ۲۰ برای صرف شام همراه دیگران به سالن پذیرایی می‌رویم. تا اینجا همه چیز مرتب و سر وقت اجرا شده است. هیچ زمان تلف شده‌ای نداشتیم. سر یک میز همراه برادران فرهنگی، حاج آقا فخرزاده، بهروزی، نایینی و براتی شام را که سبزی پلو با ماهی و مخلفاتش می‌باشد صرف می‌نماییم. حاجی طبق معمول

مجلس را در دست می‌گیرد و فقط حرف می‌زند، ما با اشتها مشغولیم. جالب اینجاست که هیچ وقت حرفهایش تکراری نیست و همیشه نکته‌گو. از وقتی که ایشان را می‌شناسم، در طول چندین سال همکاری تاکنون حتی یک‌بار هم کج خلقی از وی یادم نمی‌آید. شخصیتی آرام، با نشاط و ذهنی همواره تحلیل‌گر دارد، یک روحانی با خُلقی نیکو.

بعد از صرف شام در محوطه سالنها و راهروهای هتل دوری کوتاه می‌زنم بلکه نکته‌ای برای یادداشت شکار کنم. با وجود اینکه از نماز صبح تا حالا سرپاییم ولی آن قدر کار با نشاط و هیجان انگیز است که واقعاً خستگی را فراموش کرده‌ایم! در گوشه‌ای تیمی از خلبانان رئیس هیئت معارف را دوره کرده‌اند و با حرارت مشغول بازگویی خاطراتشان از عملیات والفجر ۲ و مرصاد شده‌اند. وقتی سخن به عملیات مرصاد می‌رسد صیاد به شعف می‌آید. خیلی روی تاکتیک‌های عملیات مرصاد حرف دارد همان‌جا به همه قول می‌دهد برای سفر بعدی خارج از برنامه هیئت معارف فقط روی عملیات مرصاد کار کند. لبخندزنان و بافتخار می‌گوید در عملیات مرصاد ضربه سختی به منافقین وارد شد، کمرشان شکست. رضایت در چهره‌اش هویداست. خلبانان با غرور از بمباران شدید کاروانهای منافقین می‌گویند. در ادامه یکی‌شان با تأثر از رشادتهای دو تن از خلبانان شجاع بالگردهای کبری^۱، یاد می‌کند. می‌گوید هنگامی که در حال صید یک تانک دشمن بوده‌اند، تمام صحنه شلیک و اصابت موشک به هدف را یک فیلمبردار ضبط کرد و این فیلم اغلب در تیتراژ شروع اخبار سراسری سیما پخش می‌شد. چندی بعد هم هر دو در مأموریتی به درجه رفیع شهادت نائل می‌شوند. به اتفاق صیاد از جمعشان خداحافظی می‌کنیم. راهی محوطه بیرون هتل می‌شویم. در فضای باز محوطه بیرون و جلوی ورودی هتل، تیمسار پورداراب زیر نور پروژکتورهای قوی فیلمبردار مشغول مصاحبه و تشریح محور رزم یگانش است. پشت سرش نیز با کمک برزنت و گونیهای شن دکور کوچکی از منطقه رزم را با خوش سلیقگی درست کرده‌اند. اندکی به نظاره می‌ایستیم؛ سروان رحیمی مجری با اخلاق گروه تلویزیونی ارتش سخت مشغول کار ضبط است.

۱. بالگردهای آینده و شکارچی تانک.

ساعت ۲۰ و ۴۵ دقیقه را نشانم می‌دهد. صیاد با خداحافظی از جمع می‌رود تا برای جلسه ساعت ۲۱ آماده شود.

جلسه عمومی فرماندهان رأس ساعت با آرایش گرفتن میزها و صندلیهای سالن محل قرارگاه کربلا با حضور فرماندهان تمامی قرارگاه‌ها آغاز می‌شود؛ هیچ‌کسی تأخیر ندارد. با وجود تحرکات فراوان امروز، ظاهر همه با لباس رزم و آراسته است. طبق معمول تیمسار صیاد به عنوان رئیس جلسه ابتدا از حاضران می‌خواهد سوره نصر را قرائت کنند، سپس با ذکر یاد خدا چنین سخن آغاز می‌کند:

... «بسم الله الرحمن الرحيم برای اینکه بتوانیم از زمان استفاده کنیم محور جلسه امشب را دنبال می‌کنیم. اولین مطلب گزارش اجمالی پیشرفت کار است که فرماندهان قرارگاه‌ها باید ارائه کنند. به صورت مکتوب و جدول زمانبندی بدهید تا بتوان آن را آرشیو کرد. دوم، پیشنهاد برادران برای برنامه فردا است که چه کار می‌خواهند بکنند و اگر امروز مشکلی وجود داشت ذکر شود تا فردا پیش نیاید. در قسمت دیگر، برنامه‌های فردا را جمع بندی می‌کنیم و در نهایت تنظیم و پشتیبانی به‌عهده شماست...»

در ادامه، ایشان به ذکر خاطره‌ای از فرماندهی تیمسار لطفی و منش فرماندهی ایشان می‌پردازد و می‌گوید: تیمسار لطفی هر روز خودش مستقیماً از خط یگانش با چیپ میول در منطقه دهلاویه و دُبِ حردان بازدید و کنترل می‌کرد. یکبار خودش نیز ایشان را برای بازدید از خطش همراهی می‌کند و زیر آتش خمپاره‌های ۶۰ دشمن از صبح تا ساعت ۴ بعدازظهر حتی فرصت خوردن ناهار را هم پیدا نمی‌کنند. به سبب همین تلاشهای بی‌وقفه ایشان، هنگامی که فرماندهی نیروی زمینی را به‌عهده می‌گیرند اولین انتخابش برای فرماندهی لشکر تیمسار لطفی بودند. در ادامه می‌افزاید: به همین علت اکنون نیز در دانشگاه افسری امام علی (ع) برای دانشجویانش کلاسی را با نام منش فرماندهی تدریس می‌کند. در خاتمه کلامش با ذکر صلواتی رشته سخن را به سرتیپ حسنی سعدی از قرارگاه نصر می‌سپارد. تیمسار حسنی سعدی هم در حالی که لباس خاکی رنگش از دیگران متمایزش کرده به شرح عملکرد صبح گروه خود می‌پردازد:

« بسم الله الرحمن الرحيم ما امروز طبق برنامه عمل کردیم. قبل از ظهر، ابتدای عملیات را بررسی کردیم؛ بعد از ظهر هم مرحله یکم عملیات را کار کردیم. فردا نیز مرحله دوم و سوم را تا دژها ادامه خواهیم داد و از خرمشهر به گرمداشت می‌رویم. الحمدالله مشکلی نداشتیم، صلوات . . . ».

حالانوبت تیمسار عبادت است تا گزارش خود را ارائه نماید :

- « . . . امروز ما نتوانستیم به آن برنامه‌ریزی دیشب برسیم؛ زیرا اولاً دو دستگاه ماشین بنزین نداشت و پلها نیز دقیقاً در جای خودش نبود. به هر حال، توانستیم نصف کار را انجام دهیم. اتوبوسمان هم مشکل گازوئیل پیدا کرد. پیشنهاد دادیم برای فردا ماشینها را کنترل کنند. اگر امکان دارد یک اکیپ فیلمبرداری هم به ما بدهید. مشکل تغذیه هم داشتیم. فردا از خرمشهر به جاده امام صادق(ع) می‌آییم و سپس مرحله یکم عملیات را بررسی و تمام می‌کنیم و سریع از جاده حسینیه می‌رویم برای اهواز و خرمشهر و مرحله دوم را کار می‌کنیم. صلوات . . . ».

تیمسار صیاد در تذکری می‌گوید: هدف از منطقه آمدن، صحنه‌برداری است و درخواست می‌کند برخی از کارها را در تهران انجام و ادامه بدهند. سپس تیمسار لطفی فرمانده قرارگاه، قدس شروع به صحبت می‌کند :

- « بسم الله الرحمن الرحيم همان طور که اطلاع دارید با دو گروه یعنی قدس ۱ و گروه قدسهای ۲ و ۳ و ۴ به سرپرستی تیمسار علیاری در منطقه پیاده شدیم. از کرخه کور تا نisan را برداشت تصویری کردیم و مجدداً برگشتیم به منطقه فرستیه و مقدمات کار را انجام دادیم. فرماندهانمان صحبت کردند، به علت تأخیر بالگرد، صحبتها تا رده گروهان انجام گرفت. در حدود ساعت ۱۳ به دلیل مشکل کمبود سوخت با یک فروند بالگرد افراد را جابه‌جا کردیم. نهایتاً بعد از ظهر هم به بررسی منطقه نبرد پرداختیم. راه کار فردا را به عرض می‌رسانم. فردا اگر همان دو فروند بالگرد را داشته باشیم، در ایستگاه هفتاد واقع در جنوب پادگان حمید در محل قدس ۱ کار داریم. آنجا صحبت می‌کنیم و برداشت تصویری صورت می‌گیرد. سپس به طرف کوشک، بعد جُفیر و شهابی که متعلق به قدس ۳ است خواهیم رفت. صلوات.».

بعد از صلوات حاضران، رئیس هیئت معارف خطاب به تیمسار لطفی توصیه می‌کند فردا با بالگرد در منطقه پیاده شوند و از کوشک با ماشین بروند به جفیر و نماز و ناهار در آنجا باشند و بعد از ناهار به طرف پاسگاه خاتمی راه بیافتند. در ادامه می‌افزاید:

« . . . البته شما [تیمسار لطفی] با گروه ما بیایید برای فیلمبرداری مادر و کارها را به تیمسار جمشیدی محول کنید. حرکت به این ترتیب است، ما وسیله نقلیه را در ساعت ۸ صبح می‌فرستیم در ایستگاه کوشک و بعد از کوشک، جفیر نزدیک است؛ نماز و ناهار را بروید پاسگاه انتظامی جفیر. برخی از کارهای محور قدس را واگذار کنید به برادران دیگر تا کار را ادامه بدهند و بعد ما می‌آییم دنبال شما. . . »

در اینجا فرمانده قرارگاه قدس برای تردد نیروهایش تقاضای دو دستگاه خوروی سواری و یک دستگاه مینی بوس می‌نماید. با پیشنهادش موافقت می‌شود و با صلواتی رشته کلام در دست تیمسار ازگمی فرمانده قرارگاه فجر قرار می‌گیرد:

« . . . امروز با یک فروند بالگرد رفتیم چنانچه و از آنجا با خودرو رفتیم تپه ۱۸۲ و برداشت تصویری داشتیم. منطقه هنوز به مواد منفجره آلوده است. روی تپه ۱۸۲ افسر رکن ۳ لشکر طرح عملیات امیرالمؤمنین (ع) را توضیح داد. تیمسار امینیان هم در منطقه توضیحات خوبی دادند، نماز و ناهار را در قرارگاه تپه ۱ لشکر ۳۰ بودیم.»

تیمسار صیاد می‌گوید که صلاح نمی‌داند گروه آنها فردا هوایی بروند؛ قول تأمین خودرو را می‌دهد. محور مشترک همه صحبتها بحث زمان و مکان نماز فردا است. مشارکت در سمت و سوی مباحث کاملاً مشهود است. همانند دیشب پرسنل و خدمه هتل با چای گرم، خستگی حاصل را از تنمان می‌زدایند. سپس در ادامه جلسه تیمسار افشین از هوانیروز با ابراز رضایت از عملکرد صبح و بعد از ظهرش خیلی مختصر عملکرد صبح را تشریح می‌کند. برنامه‌های فردایشان مصاحبه تصویری با سایر خلبانان اعلام می‌شود. خلبانان آمار ساعات پرواز امروزان را ۱۶ ساعت اعلام می‌کنند. ضمناً تذکر می‌دهند برای آینده بین پرواز بالگردها و هواپیماها هماهنگی

بهتری صورت بگیرد تا سانحه‌ای رخ ندهد. مجدداً تنبیه افسر رابط نیروی هوایی مطرح می‌شود، ولی پاسخ صیاد همان است و اجازه نمی‌دهد. صیاد به فریدونیان پیشنهاد می‌کند برای فردا هواپیماها دوباره روی منطقه مانور داشته باشند و با صلواتی ختم جلسه عمومی اعلام می‌شود، ولی طبق معمول بچه‌های قرارگاه کربلا برای برنامه‌ریزی‌های فردا باید جلسه خود را ادامه بدهند. تیمسار مشیری، حسام هاشمی، شاهان، معین‌وزیری، کیا، آجوری، فریدونیان، جانگداز، مسائلی، سرهنگ تولایی، رضانی و حاج آقا فخرزاده و تعدادی دیگر از جمله خودم همچنان نشستیم، با خروج دیگران، فرمانده قرارگاه کربلا بدون درنگ مجدداً جلسه‌اش را پی می‌گیرد:

«... برنامه بخش خودمان نظارت بر سایر قرارگاهها و انجام سایر کارهای داخلی است. امروز به‌نظرم رسید چون محل بقایای قرارگاه کربلا را در منطقه پیدا کردیم می‌خواستیم ببینیم آیا می‌توانیم به محل قرارگاه نصر هم برویم یا خیر؟ ولی متأسفانه به دلیل اینکه دشت کاملاً صاف شده از خیرش گذشتیم. فردا به صورت هوایی برداشت تصویری مادر داریم. از قرارگاه نصر تا کنار دژ و مرز، مرحله ۱ و ۲ قرارگاه نصر را کار می‌کنیم. مرحله ۳ و ۲ برای قرارگاه فتح، را خودم هدایت می‌کنم. فردا در برداشت تصویری دو گروه می‌شویم. تیمسار شاهان نیز با من باشد...».

در ادامه درباره جزئیات حرکت فردا و گروه بندیها بین حاضران تبادل نظر می‌شود. بالاخره ساعت ۲۲ و ۲۵ دقیقه ختم جلسه قرارگاه کربلا هم اعلام می‌شود. همه به جز تیمسار سیدحسام هاشمی و تیمسار مشیری سالن را ترک می‌کنند میز خلوت می‌شود. صیاد دانشجویانی را که با خود همراه کرده بود را فرامی‌خواند. دانشجویان قلم و دفتر به دست سر میز حاضر می‌شوند آنها هم مانند دیگران به لباس رزم ملبس هستند، با این تفاوت که بسیار جوانند؛ شاید ۲۰ساله‌اند. صیاد خطاب به آنان می‌خواهد فردا با گروه قرارگاه نصر همراه شوند، چرا که آن را یکی از مؤثرترین قرارگاهها در کسب پیروزی می‌داند. سپس با حوصله برای آنان به طور اختصاصی موقعیت قرارگاه نصر و محورهای عمل آن را به خوبی ترسیم و شرح می‌دهد. دانشجویان نیز مرخص می‌شوند تا استراحت کنند. اما کار ما هنوز تمام نشده. در

راهروها رفت و آمد کم شده است. صیاد در کنار حسام هاشمی و مشیری به دور یک میز مشغول بررسی آخرین هماهنگیهای پشتیبانی و تدارکات برنامه‌های تیمها برای فردا هستند. کاروان هر تیمی به یک سمتی می‌رود، رسیدگی به امور یک‌یک‌شان دشوار می‌نماید. آمار خودروها و بالگردها و مکانهایی که باید بروند و برگردند طبق لیست، چک می‌شود. بعد نوبت برنامه‌ریزی تغذیه‌هاست.

حالا پاسی از شب گذشته است. اصلاً متوجه گذشت زمان نشدم. از فرط خستگی حتی پشت میز هم نمی‌توانم بند شوم. مبلهای راحتی قرمز رنگ کنار پنجره‌ها و سوسه‌کنان مرا به سوی خودش فرا می‌خواند ولی باید تحمل کرد. مجدداً روی کیفیت و آماده بودن خودروها و کنترل آنها تذکرات لازم به تیمسار حسام داده می‌شود. به ساعت نگاه می‌کنم مدتهاست از ۲۳ گذشته. سرانجام ختم این جلسه هم اعلام می‌شود. امشب دیگر کار خاصی برای من باقی نمانده. فکر کنم حالا بتوانم بروم و کمی استراحت کنم. لیکن گمان نمی‌کنم صیاد برای استراحت به اتاقش برود. اوراق دفتر دستک را زیر بغل می‌زنم و قلمم را هم در جیب پیراهنم غلاف می‌کنم. با خداحافظی از سر میز بلند می‌شوم و جمع کوچکشان را ترک می‌کنم. چراغ اکثر سالن‌ها خاموش و راهروها در سکوت لذت بخشی به خواب رفته‌اند. از زیر نور کم‌سوی چراغهای شمعی و دیواری راهروها به طرف اتاقم در طبقه دوم به راه می‌افتم. در سکوت شبانه، خش خش بسیار آهسته قدمهایم روی موکت کف راهرو همانند تیک‌تاک ساعت برایم لالایی می‌خوانند هرچند برای خوابیدن نیازی به لالایی ندارم! می‌دانم بیرون، گنبد مخملی آسمان تا انتهای افق با ستاره‌های درخشان چشمک‌زن تزئین شده است ولی حیف که رمق بیرون رفتن ندارم. حتی آسمان شبهای اینجا به آسمان شبهای تهران فخر می‌فروشد، بسیار از هم متفاوتند. در ازدحام شلوغی تهران از خیلی چیزها محرومیم، از مابقی هم غافل! با وجود حجم کار احساس می‌کنم اینجا قدرت تمرکز و توجه‌ام بیشتر شده. آرام وارد اتاق می‌شوم تا دیگران بیدار نشوند. فردا هم روز خداست.

فصل دوم

دولتمردان بی کفایت کشور همسایه

دولتمردان بی کفایت کشور همسایه

پنج‌شنبه ۷۷/۹/۲۶

سر ساعت ۵ و ۱۰ دقیقه صبح با صدای زنگ تلفن اتاق به سختی از خواب شیرین دل می‌کنم. براتی و نایینی حال و روزشان خیلی بهتر از من نیست. با چشمانی پف‌کرده نمی‌توانند از لب تختشان دل بکنند ولی تخت حاج آقا فخرزاده خالی و مرتب است. طنین نوای اذان حلقی یکی از برادران که در گوشمان می‌پیچد همه به تلاطم می‌افتیم.

« بانگ پرشور اذان می‌شنوم لحظهٔ خوب نماز آمده است »
سریع وضو می‌سازم و همراه دیگران شتابان راهی نمازخانه می‌شوم. آن قدر به شور و حال می‌افتیم که به ناچار خواب از سرمان می‌پرد. نماز صبح دلچسبی را میان صفوفی فشرده به جماعت اقامه می‌کنیم و توشه‌ای از این رهگذر برمی‌چینیم. بعد از تعقیبات، در صف اول، تیمسار صیاد عبایش را از دوش بر می‌دارد، در گوشه‌ای می‌گذارد و با همان لباس ورزشی‌اش پشت تریبون رو به جمع قرار می‌گیرد. چشمان گود افتاده و نافذش با طمأنینه، اندکی همه را زیر نظر می‌گیرد. بعید می‌دانم دیشب جز اندکی خواب به چشمانش راه پیدا کرده باشد. میکروفون با چند ضربه سبک انگشتانش آزمایش می‌شود، سپس با ذکر نام خدا دل‌های جمع را با ترنم دعای امام زمان خود آسمانی می‌کند. بعد از عطر دعایش، سلام و صبح به خیرش را همراه لبخندی با گشاده رویی ادا می‌نماید. در ادامه چنین سخن آغاز می‌کند:

« . . . دیشب برخی کارها را جمع بندی کردیم که آن را عرض می‌کنم. برنامه امروز پنج‌شنبه ترکیبی است که می‌گوییم. بعد از نماز صبح ورزش صبحگاهی می‌توانید بروید. صرف صبحانه ساعت ۶ و ۳۰ دقیقه می‌باشد. بعد کار بدین گونه است؛

[برادران] قرارگاه نصر مرحله دوم و سوم عملیات را به صورت زمینی کار می‌کنند [برادران] قرارگاه فتح مقداری از کارهای روز قبلش باقی مانده که از جاده امامزاده زین‌العابدین علیه‌السلام به طرف پاسگاه زید و مرز یعنی مرحله دوم عملیات بیت‌المقدس را برداشت می‌کنند. بعد از اقامه نماز ظهر و عصر تیمی را از خودش جدا می‌کند و به قرارگاه نصر می‌فرستد چون در مرحله چهارم و پنجم عملیات ، قرارگاه فتح و نصر مشترک بودند. ماشینهای قرارگاه قدس ساعت ۶ و ۳۰ دقیقه به ایستگاه هفتاد می‌رود و در دو بخش قبل از ظهر و بعد از ظهر کارشان را انجام می‌دهند. نماز ظهرشان را در پاسگاه جفیر هستند. بخش دوم برنامه‌هایشان نیز پاسگاه شهابی است که چون با تیمسار لطفی اول با هم هستیم من خدمتشان می‌رسم. قرارگاه فجر برای مرحله پنجم عملیات بیت‌المقدس را در منطقه بین پل نو و شلمچه به صورت زمینی کار می‌کنند. قرارگاه کربلا هم به موازات، دو تا کار دارد: یکی به سرپرستی بنده که برداشت تصویری از [بررسی] کل عملیات بیت‌المقدس می‌باشد و یک بخش را نیز تیمسار قویدل در قسمت دیگر انجام می‌دهند. هوانیروز هم هماهنگ باشند و با قرارگاهشان مشورت کنند و نقش فرماندهان و خودشان را بررسی کنند. نیروی هوایی، گروه فنی [فیلمبرداری] و فرهنگی برابر برنامه‌هایی که دارند کارشان را انجام می‌دهند. بقیه قرارگاه‌ها برای ناهار و نماز در پادگان دژ باشند. عزیزان دقت کنند مصاحبه‌هایی که انجام می‌دهند در مرحله اول برداشت تصویری است و بعداً هم باید ادامه بدهند و فکر نکنند کار تمام شده است . . . ، صلوات. »

بعد از خاتمه صحبت‌های ایشان در اختیار خودمان قرار می‌گیریم. نمازخانه کم‌کم خلوت می‌شود. آسمان بیرون هنوز خیلی روشن نشده و هوا گرگ و میش است. طبق معمول تیمسار صیاد در محوطه با لباس ورزشی مشغول دویدن و نرمش می‌شود ، تعدادی هم به تبعیت از ایشان ورزش می‌کنند. خیلی وسوسه‌ام بروم بیرون تا در هوای آزاد و خنک سحرگاهی کمی ورزش و نرمش انجام بدهم ولی همتش را ندارم. برای آینده حتماً نیاز به برنامه‌ریزی دارم. همانند دیروز طبق برنامه ساعت ۶ و ۳۰ دقیقه برای صرف صبحانه وارد سالن پذیرایی می‌شویم. میزها یکی یکی اشغال می‌شود. تخم مرغ آب‌پز به همراه نان و پنیر و چای، صبحانه خوبی برای شروع روزی

پرکار می‌باشد. با بچه‌های فرهنگی صبحانه را دور یک میز صرف می‌کنیم. سر میز آمار خوبی از ساعات ضبط مصاحبه‌ها به حاج آقا فخرزاده ارائه می‌شود. چند دقیقه‌ای به ساعت ۷ نمانده است. بقیه صبحانه را با عجله صرف می‌کنیم. در این لحظات ترجیح می‌دهیم به اخبار ساعت ۷ بامداد برسیم. تلویزیون رنگی بزرگ واقع در سالن انتظار هتل برخی را به‌خود جذب نموده؛ از قرار معلوم مانند ما علاقه‌مندند تا از اخبار و وقایع اطراف بی‌خبر نمانند.

«حیاتی» گوینده اخبار بامدادی به‌طور غیرمترقبه‌ای خبر تهاجم گسترده موشکی ارتش آمریکا و انگلیس به عراق را اعلام می‌کند. دیگران با شنیدن اخبار به جمع ما می‌پیوندند. وسعت تهاجم موشکی به شهرهای عراق قابل توجه است. پرتاب موشکهای «تام‌هاک» و «کروز» از شناورهای مستقر در دریای سرخ و پایگاههای نظامی در کشورهای حاشیه خلیج فارس صورت می‌گیرد. شیوخ منطقه برای تثبیت بقای حکومت خود حتی برای همکیشان خویش اهمیتی قائل نیستند. «اللَّهُمَّ اشْغِلِ الظَّالِمِينَ بِالظَّالِمِينَ». ما خیلی به منطقه تحول نزدیک هستیم. بار دیگر دولتمردان بی‌کفایت عراق همانند گذشته با سیاستهای غلط خود، پای بیگانگان و سلطه‌گران را در منطقه محکم می‌کنند. این نتیجه و عاقبت پیروی از سیاستهای غرب و شرق است. اخبار تمام می‌شود ولی همه مشغول بحث و تجزیه و تحلیل علل این تهاجم‌اند. قریب به اتفاق این عمل آمریکا و انگلیس را نوعی سلطه‌جویی و قدرت طلبی تلقی می‌کنند. آنها از اینکه کشور اسلامی‌مان مستقل و آزاد است احساس غرور دارند و آن را نتیجه هشت سال نبرد و مقاومت سرافرازانه رزمندگان جان بر کف می‌دانند. در تصور حرکت گروهها به خاطر اخبار تحولات در هاله‌ای از ابهام قرار می‌گیرد. هنگام عزیمت به مناطق مورد نظرمان تیمسار صیاد مقداری تأخیر غیر معمول دارد. به خاطر مسئولیتی که در ستاد کل نیروهای مسلح دارد احتمالاً درگیر مسائل جانبی تهاجم آمریکا و انگلیس به عراق است. در این فکر که با توجه به حساسیتهای منطقه و حجم گسترده نقل و انتقالات زمینی و هوایی هیئت معارف در مناطق هم‌مرز با عراق، تحولات جاری چه تأثیری در ادامه کارمان خواهد داشت؟ شاید کار تعطیل شود. با نگرانی منتظر می‌مانم ببینم مسئولان امر چه تصمیمی می‌گیرند.

محوطه جلوی هتل شلوغ است. همه گروهها با لباس رزم پای اتوبوسها منتظرند. پخش مارش جنگی از بلندگوی محوطه حال و هوای ما را هم عوض کرده. همانند روز گذشته هوای خنک و دلپذیر به همراه تالو شمع طلایی رنگ آفتاب صبحگاهی هرگونه رخوت و سستی را از انسان دور می کند و به ما نشاط دو چندان می بخشد.

بالاخره تیمسار صیاد در ساعت ۷ و ۱۵ دقیقه از راهروی ورودی هتل نمایان می شود. ابتدا با مکتی کوتاه بر روی پله های در خروجی هتل با دو دستش کلاه نظامی را بر سر خود اندکی جابه جا و می فشارد. لباس استتار اتو کشیده ای به تن دارد. پوتینها گویی تازه واکس خورده و پاچه های شلوار نظامی اش به خوبی گتر شده است. البته این مشخصه ها وجه مشترک ظاهری همه افرادی است که در اینجا جمع اند. همه مرتب اند و آراسته. اما او از همه شاخص تر است. سایر هم قطارانش به محض دیدن وی احترام نظامی به جا می آورند. صحنه جذابی است. هر کسی از نزدیک با اینان حشر و نشر داشته باشد نیک می داند این احترامات نه فقط به خاطر سلسله مراتب و ارشد بودن، بلکه به طریق اولی نشئت گرفته از علاقه متقابل و صمیمیت میان آنان می باشد. چه بسا برخی سن شان بیشتر نیز باشد. یکی از دلایل تفاوت عمده ارتش مکتبی کشور اسلامی مان با ارتش دیگر کشورها همین موضوع می تواند باشد. تیمسار لطفی با چاشنی لبخند به مهربانی برای سوار شدن به سمت اتوبوسهای قرارگاه قدس راهنمایی می کند. تحرکات و شیطنت های عظیم در آن سوی مرز، کوچک تر از آنند تا کارمان تعطیل شود. هر کسی در میان این جمع احساس غرور می کند. در پای اتوبوس تیمسار صیاد قبل از حرکت تلفن همراهش را تحویل تیمسار حسام هاشمی می دهد. همه تیمها به طرف مناطق مورد نظر به راه می افتند. ما هم با اتوبوسهای قرارگاه قدس از دیگران جدا می شویم و به سمت باند بالگردها واقع در پادگان لشکر ۹۲ زرهی عازم می شویم. در ابتدای حرکت صیاد از صندلی اول اتوبوس با ذکر صلواتی همه را به نشاط می آورد.

به خلاف کشور همسایه، این طرف مرز آرامشی خاص بر جاده ها و مناطق خلوت و خالی برقرار است. تا محل مورد نظر راه زیادی نداریم. بعد از عبور از حومه خلوت شهر خرمشهر شاید یک ربع طول نمی کشد که وارد پادگان می شویم. در

فاصله‌ای مناسب، پای باند بالگردها از اتوبوسها پایین می‌آییم. شعاع گرمابخش طلایی نور خورشید تناسب بسیار لذت بخشی با هوای خنک صبحگاهی دارد. حضور خلبانان با لباس و کلاه پرواز در پای پرنده‌هایشان نشان از آمادگی آنان دارد. بعد از احترامات نظامی متقابل، صیاد پای بالگرد از تیمسار لطفی فهرست سرنشینان را درخواست می‌نماید.

می‌باید افراد قرارگاه قدس را تا محل ایستگاه هفتاد همراهی نماییم. دو فروند ۲۱۴ آماده پروازند. تعدادمان زیاد است. تیمسار صیاد دستور می‌دهد فروند سوم را هم برای پرواز آماده کنند. تمام استانداردهای پرواز را رعایت می‌کند. نمی‌خواهد بیش از ظرفیت سوار شویم. در فرصت موجود خدمه پروازمان فهرستی از آخرین وضعیت فنی بالگرد را نشانم می‌دهد. می‌گوید پرسنل هوانیروز موتور پرنده‌ها را بعد از طی هر دوره خاص زمانی تعمیر اساسی می‌کنند. با وجود تحریمهای همه جانبه غرب و عدم فروش قطعات چنین وسایلی به کشورمان، عملیاتی بودن بالگردها دلالت بر توانمندی و استعداد پرسنل سخت‌کوش نیروهای مسلح جمهوری اسلامی دارد. با تقسیم‌بندی اسامی طبق فهرست پرواز، سوار مرکبهای آهنین می‌شویم. همراه صیاد، لطفی، نوجوان، معین‌وزیری، شاهان و نایینی در شماره یک جا می‌گیریم. تیم‌های فیلمبرداری با وسایل و بار و بنه خودشان سوار سومین پرنده می‌شوند. خدمه پرواز همزمان با استارت پای دُم بالگردها برای کنترل وضعیت به نظاره می‌ایستند. وقتی موتور استارت می‌خورد سایه ملخ از روی آسفالت باند کم‌کم محو و هوای خنک اطرافمان به تلاطم می‌افتد. مجدداً بوی حاصل از احتراق سوخت مشامم را پر می‌کند. بوی ملایم عجیب و گیرایی دارد، اصلاً شباهتی به بوی حاصل از احتراق بنزین ماشین ندارد. هنوز از زمین بلند نشده‌ایم که تیمسار صیاد بلافاصله عینک نزدیک بینش را به چشم می‌زند و با تیمسار لطفی می‌افتند به جان نقشه.

وقتی خدمه پرواز همه چیز را از بیرون کنترل می‌کند سوار می‌شود و در کشویی را می‌بندد. خلبانان بعد از کسب اجازه به موتور قدرت می‌دهند. سروصدا آزار دهنده نیست هر چند شاید نشود به راحتی با نفر بغل دستی صحبت کرد. خلبان آن قدر نرم و آهسته پرنده را از زمین بلند می‌کند که گویی تمام مهارتش را به رخ ما

می‌کشد. با چرخشی ملایم وقتی به آسمان اوج می‌گیریم پادگان به سرعت از زیر پایمان می‌گریزد. بقیه بالگردها به ترتیب به دنبلمان روانه می‌شوند. با اینان برای دیدار از رزمگاه خونین سالیانی نه چندان دور از زمین بر می‌خیزیم.

برخیز به رزمگاه خون سرزنیم چون لاله کنار صخره سنگر بزنییم
به ساعتیم نگاه می‌کنم، از ۸، سه دقیقه هم گذشته. بلافاصله شهر خرمشهر در زیر پایمان قرار می‌گیرد، آفتاب زرد کم رمق پاییزی روی بام خانه‌ها نشسته. خیابانها و کوچه‌هایش، استادیوم، پل خرمشهر با رود پر آب کارون، انبارهای مختلف و وسیع، پادگانها و تمام چیزهای دیگر از بالا جلوه دیگری دارد. خیلی ارتفاع نداریم ولی نمی‌توانم حدس بزنم چند متر از زمین فاصله گرفته‌ایم. شاید ۲۰۰ متر یا ۳۰۰ متر، نمی‌دانم. با وجود تکانها و صدای موتور، در همین ابتدای کار نایینی در کنارم خوابش می‌برد. صیاد در حالی که گوشی بر سر دارد به جلوی کابین خم شده و خلبان را در مسیر مورد نظر هدایت می‌کند. هرگاه دوری در آسمان می‌زنیم از شیشه بغل، بالگردهای دیگر را می‌بینم که با فاصله در تعقیب‌مان هستند. وارد دشت می‌شویم و آن‌را می‌پیماییم، اما از آسمان. وقتی به جاده اصلی اهواز-خرمشهر می‌رسیم به تعقیبش می‌پردازیم. گاهی عبور و مرور ماشینهای سواری و اتوبوسهای مسافربری، خلوت صبحگاهی جاده را برهم می‌زنند. برخی خودروها در جاده سریع می‌رانند، ولی برای ما فرقی نمی‌کند چون از همه جلو می‌زنیم. با طی مسافتی، در دوردست تعدادی اتوبوس نظامی و چند تویوتا استیشن فرماندهی خاکی رنگ را از بالا مشاهده می‌کنم که در یک طرف شانه خاکی جاده اصلی متوقف‌اند. بالای سرشان چرخ می‌زنیم. خلبانمان جای مناسبی برای فرود در کنارشان در نظر می‌گیرد و آرام مرکبمان را چند متری جاده بر روی دشت پایین می‌آورد.

اینجا ایستگاه هفتاد است. به دنبال ما، بالگردهای دیگر با فاصله‌ای مناسب پی‌درپی فرود می‌آیند. هنوز ابر غبار خاک‌ها فروکش نکرده همه از مرکب‌هایمان پیاده می‌شویم. با خاموش شدن موتورهای پرنده‌های آهنین از دور ملخها کاسته و سکوت نسبی در دشت حاکم می‌شود. خودروهای خالی در انتظارند تا افراد قرارگاه قدس را از ما تحویل بگیرند. قبل از اینکه از هم جدا شویم، یک‌بار دیگر به منظور

کنترل مسیرهای حرکت، لوله نقشه نظامی مجدداً روی خاک گسترده می‌شود. برای مهار صفحه نقشه و جلوگیری از جمع شدنش چند سنگ در چهارگوشه آن به کمک می‌آیند. فرمانده قرارگاه قدس، تیمسار لطفی همراه تیمسار شاهان و تیمسار نوجوان روی نقشه مختصاتی را با کمک نقاله و مداد تعیین و مسیرها را مشخص می‌کنند. گاهی با بلندکردن سرشان، با دست سمت و سویی را میان دشت به یکدیگر نشان می‌دهند. جماعت دیگری هم بالای سرشان به نظاره ایستاده‌اند؛ تیمسار علیاری، رادفر، غلامرضا بصیری، بختیاری و مفید از آن جمله‌اند. در جاده خودروهای سواری شخصی با کنجکاوی بسیار با کم کردن سرعت‌شان از کنارمان آهسته عبور می‌کنند. مشاهده سه فروند بالگرد، تعدادی خودروی نظامی همراه گروهی لباس رزم پوشیده که در تکاپویند، صحنه هیجان‌انگیزی هم هست! اتوبوسی مسافربری حین عبور، در حالی که چراغهایش را برایمان روشن می‌کند با مسافران حیرت زده‌اش به سرعت دور می‌شود. خیلی دلم می‌خواهد بدانم چه چیزی به افکارشان خطور کرده. حتماً می‌خواهند بدانند چه کار می‌کنیم؟ به تعجب‌شان انداختیم! اینجا دقایقی بیش معطلی نداریم. بچه‌های قرارگاه قدس را منهای فرمانده‌شان تیمسار لطفی به خود وامی‌گذاریم تا کارشان را به صورت زمینی ادامه بدهند. بچه‌های اکیپ فنی گروه قرارگاه قدس بار و بندیل‌هایشان را از داخل بالگردها به ماشینها منتقل می‌کنند. ما نیز همراه اکیپ فیلمبرداری خودمان و دیگران، به بالگرد شماره دو که سوخت بیشتری دارد سواری می‌شویم. در کنار تیمسار لطفی و روبه‌روی صیاد می‌نشینیم. صیاد می‌گوید: به سمت پادگان حمید می‌رویم. دو فروند دیگر نیز که حالا خالی‌اند مرخص می‌شوند تا به پایگاه خود برگردند. با دور برداشتن ملخ به نرمی از روی زمین برمی‌خیزیم. ماشینهای قرارگاه قدس نیز همراه سرنشینان خود در مسیرهای تعیین شده به راه می‌افتند. به ساعت‌نگاه می‌کنم، اگرچه تازه ساعت ۵ و ۹ دقیقه صبح است ولی ما از نماز صبح سر پا هستیم. در امتداد جاده اهواز-خرمشهر، به طرف فرسیه و کوشک به حرکت خود ادامه می‌دهیم. در دوردست از فراز دودکشی، لهیب آتشی بلند جلب توجه می‌کند. سوختن ناقص آن سبب شده تا دودش تا انتهای افق را به صورت ردی بلند آلوده کند؛ گویا دکل چاه نفتی است. بعد از ۲۰ دقیقه طی طریق،

خدمه پرواز درب کشویی بغل را گشوده، فیلمبرداری از بالا آغاز می‌گردد. صیاد میکروفون به دست به تشریح عملکرد رزم یگانها از این محور در عملیات بیت‌المقدس می‌پردازد. برداشت اول حدود ۲۰ دقیقه به طول می‌انجامد. با اتمام کار و بسته شدن درب، مسیرمان را به طرف پادگان حمید تغییر می‌دهیم. به همین منظور ارتفاع و سرعتمان را زیاد می‌کنیم.

آوازه پادگان حمید را بسیار شنیده‌بودم. زمانی یکی از بزرگ‌ترین و مجهزترین پادگانهای کشورمان در مرزهای جنوبی محسوب می‌شد. ولی اکنون . . . نمی‌دانم. پنج دقیقه بعد وقتی به آسمان پادگان حمید می‌رسیم، با چرخشی دایره‌وار برفراز پادگان، ارتفاع خود را به قصد فرود مقابل ساختمان فرماندهی آهسته آهسته کم می‌کنیم. ساختمان میان درختان بلند اکالیپتوس محصور گردیده، با اینکه جای وسیعی برای فرود نداریم ولی خلبان با عبور از روی نوک درختان و دکل‌های برق با مهارت، ما را آرام می‌نشانند. وجود میله پرچم وسط میدان صبحگاه و سیم‌های برق فشار قوی نمی‌تواند مانع فرودمان شود. خلبان قصد ندارد موتور پرنده را خاموش کند. زیر فشار ضربات کوبنده باد ملخ پای بر زمین می‌گذاریم. محوطه را قبلاً آب پاشی کرده‌اند. صیاد بلافاصله به خلبان می‌گوید پرواز کند تا جا برای دو فرزند بالگرد تازه نفس دیگر که در راه‌اند باز شود. در حالی که یادداشته‌ها و دفتر دستکم را محکم می‌گیرم تا باد نبرد به همراه دیگران با موهای آشفته به طرف دفتر فرماندهی به راه می‌افتیم. بالگرد نیز خالی به طرف خرمشهر برمی‌خیزد. با دور شدنش حالا می‌توانیم صدای قدم‌هایمان را بشنویم. سکوت هم نعمت بزرگی است.

نمای ساختمان فرماندهی را تازه رنگ زده‌اند ولی ظاهری فرسوده دارد. هرچند درونش همه چیز تمیز و مرتب می‌باشد. با اندکی استراحت بر روی مبل‌های اتاق فرماندهی به انتظار دو فرزند بالگرد دیگر می‌نشینیم. تیمسار معین‌وزیری، شاهان و لطفی در کنار هم و روی یک مبل نشسته‌اند. مختصری پذیرایی می‌شویم، بیسکویت و چای می‌تواند مقداری در رفع خستگی حاصل از پرواز مؤثر باشد. تیمسار صیاد بعد از تجدید وضو بلافاصله لوله نقشه‌اش را روی میز باز می‌کند و برای اینکه

نقشه جمع نشود از لوازم تحریر روی میز برای سنگین کردن لبه‌های نقشه کمک می‌گیرد، سپس با دیگران مسیرهای پرواز بعد را ترسیم می‌کنند. مسیرهای پرواز، همان محور عملکرد یگان‌های رزم در زمان تهاجم به دشمن بعثی طی عملیات بیت‌المقدس است.

تیمسار معین‌وزیری با چهره‌ای درهم، دلسوزانه از وضعیت نقشه‌های موجود انتقاد دارد. می‌گوید نقشه برخی مناطق مرزی نیاز به بررسی مجدد و جامع دارد. صیاد محکم قول می‌دهد در تهران مسئولان امر در امور جغرافیایی را به دفترش دعوت و به‌طور جدی مسئله تهیه نقشه‌های جدید را پیگیری کند. معین‌وزیری با ناراحتی می‌افزاید نقشه‌های مرزی ما با برخی کشورهای همسایه جامع نیست و این را مربوط به امنیت ملی می‌داند.

صیاد تلاش دارد از طریق تلفن دفتر فرماندهی با تیمسار سید حسام هاشمی و عزتی در محل هتل تماس بگیرد ولی موفق نمی‌گردد.

از دور صدای بالگردهایی که به پادگان نزدیک می‌شوند به انتظارمان پایان می‌دهد. سرگرد معینی به توصیه صیاد می‌رود تا بعد از نشستن بالگردها، خلبانانش را به اتاق فرماندهی هدایت نماید. من هم به دنبال سرگرد معینی همراه می‌شوم تا از نزدیک شاهد فرود آنان باشم. در محوطه با چشمانمان افق را جستجو می‌کنیم. از دور دو نقطه سیاه در آسمان در پی هم قابل مشاهده‌اند. برای جلوگیری از بلند شدن گردوغبار، چند سرباز محوطه را مجدداً با شیلنگ آب‌پاشی می‌کنند. فرصت آب‌پاشی همه جا نیست. بالگردها با چرخشی ابتدا محل فرودشان را بررسی می‌کنند، سپس اولین فرود برای فرود آهسته پایین می‌آید. جا برای نشستن خیلی فراخ نیست. از وجود درختان و به‌خصوص میله پرچم وسط محوطه کمی نگرانم. نمی‌دانم خلبان میله خالی از پرچم را دیده یا خیر؟ بالگرد به زمین نزدیک‌تر می‌شود. بر اثر تلاطم هوای حاصل از فشار باد ملخ همه چیز در گرد و خاک فرو می‌رود. شاخه‌های درختان به‌شدت به پیچ و تاب می‌افتند، برگ‌های خشک با خار و خاشاک در هوا به بازی درمی‌آیند. جز سایه بالگرد در چند متری زمین چیزی دیده نمی‌شود. آب‌پاشی کمکی نکرد. خلبان در نشستن تعلل دارد. گویا از زاویه‌ای که برای نشستن انتخاب

کرده، راضی نیست. در فاصله‌ای اندک، بدون اینکه به زمین بچسبد بلافاصله دوباره اوج می‌گیرد.

سرگرد معینی از روی زمین برای هدایت بهتر به کمک خلبانان می‌شتابد. با فرونشستن غبار، بالگردها بعد از دوری مجدداً با هدایت معینی یکی‌یکی و با فاصله‌ای نزدیک به هم در محوطه آرام می‌گیرند. با خاموش شدن موتورها، خلبانان از میان گردوغبار به اتاق فرماندهی راهنمایی می‌شوند، درحالی‌که هنوز ملخها به بازی خود ادامه می‌دهند. عقربه‌های ساعت ۱۰ و ۳۳ دقیقه را نشان می‌دهند. در اتاق فرماندهی خلبانان بعد از ادای احترام نظامی و مصافحه بلافاصله از روی نقشه فرماندهان مسیرهای پرواز را توجیه می‌شوند.

طبق برنامه از اینجا به هویزه خواهیم رفت، سپس از پاسگاه شهابی به طرف خرمشهر مسیر ادامه پیدا خواهد کرد. یکی از خلبانان که استاد خلبان هم هست، با ابراز نگرانی از تحولات منطقه می‌گوید سمت هویزه موشک‌های زمین به هوا کار گذاشته‌ایم. وی پرواز در آسمان هویزه را خطرناک می‌داند. تیمسار صیاد در پاسخ سرش را از روی نقشه بلند می‌کند و با آرامش می‌گوید نگران نباشند زیرا قرارگاه ارتش در جنوب از پروازها مطلع‌اند و هماهنگی‌های لازم را انجام داده است.

با لوله شدن نقشه‌ها به طرف بالگردها حرکت می‌کنیم. برای سوار شدن بالگرد شماره یک را انتخاب می‌کنیم. بغل درب کنار خدمه پرواز را برای نشستن انتخاب می‌کنم. می‌خواهم همواره مناظر زیر پایم در برابر چشمانم باشد.

زمین از بالا زیباست هرچند صحرا باشد. فروند دوم با مسئولیت رسکیو^۱ خالی به دنبلمان می‌آید. در ساعت ۱۰ و ۴۵ دقیقه از فراز درختان بلند مجدداً به آسمان پرمی‌کشیم.

بعد از ۱۰ دقیقه برفراز آسمان هویزه، خدمه پرواز درب بغل را می‌گشایند. برداشت تصویری با توضیحات تیمسار لطفی آغاز می‌شود. هر دفعه با گشوده شدن درب با فرصت طلبی ریه‌هایم را از تلاطم اکسیژن خالص بی‌نصیب نمی‌گذارم، واقعاً

مطبوع است. هوای این بالا با هوای تهران اصلاً قابل قیاس نیست. گوشه‌هایم با ریتم ضرباهنگ و لرزش ملایم موتورهای بالگرد اخت گرفته.

از جایی که نشسته‌ام به کار خلبانان دقیق می‌شوم. انواع صفحه‌های نمایشگر و کلیدهای جورواجور را پیش‌رو دارند. بالای سرشان هم از صفحه کلیدها بی‌نصیب نیست. خلبان دسته کنترل پرواز را در دستانش می‌فشارد؛ هر از گاهی چشم به اطراف دارد. از میان شیشه کابین جلو، افق بدون هیچ محدودیتی در قاب چشم می‌نشیند.

دشت هموار زیر پایمان چیزی برای عرضه ندارد؛ حتی بوته‌ی خاری. با طی مسافتی کنار پاسگاهی به نام برزگر پایین می‌آییم. ساختمانی بزرگ با نمایی آجری همانند قلعه‌ای استوار ولی تنها در دل صحرا. بدون اینکه خاموش کنیم، سرگرد معینی با گشودن درب، سریع پایین می‌پرد و دوان‌دوان از نیروهای پاسگاه برزگر محل پاسگاه شهابی را سؤال می‌کند و برمی‌گردد. مجدداً به جستجو برمی‌خیزیم. ولی تلاش بی‌فایده است. از پاسگاه خبری نیست. هیچ شاخصی در دشت خشک وجود ندارد. در چهار سوی آسمان همچون گهواره پیچ و تاب می‌خوریم.

از فرط خستگی برای دقایقی خواب چشمانم را می‌رباید. تلاشم برای بازنگه‌داشتن پلکهای سنگینم به جایی نمی‌رسد. ناگهان بر اثر سر و صدا و ضربه سختی تعادلم برهم می‌خورد! پلکهایم را یک دفعه می‌گشایم . . . مقابلم جز پرده‌ای تیره از طوفان خاک به چشم نمی‌آید. قلبم به ضربان می‌افتد مات و مبهوت لحظه‌ای اندک برایم سؤال به وجود می‌آید چه شده؟ کجا هستم؟ برای لحظه‌ای چیزی به یاد نمی‌آورم. خیلی به فکرم فشار می‌آورم. شاید تمام این وقایع چند هزارم ثانیه طول نمی‌کشد ولی زود به خود می‌آیم

هنوز درون بالگرد نشسته‌ایم و سرگرد معینی هم با گشودن درب، دوباره رفته از نگهبانان پاسگاه پیش‌رو محل دقیق پاسگاه شهابی را بپرسد. من هم در پی ضربه نشست حاصل از فرود و سروصدای باز شدن درب به‌طور ناگهانی از خواب می‌پریم و یک آن، صحنه‌ی طوفانی مقابل چشمانم، فرییم می‌دهد . . . خطای باصره. نمی‌دانم چند دقیقه خوابم برد. اول فکر کردم اتفاقی افتاده. اینجا آن قدر زمین خشک و رملی

است که بر اثر فشار باد ملخ مرکبمان ، طوفانی از گرد و خاک همه جا را فرا گرفته. بیرون جز پرده‌ای تیره از غبار اصلاً هیچ چیزی دیده نمی‌شود .

با کمی انتظار سرگرد معینی از میان تلاطم شدید گرد و خاک، خمیده و دوان دوان پیدا می‌شود سریع سوار و درب را می‌بندد. موهایش آشفته و خاک‌آلوده می‌شود. درحالی‌که چشمانش را می‌مالد می‌گوید اینجا پاسگاه «خاتمی» است. زود از زمین بلند می‌شویم. از جایی که برخاسته‌ایم هاله‌ای عظیم از غبار به هوا بلند شده، گویی انفجاری مهیب رخ داده. بالاخره با اندک مسافتی پاسگاه شهابی را پیدا می‌کنیم. ساختمان پاسگاه به شکل قلعه بلندی با نمایی آجری میان دشت صاف همچون دژی خودنمایی می‌نماید. باد پرچم سبز رنگ یا حسین بزرگی را در نوک دکل بلند مخابراتی به پیچ‌وتاب انداخته. بر فراز پاسگاه شهابی چند برداشت تصویری صورت می‌گیرد. بعد از اتمام کار بدون اینکه فرود بیاییم به سمت پاسگاه جفیر تغییر جهت می‌دهیم. در بعضی نقاط عوارض غیرطبیعی زمین عوض می‌شود. برخی مناطق فشردگی سنگرها و خاکریزها مشهود است. در بعضی قسمت‌ها خاکریزها دوجداره‌اند. از بالا گویی کودکی با مشتش رد خاک‌ها را روی زمین کشیده. خاکریزها به شدت پیر و چروکیده‌اند. هنوز آرایش سنگرهای انفرادی و آشیانه‌های تانک کاملاً مشهود است.

مجاور پاسگاه جفیر تیمسار لطفی را پیاده و از وی خداحافظی می‌کنیم. در اینجا باید به سایر اعضای قرارگاه قدس ملحق شود. البته از شواهد امر پیداست که هنوز گروهش نرسیده‌اند. هیچ خودرویی در اطراف پاسگاه دیده نمی‌شود .

با پیاده‌کردن فرمانده قرارگاه قدس سریع از زمین به طرف خرمشهر برمی‌خیزیم. درحالی‌که یک دستش را بر روی کلاه نظامی‌اش گرفته تا باد نبرد در میان تلاطم گرد و خاک به سوی پاسگاه جفیر واقع در چند ده متری میان رمل‌ها پا می‌کشد.

درون بالگرد، بالاخره تیمسار صیاد فرصتی پیدا می‌کند و روی یادداشتهایم دقیق می‌شود سپس مدادش را از جیب روی بازوی لباسش بیرون می‌کشد و طرح برداشت تصویری برنامه صبح را برایم ترسیم می‌کند:

دست خط تيمسار صياد و شرح برداشت های امروز

ردیف	شرح برداشت	عدد	ملاحظات
۱	مخمرشهر قدس نقشه تپه درون نقشه گنبد	۱۱۰-۹۲	
۲	مخمرشهر قدس نقشه تپه نقشه گنبد نقشه حصار نقشه حصار نقشه حصار	۴۵	نقشه در صفا نقشه در صفا نقشه در صفا نقشه در صفا نقشه در صفا
۳	نقشه حصار	۱۱	

تاریخ: ۱۰۹۹
مکان: ...

« دست خط تيمسار صياد و شرح برداشت های امروز »

هرچه به خرمشهر نزدیکتر می شویم پوشش گیاهی زمین هم عوض می شود. با عبور از روی باغها و نخيلات وارد آسمان خرمشهر می شویم. در ساعت ۱۱ و ۵۶ دقیقه در باند لشکر ۹۲ آرام پایین می آییم. بدون فوت وقت با چند دستگاه خودرو از پای باند یکراست راهی نمازخانه پادگان می شویم. ساختمان نمازخانه کنار مجتمع های ساختمانی یک طبقه، کمی آن سوتر قرار دارد.

اکثر اعضای گروهها در نمازخانه جمع اند. با تجدید وضو نماز را به روحانی قافله مان یعنی حجت الاسلام فخرزاده اقامه می کنیم. بعد از تعقیبات نماز عصر برای صرف ناهار به طرف ساختمان یک طبقه روبه روی نمازخانه راهنمایی می شویم. با وجود کم خوابی و پرکاری در سیمای هیچ کسی خستگی نمی بینم. در سالن بزرگی سفردها را از قبل روی زمینی که با موکت فرش شده، گسترده اند. قوت ظهرمان

کباب و نوشابه به همراه ماست و سالاد می‌باشد که با کمک پرسنل لشکر ۹۲ میان ظرفهای یکبار مصرف توزیع می‌گردد. بیچاره انگشتانم از صبح تا حالا مدام قلم دوانده، الان هم قاشق را جانشینش می‌کنم! استراحت فعلاً ممنوع!

همان ابتدای ناهار خبرنگاری از خبرگزاری جمهوری اسلامی ایران قلم و کاغذ به دست بر سرشناس‌ترین چهره جمع یعنی رئیس هیئت معارف نازل می‌شود. بنده خدا صیاد وقت ناهارش هم متعلق به خودش نیست ولی ایشان با روی باز دعوت خبرنگار را برای مصاحبه پذیرا می‌شود و دست از غذا می‌کشد. من هم برای اینکه مطلبی از دستم در نرود به ناچار رغبت ناهار را از دست می‌دهم.

محور سؤالات خبرنگار درباره اهداف مأموریت‌مان و نحوه تشکیل «هیئت معارف جنگ» است. رئیس هیئت معارف جنگ نیز در ابتدای کلام با ذکر نام خدا و دعاهای همیشگی‌اش چنین سخن آغاز می‌کند:

- «... هدف از برگزاری این همایش توجه به پدیده معارف جنگ بوده که بیان‌کننده بخشی از تجارب و ارزشهای جبهه‌های حق علیه باطل است.

این کار با استفاده از تحقیقات میدانی، مصاحبه با رزمندگان اسلام، برداشتهای تصویری و بررسی اسناد و مدارک حقیقی جنگ انجام گرفته است. این همایش می‌تواند با گرایش تحقیقی و آموزشی، بستر روشن و گویایی برای بیان بخشی از تاریخ جنگ باشد. در این همایش چهار روزه، رزمندگان ارتش جمهوری اسلامی با زبان و قلم خود فراز و نشیبهای صحنه‌های نبرد را تشریح می‌کنند. گرایش اصلی معارف جنگ نیز آموزش است و از این طریق تجارب و ارزشهای علمی - معرفتی صحنه‌های نبرد از سینه‌های ارزشمند رزمندگان اسلام به سینه‌های پاک و مطهر جوانان انقلاب اسلامی انتقال می‌یابد. ما توانستیم فعالیتهای تحقیقی و آموزشی حاصل از تجربیات دفاع مقدس را در دانشگاه افسری امام علی علیه‌السلام و نیروی زمینی ارتش اجرا کنیم. پیشرفت کار هیئت معارف جنگ تاکنون شامل حدود ۱۲ عملیات عمده رزمندگان اسلام علیه ضدانقلاب در کردستان طی بهمن سالهای ۱۳۵۹ و ۱۳۶۰ و همچنین برداشت از عملیات طریق‌القدس و فتح‌المبین در

جبهه‌های جنگ تحمیلی بوده است. در این همایش فرماندهان و رزمندگان عملیات بیت‌المقدس حضور دارند.»

خبرنگار تمامی صحبتها را روی اوراق سرب‌گ‌دارش تندنویسی کرد، پس از اتمام مصاحبه صیاد به ناهار دعوتش می‌کند. با خودم فکر می‌کنم از کجا ما را توی پادگان پیدا کرده؟ لابد شخص پرکار و زرنگی بوده، این‌گونه افراد همیشه در کار خود موفق‌اند.

ناهار هم از دهن افتاد، ولی مهم نیست. فخرزاده سردرد بدی گرفته، چهره‌اش برافروخته و حالش مساعد نیست. شاید فشار کار باشد. بساط ناهار ساعت ۱۳ و ۱۵ دقیقه جمع می‌شود. فکر کنم صیاد نهارش را هم نخورد.

براتی از بچه‌های فرهنگی به‌همراه گروه قرارگاه نصر هوای شلمچه را در سر دارد. در گوشه سالن بچه‌های قرارگاه کربلا دور هم نشست‌اند، تیمسار حسین حسنی سعدی، قویدل، بختیاری، مفید، شاهان، آجوری، کیا و جانگداز همگی به دور نقشه‌ای که روی موکت پهن کرده‌اند، همراه صیاد مشغول بررسی مسیرهای بعدی‌شان می‌باشند. این مردان استراحت ندارند. گویا با نقشه و کالک پیوندی ناگسستنی دارند.

با وجود اختلاف سن‌ها، نخوت در وجودشان دیده نمی‌شود، ولی در عین حال همه در کارها مصمم و جدی‌اند. چهره‌ای نیست مگر به گرمی چهره‌ای دیگر.

« أَشَدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ ».

صیاد با انگشت سبابه‌اش مسیری را روی نقشه ترسیم می‌کند و می‌گوید باید از محل قرارگاه مرکزی کربلا برداشت تصویری هوایی داشته باشیم و بعد از آن محورهای فتح و نصر را هم فیلمبرداری کنیم. ساعت حرکت گروه قرارگاه کربلا ساعت ۱۴ و ۱۵ دقیقه اعلام می‌شود، بعضی هوایی و برخی دیگر زمینی. در خاتمه جلسه تیمسار عبدالحسین مفید بعد از اینکه دستی میان موهای سپیدش می‌کشد، اوضاع منطقه را به دلیل دور جدید درگیریه‌های آن‌سوی مرز بسیار حساس می‌خواند. وی حتی آواکسهای آمریکایی را مشاهده کرده و صدای پدافندهای شهر بصره را هم

به گوشش شنیده. با نگرانی خطاب به صیاد می‌افزاید مواظب باشید بالگردتان را اشتباهی نزنند! اما صیاد محکم پاسخ می‌دهد:

« من به خدا توکل دارم ، نگران نباشید ».

لحنش در عین جسارت ولی با نهایت لطافت ادا می‌شود.

« اقلیم پارس را غم آسب دهر نیست تا بر سرش بُود چو تویی سایه خدا »
کم‌کم برای رفتن به بیرون سالن پا می‌کشیم. در این هنگام سرهنگ خلبان حسین‌علی خلیلی ظاهر می‌شود و آهسته در گوشم به مزاح می‌گوید: بنویس بعد از نهار، چایی ندادند! می‌خواستم در جوابش بگویم ما فرصت نهار خوردن هم نداشتیم، ولی حالش را نداشتم. در فرصت باقی به دنبال تلویزیونی برای اخبار ساعت ۱۴ به تکاپو می‌افتیم. در گوشه و کنار هیچ گیرنده صوتی تصویری پیدا نمی‌شود. به ناچار همه در بیرون ساختمان گوش به بلندگوهای محوطه می‌سپاریم. روی جدولی در حاشیه خیابان به تنهایی با آسودگی دمی اندک فرصت نشستن می‌یابم. با شروع اخبار، تحولات خونین منطقه بین‌النهرین در صدر خبر قرار می‌گیرد. قدرت‌های متجاوز از کیلومترها دورتر با آسودگی خاطر و تکیه بر تکنولوژی، با موشک‌های دوربرد شهرهای عراق را با زنان و کودکان بی‌گناهِش زیر شراره‌های آتش خودخواهی خود گرفته‌اند. سیاست‌های نابخردانه رژیم منحوس بعثی هر از گاهی ناامنی را در منطقه حاکم می‌سازد. زمانی می‌خواست دینار را واحد پول خوزستان سازد؛ اکنون نیز گرفتار قومی ستمکارتر از خویش است. چند سال قبل، فخرزاده کتاب حیرت‌آوری را برای مطالعه به من معرفی کرد. کتابی حیرت‌انگیز به نام «سوداگری مرگ». کِنِت تِیْمِرْمَن نویسنده معروف آمریکایی‌اش تمام اسناد و مدارک خریدهای تسلیحاتی صدام از شرکتهای اروپایی و آمریکایی در طول جنگ با ایران را به صورت مستند گردآوری و در این کتاب فاش می‌کند. انسان از خواندن این کتاب واقعاً به خود می‌لرزد. صدام کسی نبود که فقط در فکر خرید سلاح باشد بلکه تکنولوژیهای مخرب غرب و شرق را با مخترعان و دانشمندانش از سراسر جهان با دلارهای نفتی شیوخ ثروتمند کشورهای حوزه خلیج فارس به خدمت اهداف جاه‌طلبانه‌اش درمی‌آورد. از ساخت توپهای دوربرد بالستیک تا سلاحهای غیرمتعارف اتمی و

شیمیایی؛ آن هم با کمکهای گسترده کمپانیهای غربی و شرقی. با مطالعه این کتاب عظمت قدرت ایمان رزمندگان دلیرمان بیشتر نمایان می‌شود. بی شک رژیم شرور صدام شوره‌زاری است که غرب خود پرورانده. خودشان بهتر واقفاند چه کرده‌اند! گذشت زمان پرده از روی بسیاری از حقایق برمی‌دارد. این انسانهای طغیانگر از خود چیزی جز ویرانی و بد نامی به میراث نمی‌گذارند:

«نماند ستمکار بد روزگار
بماند بر او لعنت پایدار»

گوینده اخبار خبر از انحراف و اصابت یک فروند موشک کروز به خرمشهر می‌دهد. این تجاوز اگر سهوی هم باشد قابل تحمل نیست. می‌دانم مسئولان کشور با سعه صدر و بینشی عمیق مواظب شیطنتها هستند. چه بسا دشمنان خیالات خامی در سر پیروانند. در گوشه و کنار محوطه همه به دقت سرتاپا گوش‌اند. بلافاصله بعد از اخبار تیمسار صیاد به طور غیرمترقبه‌ای با یک دستگاه خودرو و به تنهایی به ساختمان فرماندهی پادگان می‌رود. قبل از رفتن به ما هم توصیه می‌کند با همان ترکیب قبل به‌همراه اکیپ فنی [فیلمبرداران] تا ده دقیقه دیگر پای بالگردها حاضر باشیم. احتمالاً می‌خواهد با تهران تماس بگیرد. تصور می‌کنم با حوادث منطقه بی‌ارتباط نباشد. هر لحظه امکان لغو مأموریت و بازگشت به تهران وجود دارد. همراه سرگرد معینی و اکیپ فنی با خودروهای مان به پای بالگردها که فاصله چندانی ندارد می‌رویم؛ خلبانان نیز آماده‌اند. بقیه با خودروهای‌شان زمینی به کار خود ادامه می‌دهند. در فرصت به دست آمده عکاس از جمع عکسی به قاب یادگار می‌گذارد. خلبانان برای عکس انداختن کنار تیمسار صیاد اشتیاق دارند. منتظریم بیاید تا کنار ایشان هم عکس بگیریم.

در موعد مقرر، خودروی رئیس گروه معارف از جاده منتهی به ساختمان فرماندهی نمایان و مأموریت تداوم می‌یابد. پای باند پرواز تیمسار شاهان، بختیاری و معین‌وزیری نیز همراه وی از خودروی تویوتا استیشن فرماندهی پیاده می‌شوند. مسیر پرواز اعلام می‌شود. مسیر اول از خرمشهر به‌طرف روستای خضریه در جاده آبادان در حدود ۴۰ مایلی شمال شرقی است؛ مسیر دوم دارخوین، ایستگاه حسینیه و به‌طرف سه مایلی مرز؛ مسیر سوم از سلمانیه به‌طرف غرب، تا سه مایلی مرز. به گفته صیاد

اگر تا ساعت ۱۶ به کارمان برسیم احتمال دارد دو فروند بلند شویم و آنهایی را که صبح به جُفیر برده بودیم، بازگردانیم. قبل از سوار شدن به تقاضای خلبانان چند عکس در کنار صیاد به قاب یادگار می‌گذاریم. سپس سوار پرنده آهنین می‌شویم. وقتی از روی زمین برمی‌خیزیم. ساعت ۱۴ و ۴۰ دقیقه را نشانم می‌دهد. با عبور از آسمان خرمشهر به دل دشت می‌زنیم. صدای یکنواخت موتور مانند تیک‌تاک ساعت گوشم را پر می‌کند. لرزشهای ملایم هم مزید بر علت می‌شود تا لحظه‌ای پلک‌هایم بهانه‌ای برای آسودن بیابد، ولی بلافاصله با تذکر تیمسار صیاد هوشیار می‌شوم. کار در کنار اینان توان مضاعف می‌طلبد. بعد از ۲۰ دقیقه پرواز در آسمان آبی، بر فراز روستای خضریه در ارتفاعی نه چندان زیاد با باز شدن درب سمت راست، کار تصویربرداری مجدداً شروع می‌گردد. مسیر برداشت هوایی، شرق به غرب کارون از عملکرد قرارگاه فتح می‌باشد. در ساعت ۱۵ و ۱۰ دقیقه محل قرارگاه مرکزی کربلا را میان دشت مجدداً می‌یابیم. بعد از چند طواف به دور قرارگاه، راهنمان را به سمت کارون کج می‌کنیم. تا محل پل شناور در «حالوب» توضیحات و فیلمبرداری ادامه پیدا می‌کند. روی آسمان دارخوین از ارتفاعمان می‌کاهیم. در ارتفاع حدود ۴ متری دشت، سکوت غمبار سنگرها و خاکریزهای خالی را برهم می‌زنیم. فیلمبرداری از نمای سنگرها و خاکریزهای آبرفته و فرسوده دوباره آغاز می‌شود. چند ده متری را آرام به همین صورت طی می‌کنیم. پشت سرمان نیز ردی از غبار را بر جا می‌گذاریم. با بسته شدن درب مجدداً از زمین فاصله می‌گیریم.

در حوالی پاسگاه زید، نزدیک مرز کشور همسایه، خلبان برای رعایت مسائل ایمنی با کاهش ارتفاع، تقریباً سینه‌کش دشت مسیرش را پی می‌گیرد. تیمسار صیاد به تیمسار معین‌وزیری که در کنارش نشسته، با اشاره به نقشه روی پایش می‌گوید به طرف ایستگاه گرم‌دشت می‌رویم. البته اعتقاد دارد باید بالگردمان را در خرمشهر عوض کنیم. به همین منظور با تغییر جهت به طرف خرمشهر ارتفاع را زیاد می‌کنیم.

نماز غیر منتظره

با ورود به آسمان خرمشهر وارد پادگان لشکر ۹۲ می‌شویم و یک راست به نرمی کنار چند فروند ۲۱۴ روی باند متوقف می‌شویم. هنگامی بر زمین پا می‌گذاریم که تا ساعت ۱۶ هنوز ۵ دقیقه باقی است. قصد داریم گروه پرواز و بالگرد را عوض کنیم. ولی صیاد بلافاصله به طرف پاترول سفید رنگی که با راننده آماده است می‌رود. قبل از سوار شدن به بقیه می‌گوید آماده باشند تا یک ربع دیگر مجدداً پرواز کنیم. چیزی به من نمی‌گوید ولی به دنبالش روان می‌شوم. سپس دو نفری با ماشین به طرف ساختمانهای پادگان به راه می‌افتیم. به نظرم ۱۵ دقیقه تنفس داریم. با راهنمایی صیاد ماشین کنار ساختمان نمازخانه می‌ایستد. پیاده می‌شویم. آستینهایش را بالا می‌زند، بند پوتینهایش را می‌گشاید و برای تجدید وضو به طرف وضوخانه می‌رود. بعد از چند دقیقه وارد نمازخانه می‌شود و در خلوت نمازخانه با آرامشی خاص دو رکعت نماز به جا می‌آورد! هنوز با روحیه ایشان غریبیم. اسم این نماز را هم نماز «غیرمنتظره» می‌گذارم! البته او عادت دارد با هر وضویی دو رکعت نماز بخواند. خستگی در کردن بعضی هم این طوری است! با حجم کار از مستحبات غافل نمی‌ماند.

بعد از اقامه نماز بدون درنگ با ماشین خودمان را به کنار باند بالگردها می‌رسانیم. هنوز راه دیگری در پیش داریم. با عوض شدن گروه خلبانان و بالگرد مجدداً با همان ترکیب نفرات قبلی در ساعت ۱۶ و ۱۰ دقیقه از روی زمین برمی‌خیزیم. این دفعه تیمسار می‌گوید: ۳۵ دقیقه بیشتر کار نداریم. به طرف خرمشهر به منظور برداشت هوایی عملکرد مرحله یکم و دوم قرارگاه نصر در پروازیم. مبدأ شروع برداشت از رود پر آب کارون به سمت دژهای مرزی است. کنار خدمه پرواز بالگرد در حالی که کلاه پرواز بر سر دارد نشسته‌ام. صیاد از عقب به کابین جلو می‌چرخد و با خلبان از طریق گوشی صحبت می‌کند. قطعاً استفاده از بالگردهای متعدد حکمتی دارد. به نظرم صیاد می‌خواهد از همه پرسنل به طور بالسویه برای اجرای مأموریت‌ها بهره‌گیرد. این نوع مدیریت محاسن بسیاری دارد. هم در تقویت حس مشارکت بین پرسنل مؤثر است و هم به کسی فشار نمی‌آید. در علم مدیریت این روش «مدیریت

اثر بخش» نام دارد که باعث افزایش بهره‌وری کارکنان می‌شود. احساس می‌کنم خیلی از زمین فاصله گرفته‌ایم. در پایین پایمان، جاده باریک ولی طویل دل دشت را تا دور دست خط انداخته است. ماشینها همانند اسباب بازی، به شکل قوطی‌های کوچک و بزرگ با فاصله در حرکت‌اند. با کاستن ارتفاع، درب بغل مجدداً برای ضبط و برداشت تصویری گشوده می‌شود. سرعت ما ۱۲۰ نات و در ارتفاع پنج هزار پایی زمین هستیم. این اطلاعات را از خدمه پروازمان به نام مهدی پور کسب می‌کنم. روی سر پلها و بالای رود پر پیچ و تاب کارون ضبط آغاز می‌گردد. صیاد میکروفون در دست با نشستن کنار صندلی به گونه‌ای قرار می‌گیرد تا دوربین بتواند تصویر مناسبی از منظره بیرون را در کادر خود داشته باشد. برای حفظ ایمنی، فیلمبردار با کمر بند مخصوص مهار شده تا هنگام گردش‌ها به بیرون پرت نشود و حادثه‌ای به وجود نیاید. برای نمابرداری بهتر سرعت و ارتفاع را مجدداً کم می‌کنیم. بر فراز رودخانه چند دور روی پل‌های شناور چرخ می‌زنیم. در ساعت ۱۶ و ۴۰ دقیقه با اتمام فیلمبرداری قصد بازگشت می‌کنیم. تا زمان نشستن روی باند لشکر ۹۲ بیش از چند دقیقه طول نمی‌کشد. برای امروز این آخرین پرواز است.

مهمان ویژه

هنگام ورود به هتل خبر می‌دهند امام جمعه خرمشهر حجت‌الاسلام والمسلمین ابوالحسن نوری به هتل تشریف آورده‌اند. گویا ایشان برای خوش‌آمدگویی و تجدید دیدار با فرماندهان ارتش آمده‌اند. چه فرصتی از این بهتر! اینجا بسیاری از چهره‌های پر افتخار دفاع مقدس به دور هم گرد آمده‌اند. در بدو ورودمان، امام جمعه خرمشهر فرصت نمی‌دهد، متواضعانه و گشاده‌رو به استقبال صیاد می‌شتابد. همدیگر را به گرمی درآغوش می‌کشند. محاسن و موهای سپید با عبا و عمامه مشکی، ترکیبی همگون در هیبت حاج آقا نوری پدید آورده است. سیدی با قامت متوسط، مُسن اما بسیار سرزنده و پر حرارت است. صیاد بعد از مصافحه، لبخند بر لب با ابراز خرسندی، از مهمان ناخوانده ولی محترمش برای اقامه نماز مغرب و عشاء دعوت می‌کند. وی هر فرصتی را به نماز پیوند می‌زند. تا اذان مغرب و عشاء اندکی وقت دارم تا به سرو وضع آشفته و خاکی خودم برسم.

هنگام نماز، دقایقی زودتر از افق شرعی مغرب به سوی نمازخانه به طبقه اول می‌شتابم. اگر کمی تأخیر کنم باید در راهرو بنشینم. وقتی به نمازخانه می‌رسم جایی برای نشستن نمی‌یابم؛ دیگران زودتر از من آمده‌اند. داخل نمازخانه همه با همان لباس رزمشان در صفوفی به هم فشرده و منظم به انتظار اذان نشسته‌اند. از بلندگوهای دستگاه صوتی، شمیم آوای قرآن فضا را معطر کرده. به ناچار با تلاش، خودم را به صف جلو می‌رسانم. فخرزاده لطف می‌کند در صف اول گوشهٔ دیوار کنار خودش جایی برایم باز می‌کند.

« بگذار که بنده کمی‌نم تا در صف بندگان نشینم »

با ورود امام جمعه خرمشهر به نمازخانه، سرهنگ دربندی از میان صفوف برمی‌خیزد و نوای روحبخش اذانش را با صوتی خوش سر می‌دهد. سپس حجت‌الاسلام نوری به ذکر اقامه قیام و همگی در پی تکبیرة الاحرام ایشان، دل‌هایمان را پشت سر سلالهٔ پیغمبر، آسمانی می‌کنیم.

با اتمام تعقیبات نماز عشاء، رئیس هیئت معارف جنگ پشت تریبون و رو به جمع قرار می‌گیرد. سکوتی روحانی بر فضای نمازخانه حکمفرماست؛ امام جمعه خرمشهر کنار تیمسار حسنی سعدی و سیدحسام هاشمی به دیوار تکیه دارد. به چهره‌های خسته از کار روزانه ولی مصمم جمع خیره می‌شوم؛ سیروس لطفی، کریم عبادت، شاهین‌راد، مدارائی، ازگمی، رادفر، نوجوان، بختیاری، قویدل، فریدونیان، آجوری، فرهاد حمیدی‌نیا، افشین، . . . و سایر اعضای هیئت معارف، همه به انتظار سخنان فرمانده محبوب خویش نشسته‌اند. صیاد با اندکی تأمل دستانش را به دعا می‌گیرد و با ذکر همیشگی خود، سکوت را می‌شکند:

- « رَبِّ اِذْخِلْنِيْ مَدْخَلَ صِدْقٍ وَّاَخْرِجْنِيْ مَخْرَجَ صِدْقٍ وَّاجْعَلْ لِّيْ مِنْ لَّدُنْكَ سُلْطٰنًا نَّصِيْرًا؛ اللّٰهُمَّ كُنْ لَوْلِيْكَ الْحَجَّةُ ابْنِ الْحَسَنِ، صَلَوٰتِكَ عَلَيْهِ وَّ عَلٰى اٰبَائِهِ ...؛ اللّٰهُمَّ اجْعَلْنِيْ مِنْ اَنْصَارِهِ وَاَعْوَانِهِ ، ... سه صلوات بفرستید.

- ... « اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَّ اٰلِ مُحَمَّدٍ »

- «... اَعُوْذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطٰنِ الرَّجِيْمِ. خداوند متعال در هشدار محکمی که می‌دهد به ما می‌گوید اگر شکر خدا را در نعمتهایش بگوییم، نعمتهایش را افزون می‌کند و اگر خدای ناکرده کفران نعمت کنیم به عذاب شدید مبتلا می‌شویم. ما در سراسر دوران سربازیمان پر از نعمت بودیم و همه توفیق پیدا کردیم تا پوزه ضدانقلاب را به خاک بمالیم و با دشمن بجنگیم و در خدمت امام و ولایت باشیم، اکنون نیز در خدمت مقام معظم رهبری هستیم. اگرچه در دوران جنگ وظیفه داشتیم بیاییم جبهه، ولی درون ما غوغا بود و همین بود که برکات خدا بر ما نازل می‌شد. حال نمی‌توانیم قدر نعمتهای خدا را درست به جا بیاوریم ولی فکر می‌کنم همین قدر قبول می‌کند. جنگ تمام شده؛ حالا گروه معارف جنگ را شکل داده‌ایم و می‌خواهیم وارد عرصه عمل شویم و اینها را به قلم و زبان بیاوریم. بی سر و صدا شروع کردیم و تبلیغ هم نکردیم. امروز نیز بعد از کار سخت روزانه از اذان صبح تاکنون مشغول بودیم، وقتی وجود مبارک امام جمعه محترم خرمشهر را دیدیم، خوشحال شدیم. هرچند ایشان بزرگواری کردند که نزد رزمندگان اسلام آمدند و ما باید می‌رفتیم به محضر ایشان و این از نعمتهای خداوند متعال می‌باشد. . .».

سپس تیمسار صیاد در ادامه سخنانش با معرفی کلی جمع حاضر به امام جمعه خرمشهر به شرح مأموریت گروه معارف پرداخت و در خاتمه با یاد کردن جای خالی برادران سپاهی و بسیجی، حجت‌الاسلام نوری را به پشت تریبون دعوت می‌کند تا در این شب جمعه همگان را مستفیض نمایند. حالا نوبت امام جمعه خرمشهر می‌باشد تا همه را به فیض برساند. ایشان با گشاده رویی پشت تریبون مستقر می‌شود و بعد از ذکر آیه‌ای از قرآن سخنانش را آغاز می‌کند:

«... خوشبختم بعد از مدتهای طولانی باز چهره‌هایی را می‌بینم که برای من بسیار آشنا و عزیزند و این عزت در رابطه با شخص من نیست بلکه در رابطه با مکتب من است. علاقه‌ام به ارتش و عزیزان ارتشی بُعد مکتبی این عزیزان است.

خلل‌پذیر بود هر بنا که می‌بینی مگر محبت، مبنای دوستی ما فقط همین است و بس. دیدار شما عزیزان برای من خیلی عزیز است به خصوص که یادآور معانی متعالی رشادت، شجاعت و کمالات انسانی است و این بسیار ارزشمند است. به هر حال انسان کمالاتی دارد، ارزش انسان به کمالات است. دیدار شما این را در من تجدید می‌کند و به خصوص شیوخ قوم شما یعنی تیمسار صیاد، تیمسار فریدونیان و تیمسار حسنی سعدی که به طور نمونه ذکر کردم حضور دارند. به قول حافظ: درونم خون شد از نادیدن دوست...، این لباسها و چهره‌های مصمم شما مرا به یاد دوران جوانی‌مان می‌اندازد که در میدان جنگ و در جمع شما عزیزان بودیم. نیروی زمینی برای ما خاطره انگیز است. شهید اقارب‌پرست اعلی‌الله مقامه که در این نخلستانها بودند و نیروی هوایی ما با یاد مرحوم شهید بابایی رضوان الله علیه و شهید ستاری و اردستانی و امثال این صلحا و پاکان ارزش دارند و با اینکه من با شب جمعه بیرون آمدن موافق نیستم ولی شوق دیدار شما مرا به اینجا کشاند. «و ما أدراک ما خرمشهر»...

ایشان در ادامه سخنرانی به تشریح اجمالی وضعیت اقتصادی و فرهنگی شهر خرمشهر می‌پردازند، سپس گریزی می‌زنند به دوران حماسه دفاع مقدس و ارتباط توطئه خلق عرب با رژیم صدام. از بنی‌صدر به تلخی یاد می‌کند ولی با ذکر خاطرات شهید چمران آن را شیرین می‌کند. صحبت‌های وی به درازا می‌کشد. به دلیل

مأموریت‌های بی‌وقفه امروز، خستگی در چهره‌های همه محسوس است؛ با وجود این، در کمال ادب و احترام همه گوش به صحبت‌ها سپرده‌اند. سرانجام حاج آقا نوری بعد از یک ساعت و ده دقیقه سخنرانی با ذکر چند دعا مجلس را به انتها می‌رسانند.

بعد از خودسازی روحانی حالا وقت خودسازی جسمانی است. هنگامی که با مهمان ویژه‌مان راهی سالن پذیرایی اصلی برای صرف شام می‌شویم به ساعت ۲۰ هنوز یک ربع وقت مانده. میزها یکی‌یکی اشغال می‌شود. به اتفاق تیمسار صیاد، تیمسار حسنی سعدی، حسام هاشمی، حاج آقا فخرزاده، حجت‌الاسلام والمسلمین نوری و محافظ ایشان سر یک میز می‌نشینیم با کتلت، ماست و سالاد و نوشابه پذیرایی می‌شویم. سر میز شام تیمسار به حسام هاشمی می‌گوید: خلبانان را برای یک جلسه نیم ساعته آماده کند. یک ربع دیگر تیمسار فریدونیان سر میز حاضر می‌شود و می‌پرسد خلبانان کی باید برای جلسه حاضر باشند؟ پاسخش، آخرین جلسه برای امشب است. سر میز آن قدر مراجعات به تیمسار زیاد است که بنده خدا نمی‌تواند شام بخورد ولی کوچک‌ترین اعتراضی ندارد. حُسن اجرای برنامه‌ها را بر هر کاری ترجیح می‌دهد. بعد از صرف شام کم‌کم دور میزمان شلوغ می‌شود. محور صحبت‌ها مرور وقایع تلخ و شیرین دوران دفاع مقدس به‌ویژه حادثه تلخ اشغال خرمشهر به دست متجاوزان عراقی است. حتی حجت‌الاسلام نوری اطلاعات زیادی از مقاومت و حماسه برادران ارتشی در دفاع از شهر خرمشهر ندارد! تیمسار حسنی سعدی ضمن اظهار تأسف معتقد است با وجود کاستیهای ابتدای جنگ و تهاجم همه جانبه دشمن بعثی تا دندان مسلح به مرزهای کشور، فداکاریهای پرسنل ارتش اعم از نیروی زمینی و هوانیروز در بعضی مقاطع، به‌ویژه حماسه مقاومت شهر خرمشهر بر همگان پوشیده و مهجور مانده است. وی در ادامه کلام خواستار بیان رشادتها و مظلومیت‌های فرماندهان و سربازان شجاع ارتش، به خصوص در این مقطع از دفاع مقدس گردید. تیمسار صیاد خیلی پخته بحث را هدایت می‌کند و می‌گوید کارها همه برای خدا است و مطمئناً حاج آقا نوری با شنیدن صحبت‌های کارشناسی عزیزان ارتشی خیلی از مسائل برایشان روشن می‌شود و در آینده نیز برای مردم مطرح می‌کنند. ارتش در زمان جنگ با تمام قوا وارد شد و همه در حال دفاع بودند.

وی می‌افزاید بسیاری از یگان‌های ما در خطوط مقدم درگیر بودند، چه بسا در یک بخشی هم ناهماهنگی به وجود آمده باشد ولی این نشانه ضعف ارتش نیست. تیمسار حسام هاشمی و فریدونیان سر میز به طور ایستاده نظاره‌گر مباحث‌اند و منتظر تیمسار صیاد هستند تا ایشان را برای جلسه ببرند. ولی تیمسار به دلیل حساسیت موضوع ترجیح می‌دهد سر میز حضور داشته باشد. به همین منظور یک نفر را می‌فرستد دنبال سرهنگ پوربزرگ. وی نیز سریع حاضر می‌شود و با حرارت جزئیات نبرد جانانه ۴۰۰ دانشجوی افسری و یگان‌های پروازی هوانیروز در مقاومت شهر خرمشهر را برای امام جمعه خرمشهر تشریح می‌کند. به گفته ایشان، عاقبت شمار زیادی از آنان نیز برای دفاع از شهر در اوج مظلومیت و گمنامی شربت شهادت نوشیدند. وقتی صحبتها به اینجا می‌رسد چهره‌ها را منقلب می‌بینم. پوربزرگ خود نیز شاهد ماجرا بوده است. وی با تأثر می‌گوید: متأسفانه در هیچ جای تاریخ دفاع مقدس به چنین حادثه‌ای اشاره نشد. پوربزرگ خودش را محقق و نویسنده دفاع مقدس به حاج آقا نوری معرفی می‌کند و در خاتمه یک رباعی به امام جمعه خرمشهر تقدیم می‌کند. با به مزاح کشیده شدن بحثها کم‌کم خنده بر لبان می‌نشیند. به جز میز ما، سالن پذیرایی تقریباً خلوت است چراغهای سالن را یکی در میان خاموش کرده‌اند. به نظر می‌رسد امام جمعه خرمشهر تمایلی برای خاتمه این همنشینی ندارد. بالاخره با فروکش کردن مباحث، حاج آقا نوری همراه تیمسار صیاد از جمع جدا می‌شوند. چیزی به ساعت ۲۱ نداریم. برای شنیدن اخبار خودم را به تلویزیون بزرگ رنگی واقع در راهروی اصلی می‌رسانم، برخی روی مبلهای راحتی با آسودگی به انتظار اخبار نشست‌ه‌اند. در کنار دیگران دل به خبرها می‌دهم. اخبار موشک باران مردم بی‌دفاع شهرهای عراق حلاوت سفر را به کاممان تلخ کرده است. یک پناهگاه عمومی بتونی در بغداد از راه هواکش‌هایش مورد اصابت موشک مهاجمان قرار گرفته، تعداد زیادی از زنان و کودکان عراقی در این حادثه جان باخته‌اند. از قبَل کشته‌های بی‌گناه، صدامیان بدکار نیز خوراک تبلیغی مناسبی برای خود یافته‌اند! بدون شک بیش از همه، مردم مسلمان عراق تاوان سیاستهای سردمداران بی‌خرد خود و زورمداران ظالم غرب را می‌پردازند. حوصله گوش دادن به بقیه خبرها را ندارم.

احساس می‌کنم چیزی در درونم آزارم می‌دهد. برای تمدد اعصاب ترجیح می‌دهم در میان سالنها کمی قدم بزنم. بسیاری از دولتهای عصر حاضر سیاستهای ماکیاولی را، آن هم با ابزارهای پیشرفته و به شیوه قرن بیستم درپیش می‌گیرند که جای هیچ تعجیبی ندارد؛ چرا که اینان اخلاق و ارزشهای انسانی را مدتها پیش از این به گورستان فراموشی سپرده‌اند. شاید ریشه‌اش را در تاریخ باید جستجو کرد. از زمان هابیل و قابیل یا شاید هم پیش‌تر. . . . ولی در این برهه از زمان کدام قوم توانست از طوفان سخت حوادث، سربلند و آزاد بیرون بیاید؟ . . . به جز شیعه. . . آیا اکنون نباید به مردمان کشورمان و یگانه رهبرش مباحثات کنیم؟ . . . نازم این اسلام و این سان رهبری، رهبری با شیوه پیغمبری.

در این افکار غوطه‌ورم که با جناب سرهنگ اصغر شمس‌زاده روبرو می‌شوم. با هم خوش و بش می‌کنیم، در سفرهای قبلی خاطراتش از دفاع مقدس را خودم ضبط کردم. به ایشان می‌گویم می‌تواند در تهران نسخه‌ای از مصاحبه‌اش را از تیمسار مشیری بگیرد. با جدا شدن از وی به‌منظور پیدا کردن سوژه برای یادداشت به سالنها سرک می‌کشم. در یکی از سالنها، صیاد همراه تیمسار فریدونیان با امام جمعه خرمشهر سه نفری به‌دور یک میز در حال گپ زدن هستند. هنوز از هم دل‌نکنده‌اند. احساس می‌کنم نباید خلوتشان را به‌هم بزنم. در گوشه‌ای دیگر حاج آقا فخرزاده در کنار سرهنگ خلیلی و پوربزرگ درباره نقش ارتش در عملیات بیت‌المقدس به گفتگو ایستاده‌اند. خلیلی عملکرد هوانیروز را از نقاط قوت عملیات می‌داند .

رأس ساعت ۲۱/۳۰ با شروع جلسه قرارگاهها در محل قرارگاه کربلا روند پیشرفت کارهای امروز مرور می‌شود. فکر کنم مهمان ویژه‌مان هتل را ترک کرده باشد. طبق معمول، تیمسار صیاد به عنوان رئیس جلسه در ابتدا قلوبمان را با اذکار همیشگی‌اش نورانی می‌کند. سپس نوبت ارائه گزارشها فرا می‌رسد. تیمسار حسنی سعدی اولین نفری است که گزارش خود را خیلی خلاصه ارائه می‌کند. امروز گروه ایشان به دلیل حساسیتهای منطقه زیاد جلو نرفته‌اند. پس از ایشان به سخنان تیمسار عبادت فرمانده قرارگاه فتح گوش فرا می‌دهیم :

- « . . . ما امروز مرحله یکم [عملیات بیت‌المقدس] را که دیروز عقب افتاده بودیم، جبران کردیم. از جاده خضریه رفتیم تا محل قرارگاه فتح را پیدا کنیم و با راهنماییهای افراد محلی خیلی سخت محلش را پیدا کردیم. ولی متأسفانه هیچ آثاری باقی نمانده بود. همه جا را یا نخل کاشته‌اند یا دست خورده است. بعد از ظهر نیز مرحله دوم [عملیات] را بررسی کردیم و به سمت دارخوین، جاده حسینه و ایستگاه حسینه رفتیم. در مرحله دوم تیمسار رادفر از جاده به طرف خطوط مرزی کار کردند. برای فردا صبح تقریباً کاری نداریم و اگر اجازه بدهید چون وقت بچه‌های ما آزاد می‌باشد فردا برای گشت و گذار به خرمشهر و آبادان برویم سعی می‌کنیم تا ساعت ۱۱ نیز اینجا باشیم. »

تیمسار صیاد بعد از تشکر، تبسم کنان با اشاره به وضعیت حساس منطقه و حضور گسترده گروه معارف جنگ، به مزاح می‌گوید باید به عراقی‌ها اطلاعیه می‌دادیم که گروه معارفیم نه آمریکایی! کلامش خنده را بر لبان جمع می‌نشانده. ایشان به تیمسار عبادت هم توصیه می‌کند تیمش فردا برای گشت و گذار به شهر آبادان نروند بلکه با استفاده از فرصت، کارها و گزارش‌هایشان را به صورت مکتوب، جمع بندی کنند و تحویل بدهند. با صلواتی رشته کلام به سرتیپ لطفی فرمانده قرارگاه قدس که چهره اش اکنون بسیار برایم آشنا است سپرده می‌شود:

- « . . . امروز ما در خدمت جنابعالی [تیمسار صیاد] بودیم و از فرسیّه تا کوشک و از هویزه تا پاسگاه شهابی را کار کردیم. آن قسمتی را که تیمسار جمشیدی بودند، خودشان شرح می‌دهند، چون در غیاب بنده، ایشان بچه‌های قرارگاه قدس را هدایت کردند. صلوات . . . »

- اللهم صلّ علی محمد و آل محمد.

تیمسار جمشیدی:

- « بسم الله الرحمن الرحيم در ایستگاه هفتاد، برداشت [تصویری] داشتیم و مرحله یکم [عملیات بیت‌المقدس] را بررسی کردیم. ما از طریق پل حالوب وارد منطقه شدیم و به کارمان ادامه دادیم . . . »

در اینجا رئیس جلسه متذکر می‌شود اسناد ابلاغیه‌های آن زمان با مد نظر داشتن تاریخ حوادث اخذ و به گزارشها ضمیمه گردد. همچنین می‌گوید نمی‌خواهد بحث زیاد باز شود. در ادامه سخنانش، عملکرد قرارگاه قدس را برای تقویت قرارگاه فتح هنگام عملیات بسیار مهم می‌خواند و از همه می‌خواهد در تهران با حساسیت، کار در این مسیر دنبال شود. مجدداً رشته کلام به تیمسار جمشیدی سپرده می‌شود:

«... ما از ایستگاه هفتاد رفتیم به سمت خرمشهر، درست روبه‌روی کوشک جاده‌ای وجود دارد که یک گردان از لشکر ۹۲ هم اکنون در آنجا مستقر است. جلوتر رفتیم و خود کوشک را برداشت [تصویری] داشتیم. تیمسار علیاری و تیمسار رحمانی با فیلمبردارها رفتند و فیلمبرداری جالبی هم کردند. نزدیک مرز، عراقیها را هم مشاهده کردیم. بعد از کوشک به‌طرف طلاییه جدید آمدیم و به سمت [پاسگاه] شهابی و جفیر حرکتیمان را ادامه دادیم؛ به‌علت کمبود وقت و خستگی، نماز و ناهار را در جفیر بودیم، بعد به تنهایی برگشتیم. از مواضع مان در سه راهی فتح نیز تصویر برداری بسیار جالبی کردیم.»

در خاتمه سخنانش، تیمسار لطفی، فرمانده قرارگاه، ضمن تشکر از وی می‌گوید بقیه کار با توجه به وقت کم، باید فردا جمع‌بندی شود. حالا نوبت تیمسار ازگمی از قرارگاه فجر است تا سخن آغاز نماید:

«... ما از پل نو به آبادی «عرایض» رفتیم و به شناسایی پرداختیم. به داخل آبادی وارد شدیم. البته آبادی اکنون متروک است ولی هنوز شعارها از روی دیوارهای خانه‌های روستایی محو نشده. بعد به شهرک ولی‌عصر (عج) برگشتیم و از آنجا به‌طرف نهر خین ادامه مسیر دادیم. در جزیره بوارین به دلیل انبوه نیزار کسی را مشاهده نکردیم. فقط فردا صبح باید دوباره ادامه بدهیم.»

قبل از اینکه بچه‌های هوانیروز رشته کلام را در دست بگیرند، صیاد خطاب به سرتیپ ازگمی از وی می‌خواهد کار قدس ۳ و ۴ از روی فیلم بررسی و با تیمش آن را به بحث بگذارند. سپس به سرهنگ ارکانی مسئول اکیپ فیلمبرداری رو می‌کند و درباره‌ی تحویل فیلمها، سفارشهای لازم را می‌نماید. نوبت نماینده هوانیروز است تا به

بیان عملکرد امروز خود بپردازد. آنها صبح با تعدادی از خلبانان به صورت زمینی به بررسی و بازآفرینی حوادث منطقه رزم خودشان پرداخته‌اند. به شدت گرم جلسه و گفتگوها هستیم. نظم جلسه کاملاً مشهود است. کسی کلام دیگری را قطع نمی‌کند و سمت‌وسوی صحبتها کاملاً روشن است، ضمن اینکه خدمه هتل در فواصل زمانی طی دفعات مکرر با چای از همه پذیرایی می‌کنند و به روند جلسه نیز تنوع می‌بخشند.

صیاد مجدداً برای بیان حقایق تلخ و شیرین جنگ اصرار دارد. بعد می‌گوید مرحله سوم عملیات در منطقه زید بعد از تثبیت قرارگاه قدس انجام شد و برای آنکه فشار دشمن را کاهش بدهند، دستور دادند با کاتیوشا به صورت افقی روی دشمن اجرای آتش کنند که سبب ایجاد رعب و وحشت در دل آنان گردید. سپس وی با درایت به آن بخش از خلبانان هوانیروز که مهمان هیئت معارف‌اند تذکر می‌دهد فردا با لباس پرواز کنار مرز تردد نکنند، چون ممکن است عراقیها با توجه به اوضاع حساس منطقه به اشتباه تصور کنند آمریکاییها از سمت ایران نیز در تحرک‌اند. نباید هیچ شبهه‌ای ایجاد شود. نمی‌خواهیم آب در آسیاب کسی ریخته شود.

مسئول گروه پرواز هلی‌کوپترها آمار ساعت پروازهای امروزمان را ارائه می‌کند. ۱۲ ساعت پرواز بر فراز منطقه طی ۱۵ سورتی و جابه‌جایی ۹۳ نفر. آمار قابل توجهی برای دو روز کاری محسوب می‌شود. رئیس هیئت معارف در خاتمه جلسه از همه می‌پرسد اگر سؤالی ندارند می‌توانند بروند. با برقراری سکوت و عدم پرسش، با ذکر صلواتی فرماندهان کلیه قرارگاه‌ها به جز بچه‌های قرارگاه کربلا کم‌کم از سالن جلسه خارج می‌شوند. با خروج آنها سالن کمی خلوت می‌شود. عقربه‌های ساعت دیواری به روی ۲۲ و ۳۰ دقیقه جا خوش کرده. طبق معمول، عناصر قرارگاه کربلا می‌باید جلسه خودشان را ادامه بدهند. تیمسار صیاد بدون وقفه جلسه‌اش را پی می‌گیرد و به مرور کارهای صبح خویش می‌پردازد:

- «... کار امروزمان در دو بخش انجام گرفت، در یک بخش بنده با تیمسار معین‌وزیری و تیمسار شاهان یکی از بهترین برداشتها را از کل منطقه [عملیات] بیت‌المقدس داشتیم. پیشروی قرارگاه قدس را در مسیر قدس ۳ و ۴ برداشت [تصویری]

کردیم، فقط پاسگاه شهابی مفقود بود! سپس تیمسار لطفی را که همراهان بود تحویل پاسگاه جفیر دادیم. برای نماز [ظهر و عصر] هم در لشکر ۹۲ بودیم. بعد از ظهر امروز هم دو سورتی پرواز کار کردیم. در سورتی اول رفتیم روی قرارگاه کربلا و بعد آمدیم برای پل حلوب. فردا می‌توانیم پلها را جمع کنیم. بعد رفتیم حسینه و به صورت مورب تا پاسگاه زید راهمان را ادامه دادیم. با تعویض بالگرد به محل قرارگاه نصر رفتیم سپس روی جاده با زاویه ۲۷۰ درجه، مرحله یکم [عملکرد قرارگاه] نصر را بررسی کردیم و رسیدیم به اولین دژ که جمهوری نام دارد. حالا برای فردا باید تصویر مادر از مرحله پنجم را انجام بدهیم، می‌باید به قرارگاه فجر و نصر هم نظارت داشته باشیم. اگر موافق باشید با همان ترکیب امروز، کار فردا را ادامه و پرواز کنیم. تیمسار مفید و قوبدل نیز فردا با ما می‌آیند، تیمسار آجوری هم عملکرد توپخانه را دنبال می‌کند. اگر صحبتی ندارید آقایان می‌توانند بروند. صلوات .

بعد از صلواتمان، عناصر قرارگاه کربلا برای استراحت مرخص و طبق برنامه خلبانان وارد سالن می‌شوند. حالا نوبتی هم که باشد، نوبت بحث و بررسی با خلبانان نیروی هوایی است. تیمسار فریدونیان به اتفاق تعدادی از خلبانان که با لباس پروازند دور میز صیاد به گرمی حلقه می‌زنند. سرهنگ خلبان عباس رضانی، سرهنگ ۲ خلبان اصغر تولایی، سرتیپ ۲ خلبان جواد محمدیان، سرتیپ ۲ خلبان علی اخلاقی، سرهنگ خلبان عباس احمدی، اسامی افرادی هستند که در اوراقم به ثبت می‌رسانم. تیمسار صیاد با وجود فشار حجم سنگین کار روزانه و جلسات پی در پی، لبخند از چهره‌اش دور نمی‌شود. ویژگی بارز این مردان نشاط و روحیه خوب در کار است و این ممکن نیست جز با داشتن انگیزه متعالی. تیمسار در حالی که تک تک خلبانان را زیر نگاه نافذش گرفته، با همان لبخند شیرینش خطاب به حاضران با خیر مقدم، جلسه را پی می‌گیرد:

- «... اولاً نکته‌ای را به عنوان مقدمه بگویم. شما حال و روز جبهه را دوباره

در جمع برادران ما دیدید؛ حالا چه از حضور امام جمعه محترم خرمشهر و سخنان خوب ایشان و چه از مسائل دیگر. الان این جلسه هم به سبک همان جبهه است. از زحمات برادران خیلی تشکر می‌کنم. از پرواز هواپیماهای F-۵ دیروز،... البته پرواز

اول تأخیر داشت، بعد از ظهر هم متأسفانه عبور از رودخانه برای ما مشکل شد و از طرفی فیلمبرداری دومین‌اش ممکن نشد. برای فردا می‌خواستیم برنامه‌ریزی جامع‌تری داشته باشیم که به دلیل تهاجم آمریکا به عراق اصلاً صلاح نیست؛ لذا پرواز هواپیماها لغو می‌شود. می‌ماند بررسی نقش خلبانان نیروی هوایی در عملیات بیت‌المقدس که می‌خواستیم توافقی همین مکان بشود تا در تهران بتوانیم کار کنیم...».

در اینجای کلام، تیمسار فریدونیان می‌گوید از آن روزی که ایشان [صیاد] دستور بررسی موضوع عملکرد نیروی هوایی در عملیات بیت‌المقدس را صادر کرده‌اند، طی نامه‌ای رسمی اسامی خلبانان و افراد فعال در عملیات را از سازمان مربوط درخواست نموده‌اند. وی در ادامه می‌افزاید تمام خلبانان حاضر در این جلسه همگی در عملیات بیت‌المقدس حضور فعال داشته‌اند و شاخص‌اند. تیمسار صیاد در تأیید سخنان فریدونی معتقد است عملکرد بخش ترابری هوایی نیز نباید نادیده گرفته شود و آن را بسیار مهم می‌خواند. عمده ترابری نیروها را هواپیماهای عظیم الجثه بوئینگ ۷۴۷ و C-۱۳۰ هرکولس صورت داده‌اند. یکی از خلبانان درباره نقش پدافندهای ضد هوایی نیز تذکر می‌دهد. پیشنهاد می‌شود روی این بخش نیز بررسی لازم انجام شود. سپس تیمسار صیاد توصیه می‌کند اسناد و سوابق مأموریتها به تمامی گزارشهایشان ضمیمه گردد. ایشان همچنین قول می‌دهد طی جلسه‌ای با سرتیپ حبیب‌الله بقایی، فرماندهی نیروی هوایی، زمینه تشکیل تیمهای جمع‌آوری خاطرات و اسناد دفاع مقدس را در نیروی هوایی ارتش فراهم نماید. یکی دیگر از حاضران ضمن انتقاد، خواستار افزایش سهم بیشتری برای طرح نقش نیروی هوایی در هیئت معارف می‌شود. تیمسار هم با خونسردی و با ملاطفت در پاسخ اظهار می‌کند که خودشان مقصرند و باید مجاهدت نمایند تا اینها ثبت شود. کلامش مورد تأیید دیگران قرار می‌گیرد. وی در ادامه سخنانش با تمجید از فیلر انداختن جنگنده‌های فانتوم F-۴ طی مأموریتهای شبانه‌شان در کردستان، ابراز خرسندی می‌کند. سرانجام ختم آخرین محفل امشب هم در ساعت ۲۳ و ۱۰ دقیقه اعلام می‌شود؛ در حالی که خلبانان پرشورتر از قبل و با انگیزه‌ای بالاتر، به سختی از صندلیهایشان

برمی‌خیزند. عجیب است با وجود دو روز کار سنگین و بی‌وقفه، هرگز لبخند و نشاط از چهره‌ها زدوده نمی‌شود. تیمسار صیاد در نهایت احترام خلبانان را تا خروجی سالن بدرقه می‌کند.

در مجموع، همه تیمها و یگانهای مختلف اعم از هوایی، زمینی، هوانیروز و غیره از تشکیل هیئت معارف جنگ ارتش خرسندند، حتی گله هم دارند که چرا دیر چنین اقدامی انجام شده است. حالا می‌توانم برای استراحت به اتاقم بروم، اگرچه خستگی از سر و رویم می‌بارد ولی واقعاً لذتبخش است. از بس تند نویسی کرده‌ام نمی‌دانم انگشتانم کجایند! . . . بی‌حس شده‌اند. یک روز سنگین دیگر را پشت سر می‌گذارم، قبل از استراحت می‌باید یادداشتهایم را مرتب کنم. خیلی مطالب را با نشانه گذاری نوشته‌ام، فرصت یادداشت همه چیز نبود. نمی‌دانم آیا می‌توانم فردا در آخرین روز مأموریتمان پا به پای این افراد پر تلاش در رکابشان باقی بمانم یا خیر؟

فصل سوم

فصل جدایی

بانگ بازگشت

جمعه ۷۷/۹/۲۷

رأس ساعت ۵ و ۳۰ دقیقه با صدای زنگ تلفن اتاق برای اقامه نماز صبح از تخت خواب به سختی دل می‌کنم. از هم‌اتاقی‌هایم، حاج آقا فخرزاده طبق معمول دمی زودتر از همه راهی نمازخانه شده است. پس از وضو، شتابان راهی طبقه اول می‌شوم. جنب و جوش در راهرو و اتاقها سر گرفته. گویی قرار است اتفاقی بیفتد. همه از هر سو به سوی نمازخانه در شتابند. این بار ناصر قلی‌زاده از بچه‌های هوانیروز به صوتی دلنشین از راهروی طبقه اول، فضای هتل را با گلبانگ اذانش به سبک مؤذن زاده اردبیلی عطر آگین می‌نماید.

نوای گرمش از لحاظ روحی همه را آماده نماز می‌کند. برای اینکه از نظر جسمانی نیز آماده شوم و رخوت کاملاً از سرم ببرد دقایقی کوتاه در هوای بسیار خنک زیر نور چراغهای حبابی محوطه، جلوی ورودی هتل، به تماشای سَحر و شگفتیهایش می‌ایستم. پرده سیاه مخملی آسمان به شکل توصیف‌ناپذیری ستاره باران است. ستاره‌ها خوشه خوشه سوسو می‌زنند، شهاب دنباله‌داری به هیجانم می‌اندازد. جیرجیرکها از ما سحرخیزترند. آواز ذکرشان در سکوت شبانه به انسان آرامش می‌بخشد. باید برای نماز به سرعت به داخل برگردم. فقط هنگامی هتل از تب و تاب می‌افتد که صفوف نماز مرتب می‌شود. بعد از تشهد و سلام، تنها حلاوت شیرین آخرین نماز صبح مأموریت‌مان است که در دیباچه قلبم به یادگار می‌ماند. اقامه نمازهای یومیه در جوار دل‌هایی نورانی و صمیمی عجب صفایی دارد، به ویژه اگر نماز صبح هم باشد، آن هم اوّل وقت. سرپرست هیئت معارف بعد از پایان تعقیبات به پا می‌خیزد، عبایش را از روی دوش برمی‌دارد، تا می‌کند و با لباس یک دست

ورزشی سفید و طوسی رنگ پشت تریبون و رو به جمع به دعا می‌پردازد و پس از زمزمه اذکار همیشگی‌اش و ذکر یک صلوات می‌گوید :

« . . . من آخرین نکات را در این مأموریت افتخاری عرض می‌کنم تا هماهنگ باشیم. اول از همه برنامه قرارگاهها به این ترتیب است قرارگاه نصر برابر برنامه تنظیم شده که تیمسار هاشمی آن را ارائه می‌دهند، بعد از صبحانه کارشان را آغاز می‌کنند و تا قبل از ساعت ۱۱ صبح آخرین برداشت خود را از پل نو به سمت خرمشهر انجام می‌دهند. قرارگاه فتح هم در آخرین مرحله عملیات نقش خودشان را برداشت می‌کنند. قرارگاه قدس هم چون کارشان تمام است ان‌شاء الله تا ساعت ۱۱ جمع‌بندی نکات مهم عملیات را انجام می‌دهند و چنانچه فرصت داشتند و خواستند به محلی برای بازدید بروند تیمسار هاشمی خودرو در اختیارشان قرار می‌دهد. قرارگاه کربلا نیز در دو قسمت کارشان را انجام می‌دهند، یک برداشت زمینی است و گروه دیگر به سرپرستی خود بنده برای برداشت هوایی مرحله پنجم بیت‌المقدس. محور پیشروی به‌طرف اروند می‌باشد. گروه بچه‌های هوانیروز با لباس شخصی بروند شلمچه و محلی را که بالگرد سقوط کرده بود با کمک تیمسار غلامعلی جانگداز کار کنند. به‌دلیل حوادث اخیر و تشنج در منطقه هم صلاح ندیدم هواپیماهای شکاری پرواز کنند و قرار شد برای نقش نیروی هوایی برنامه‌های خوب و حساب شده‌ای را دنبال بکنیم. تیمهای [فیلمبرداری] و فرهنگی هم متناسب با برنامه‌های خودشان کارشان را انجام بدهند. چند تذکر هم برای آخرین برنامه‌مان دارم. برادران قبل از ساعت ۱۱ امروز در محل اقامت حضور داشته باشند. تمامی وسایل را خواهش می‌کنم قبلاً آماده بکنید چرا که بعد از نماز [ظهر و عصر] برنامه فشرده‌ای برای بازگشت به تهران داریم. چون فاصله زیادی تا محل سوار شدن به هواپیما و محل اقامت داریم باید زودتر حرکت کنیم. آخرین تذکر این است ان‌شاءالله وقتی به تهران رسیدیم، فرماندهان هر قرارگاهی برای جابه‌جایی افراد در تهران باید طوری سازماندهی کنند و از خودروهای دولتی و شخصی خودشان استفاده کنند که هیچ کسی روی زمین نماند. بنده خودم می‌توانم سه نفر را با خودم ببرم و به منزل‌هایشان برسانم. تیمسار هاشمی پشتیبانی را اعلام می‌کنند. صلوات. »

بعد از صلواتمان، تیمسار صیاد جایش را به سیدحسام هاشمی می‌سپارد. ساعت ۶ و ۱۰ دقیقه صبح را به رُخ می‌کشد! فکر نمی‌کنم هیچ تشکیلاتی بر روی کره خاکی بعد از نماز صبح جلسه هماهنگی و توجیهی داشته باشد. . . . ولی ما داریم! این هم از برکات داشتن برنامه است. زندگی با داشتن برنامه و نظم معنا پیدا می‌کند. برای یک نظامی، وقت به اندازه نظم گرانبها است. متعجب هستم با اینکه کم می‌خواهیم اما هیچ کسالتی در چهره‌ها نمی‌بینم. دریغ از یک خمیازه! همه سرحال و قهقهه‌اند، از جمله خود من! به گمانم ریشه در انگیزه‌ها دارد. اما ریشه انگیزه‌ها کجاست؟! . . . شاید شور و علاقه! سیدحسام بعد از چند فوت و اطمینان از بلندگوه‌ها، با ذکر صبح بخیر در تشریح برنامه‌های پیش رو و نحوه‌ی ترابری امروز تیمها سخن خود را آغاز می‌کند:

« . . . با تشکر از همکاری برادران که در خدمتتان بودیم. برنامه حرکت تیمها ساعت ۷ و ۳۰ دقیقه بعد از صرف صبحانه است. ضبط میدانی و تقسیم خودروها همانند دیروز است و قرارگاه فجر و قرارگاه کربلا هرکدام با سه خودرو حرکت می‌کنند. حرکت به طرف فرودگاه [امیدیه] برای پرواز تهران امروز رأس ساعت ۱۳ و ۳۰ دقیقه می‌باشد. اتوبوسها هم به صورت قرارگاهی حرکت می‌کنند که بتوانند کارشان را بهتر هماهنگ نمایند. گروه فرهنگی سرهنگ ارکانی، نوارهای ضبط شده را جداگانه تحویل تیمسار شکبیا بدهند. یک گروه فنی [فیلمبرداری] که دیروز در اختیار قرارگاه قدس بود امروز در اختیار قرارگاه کربلا می‌باشد دیگر عرضی ندارم. صلواتی بفرستید».

- « اللهم صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ »

پس از شنیدن تذکرات آقایان برای صرف آخرین صبحانه در سالن پذیرایی، نمازخانه را خلوت می‌کنیم. امروز خیلی از کارها برای آخرین مرتبه است؛ آخرین نماز جماعت صبح، آخرین صبحانه، آخرین جلسات، آخرین . . . ، کم کم بانگ رحیل به صدا درآمده. بالاخره هر آغازی پایانی دارد.

برای صرف صبحانه پشت سر دیگران و در میان همه‌شان راهی سالن زیبای پذیرایی می‌شویم. میزها یکی‌یکی اشغال می‌شود. مطابق معمول با دوستان

فرهنگی‌مان سر یک میز می‌نشینیم و با خامه و چای و مربای هویج پذیرایی می‌شویم. این چند روز همه چیزمان را متنوع و با سلیقه اجرا کرده‌اند از جمله پذیرایی، در عین حال ریخت و پاش وجود ندارد. آقای فخرزاده با سرگرد معینی درباره صحبت‌های دیشب امام جمعه خرمشهر به بحث نشستند. ما هم با صبحانه دلچسب سرمان را گرم می‌کنیم. بعداً وقت صحبت کردن پیدا می‌شود. ضمناً می‌باید قبل از ادامه برنامه‌های صبح، وسایلمان را جمع و جور کنیم چون بعد از نماز ظهر و عصر فرصت این کار پیدا نمی‌شود.

رایحه ائمه

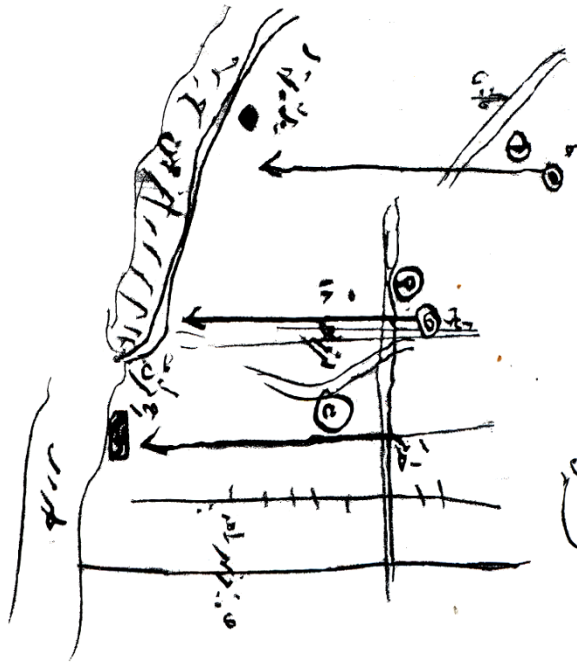
ساعت ۷ و ۳۰ دقیقه با دفتر و دستکم به افرادی که در محوطه جلوی هتل مهبیای حرکت‌اند ملحق می‌شوم. من چیزی برای جمع کردن نداشتم جز یک کیف سامسونت. . . کاملاً سبکبار! کاروان اتوبوسها، مینی‌بوسها و خودروهای تویوتا استیشن خاکی رنگ به تفکیک قرارگاهها آماده تداوم ماموریت خویش‌اند.

رأس ساعت ۷ و ۳۰ دقیقه سرپرست هیئت معارف روی پله‌های خروجی ظاهر می‌شود. لباسهای ورزشی‌اش جایش را به لباس رزم سپرده. فواره حوض وسط میدان جلوی درب هتل به بازی مشغول است. دور فلکه همه در کنار ماشین‌هایشان در جنب و جوش‌اند هوا کمی به سردی می‌زند. چهچه پرنده‌های صحرایی از دور و نزدیک نشاطمان را دوچندان کرده. تیمسار معین‌وزیری روی پله آخر، نقشه‌ای پیش روی فرمانده قرارگاه کربلا بین دو دستش باز می‌کند و توضیحاتی می‌دهد. همه کارهای هدفمند باید از روی نقشه باشد. قبل از اینکه گروهها از هم جدا شوند در آخرین فرصت تعدادی ترغیب می‌شوند کنار سرشناس‌ترین چهره جمع یعنی سرتیپ علی صیاد شیرازی به صورت دسته جمعی عکسی به یادگار بیندازند. او هم خاضعانه دعوت یارانش را با رویی گشاده اجابت می‌کند و همگی کنار یکدیگر با صمیمیت لحظاتی را با چاشنی لبخند جاودانه می‌کنند. فقط آواز دلنشین پرندگان را نمی‌توانیم ثبت کنیم.

سرتیپ عزتی شرط میزبانی را خوب به جا می‌آورد، از کنار صیاد دور نمی‌شود. وی جثه‌ای رشید، همواره لحنی متواضعانه و آثار بندگی در پیشانی دارد. صفات برجسته‌ای که فقط برازنده نظامیان مؤمن و متعهد ارتش اسلامی‌مان است. اندک اندک خودروها با مسافران‌ش گروه گروه هر کدام به سوی روانه می‌شوند. در میان محوطه تیمسار هنوز پاسخگوی برخی مراجعان می‌باشد. هر کسی مطلبی دارد. سرهنگ ارکانی می‌گوید تا چند لحظه دیگر گروه فیلمبرداری قرارگاه کربلا برای حرکت آماده می‌شوند. انتقال وسایل حجیم‌شان به پای اتوبوس کمی وقت‌گیر است. با بچه‌های قرارگاه کربلا در سه دستگاه خودروی تویوتای فرماندهی جا می‌گیریم. عزتی در صندلی عقب کنار فرمانده قرارگاه کربلا می‌نشیند. من طبق معمول صندلی جلو را اشغال می‌کنم. تیمسار صیاد بلافاصله درون ماشین عینکش را به چشم می‌زند، نقشه‌اش را روی زانویش باز می‌کند و به سرباز راننده می‌گوید به طرف پادگان لشکر ۹۲ حرکت نماید. راننده در بدو حرکت، دست به دامان بخاری ماشین می‌شود. با عبور از بلوار منتهی به هتل از یک میدان بزرگ در امتداد جاده اصلی راهمان را پی می‌گیریم. جاده بسیار خلوت است. راستی امروز صبح جمعه است. عزتی با حجب و حیای خاصی به تیمسار می‌گوید به خاطر اوضاع نابسامان آن طرف مرز از پروازهای دیروزمان بسیار دلوپس بوده است. بعد از کمی مکث می‌افزاید آمریکایی‌ها شبانه هم روی نقاط مرزی و در آسمان عراق پرواز دارند. سرعتمان که از ۱۰۰ کیلومتر بر ساعت فراتر می‌رود از عقب دست صیاد به روی شانه راننده قرار می‌گیرد و با ملاطفت می‌گوید سرعت از صد فراتر نرود. خیلی زود وارد پادگان می‌شویم و یک‌راست راهی باند پرواز می‌شویم. تیمسار صیاد در حالی که نقشه‌اش را در میان دستانش می‌فشارد می‌پرسد ساعت چند است؟ می‌گویم: ده دقیقه به هشت. می‌گوید: ان‌شاءالله تا ساعت ۱۰ کارها را تمام خواهیم کرد. در کنار عوامل فیلمبردار و عکاس، تیمسار مفید، سرگرد عباس ترکاشوند و قدرتی نیز جزو پرواز امروزند. خلبانان پای پرنده‌هایشان به احترام ایستاده‌اند. بعد از رد و بدل شدن احترامات نظامی، صیاد با کمک تیمسار مفید نقشه‌اش را زیر آفتاب طلایی رنگ صبحگاهی به روی آسفالت سرد باند می‌گشاید و مسیرهای پرواز را برای خلبانانی که دور نقشه

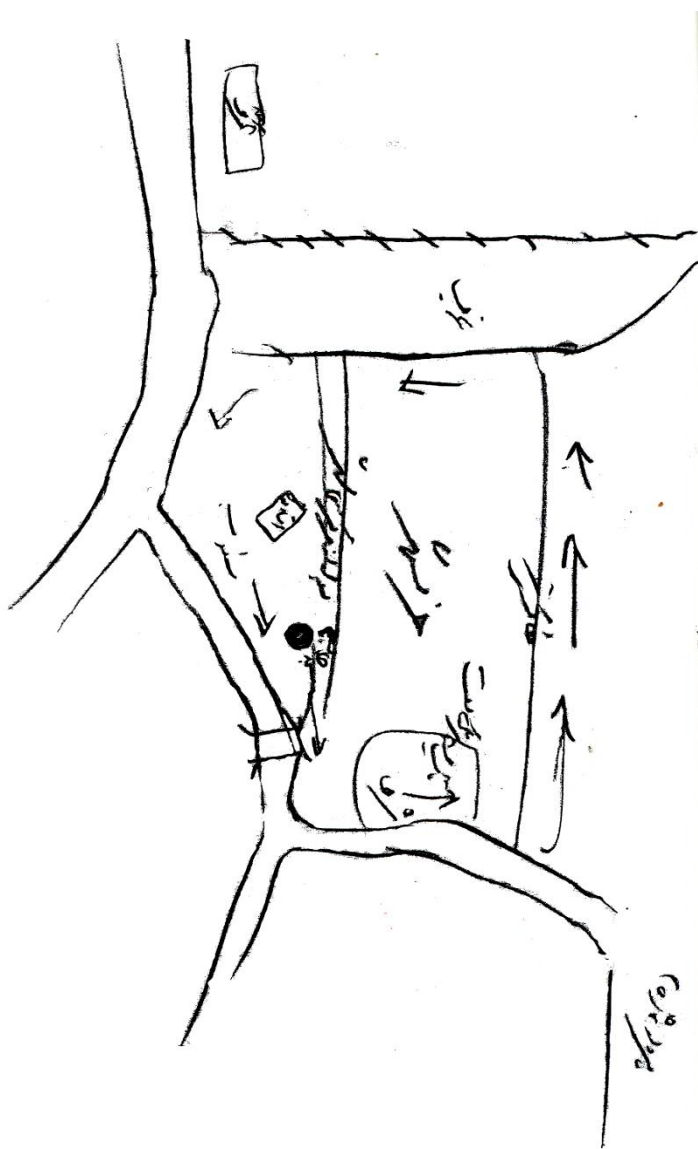
گرد آمده‌اند، تشریح می‌کنند. در مرحله اول منطقه نصر یک تا نزدیک نهر خَین و در مرحله دوم هم از نقاط برجسته شهر خرمشهر مانند مسجد جامع برداشت تصویری خواهیم داشت. می‌خواهیم موقعیت جغرافیایی مکان‌ها ثبت شود. مسیرهای پرواز از غرب جاده اصلی اهواز-خرمشهر و جنوب رودخانه کارون است. از شرق هم محل تلاقی بهمنشیر و جزیره آبادان کار می‌شود. برای اینکه پرواز اصلی، دقیق‌تر صورت بگیرد تیمسار صیاد تصمیم می‌گیرد همراه تیمسار مفید با بالگرد جت رنجر یک‌بار مسیرها را دو نفری بررسی نمایند. به همین منظور به خلبانان ۲۰۶ دستور می‌دهد موتورشان را روشن کند. تیمسار مفید قبل از سوار شدن با لبخند از من می‌پرسد، شما سردتان نیست؟ پاسخ می‌دهم، زیاد نه! البته حق دارد؛ لباسهایمان برای این فصل از سال سبک است، امروز هم نسبت به دو روز قبل کمی هوا سردتر شده است. با اینکه نسبت به سرما خیلی حساسم ولی نمی‌دانم چرا زیاد متوجه سرما نمی‌شوم، شاید به علت اینکه تمام توجه‌ام به کار معطوف شده است. با استارت جت رنجر ۲۰۶ کمی از آنان فاصله می‌گیرم، قرار نیست همراهی‌شان کنم، به همین خاطر در کنار خلبانان ۲۱۴ و دیگران زیر آفتاب کم‌رمق نظاره‌گر دور شدنشان می‌ایستم. برای اینکه راحت‌تر و سبک‌تر باشند حتی خدمه پرواز ۲۰۶ را هم با خود نمی‌برند. این پرنده‌های سبک و چالاک بیشتر به سنجاقک شبیه‌اند!

وقتی صدای بازگشت ۲۰۶ به گوش می‌آید که از رفتن آنها ۴۵ دقیقه‌ای می‌گذرد. خلبان آرام روی آسفالت باند پایین می‌آید و سرنشینانش را پیاده می‌کند. صیاد بر روی دو برگه از کاغذهایم مسیر کروکی پرواز را برای خلبانان ۲۱۴ به نام پرواز شماره ۲۱ ترسیم می‌کند. من هم عین دست‌خط و کروکی‌هایش را به عنوان سند نوشته‌هایم، ضمیمه آنها می‌کنم.



۱
۲
۳
۴
۵

دست خط و کروکی تیمسار صیاد از پرواز جمعه صبح ۲۷/۹/۲۷



دست خط و کروکی تیمسار صیاد از پرواز جمعه صبح ۲۷/۹/۲۷

بعد از خلبانان، فیلمبردار و عواملش هم توجیه می‌شوند. سپس با صلواتی پا به درون بالگرد می‌گذاریم. هنگام سوار شدن، صیاد به عزتی می‌گوید با فرمانداری خرمشهر تماس بگیرند و برنامه پروازمان را به روی شهر اطلاع بدهد. می‌خواهد مسئولان شهر از موضوع مطلع باشند. روی صندلیهای برزنتی کنار تیمسار مفید می‌نشینم. ساعت ۵ دقیقه را ثبت می‌کنم. با صدای سوت استارت موتور بوی ملایم و عجیب حاصل از گازهای خروجی اگزوز دوباره مشامم را پر می‌کند. خدمه پرواز هنوز از بیرون مشغول کنترل‌های لازم است. انجام کنترل‌های لازم به دست خلبانان و خدمه پرواز چند دقیقه بیشتر زمان نمی‌برد. انعکاس سایه‌های لرزان حرارت پر فشار گازهای خروجی اگزوز موتور بالگرد زیر تشعشع آفتاب روی آسفالت به پیچ و تاب می‌افتد. تیمسار مفید لوله نقشه را روی پایش باز می‌کند و به آن خیره می‌شود. صیاد برای ارتباط مستمر با خلبانان، کلاه پروازی بر سر می‌گذارد و بعد از ور رفتن با کلیدهای بالای سرش تماس خود را برقرار می‌کند. با افزایش دور ملخ خدمه پرواز بالا می‌پرد و درب را می‌بندد. با قدرت گرفتن موتور، نواخت یک‌دست صداها کم‌کم گوشه‌هایم را پر می‌کند. آرام تکانی می‌خوریم و خیلی نرم از زمین برمی‌خیزیم؛ بعد از چرخشی ناقص در چند ده متری زمین به دل دشت می‌زنیم. از همان ابتدا تیمسار به سمت کابین خلبان می‌چرخد و از روی نقشه با خلبان صحبت می‌کند. همه آرام نشسته‌ایم. تیمسار مفید هر چند لحظه از میان طلق شفاف و لرزان پنجره به بیرون خیره می‌شود. سیاهی موهایش مدت‌هاست جایش را به سفیدی گذشت روزگار سپرده است. بعد از ۵ دقیقه پرواز صیاد به فیلمبردار می‌گوید آماده باشد و سپس درب بغل باز می‌شود. هوای سرد با هجوم به داخل، از میان یقه‌ها و درزهای لباس‌مان به بازی می‌پردازد. برداشت اول از حاشیه رود کارون آغاز می‌گردد. صیاد میکروفون در دست حین پرواز به تشریح وقایع رزم یگانها می‌پردازد. تیمسار مفید هم با کمک مقاله و مداد سرگرم رسم خطوطی بر روی نقشه می‌شود؛ لحظه‌ای بعد مفید به خلبان هشدار می‌دهد داریم می‌رویم داخل خاک عراق و دور بزنند!

از کنار اروند رود و نهر خَین عبور می‌کنیم. نباید از فاو زیاد دور باشیم وقتی نگاهم به رود خروشان و عریض اروند می‌افتد، یاد حماسه و شکوه عملیات والفجر ۸ در ذهنم تداعی می‌شود. هنوز طعم دلاوریهای رزمندگان در فتح فاو کام یادم را شیرین می‌سازد. اروند در القُرْنَة عراق از به هم پیوستن دو رود دجله و فرات تشکیل می‌گردد و از نزدیک شهر خرمشهر یعنی محل پیوستن نهر خَین به اروند مرز

مشترک ما با کشور عراق است که با عبور از ساحل جنوبی جزیره آبادان به خلیج فارس سرازیر می‌شود. عرض اروند بین ۵۰۰ تا ۱۰۰۰ متر و عمق آن نیز بین ۹ تا ۱۵ متر است. اروند از معدود رودهای دارای جزر و مد می‌باشد. حاکمیت محض بر این منطقه عظیم از رؤیاهای دست نیافتنی حکام جنگ افروز بعثی به شمار می‌رفت. اما رزمندگان با صلابت دلاورمان بر خلاف انتظار کارشناسان نظامی جهان با آزاد سازی شهر خرمشهر و تثبیت خود، با برهم زدن تمامی معادلات جهان رؤیاهای صدامیان را به کابوس تبدیل کردند. بلافاصله جزیره بوارین در پیش رو نمایان می‌شود. با انجام برداشت تصویری اول برای ضبط برداشت دوم پشت به اروند دور می‌شویم. آسمان اگرچه آفتابی است ولی غبار محلی دیدمان را از بالا به عمق خاک عراق محدود کرده. اوضاع آن سوی مرز در کشور همسایه ناآرام است ولی این طرف ما بدون واهمه به کار خودمان ادامه می‌دهیم. همه برداشتهای تصویری از دشت به طرف اروند انجام می‌شود. هر بار که رو به عراق می‌شویم ناخودآگاه در انتهای افق، شهر دلها، کربلا را جستجو می‌کنم، اما چه سعی بیهوده‌ای دارم، حتی اگر آسمان کاملاً صاف هم باشد دیدن آن غیر ممکن است . . . ، « السلامُ علیکَ یا ابا عبد الله ».

برداشت دوم نیز تا لب اروندرود به خوبی صورت می‌پذیرد. در ادامه، مسیر کنار رود را پی می‌گیریم. صیاد سخت مشغول توضیح است. داخل اروند شناورهای جوورواجور با پرچمهای برافراشته در حال ترددند. حاشیه رود سمت خاک ما کشتیها و لنجهای زیادی متوقفاند. وجود پاسگاههای متعدد و نزدیک به هم دال بر آمادگی و تحت نظر بودن کشور همسایه‌ای با سابقه‌ای نه‌چندان خوشایند است.

برای برداشت سوم پشت به رودخانه مجدداً به دل دشت می‌زنیم. لحظه‌ای نمی‌توانم چشم از جاذبه‌های بیرون بردارم. عارضه و پوشش زمین هر چه به رودخانه نزدیک‌تر می‌شود انبوه‌تر و سرسبزتر می‌شود. نخلستانهای انبوه با شاخه‌های زیبا و تودرتویشان گویی زمین را فرش کرده‌اند. انشعابات نه‌رهای جاری میان نخيلات همراه نیزارها و پرندگان زیبای سفیدش طبیعت بسیار جذابی را پدید آورده. نخيلات با شاخ و برگهای کشیده و سربه‌زیرش انسان را بی‌اختیار به یاد غربت حضرت امیر(ع) می‌اندازد. گویی هنوز از چیزی زانوی ماتم گرفته‌اند. وقتی می‌خواهم از چشم انداز شیشه جلوی خلبان بهره ببرم، ناگهان برچسب خوش رنگ و زیبایی « یا فاطمة الزهرا

سلام الله علیها» در پشت کلاه سفید پرواز خلبان نظرم را به خودش می‌گیرد؛ . . . بابا عجب خلبان با صفایی! هر حرکت و نشانی که از آن رایحه ائمه بر می‌خیزد دلها را ناخودآگاه به خودش می‌کشد، دست خودمان نیست. این حب در خون شیعه جاری است. بدون تردید همین محبت به اهل بیت علیهم‌السلام است که همه ما را در اینجا به دور هم حلقه کرده و گرنه تمام اینها بهانه‌ای بیش نیست.

باغها و نخيلات و زمین‌هایی که زخم خیش روستاییان را در سینه خود دارد، همه و همه نشان از نشاط و زندگی مردمانش دارد. به راستی برای کسب آرامش در این سرزمین چه خونهای پاکی ریخته شده است؟ چگونه حماسه آفرینی مردان و زنان و فرزندان پاک‌نهاد این سرزمین موجب تثبیت شجره مقدس جمهوری اسلامی گردید؟ در یک برهه زمانی نه چندان دور، از آتش کین خصم بعثی، انسان روی زمین اینجا حتی نمی‌توانست قدم از قدم بردارد ولی حالا ما با سربلندی بر فراز آسمانش آسوده در گشت و گذاریم.

مجدداً با باز شدن درب، برداشت سوم از دل دشت به طرف ارونند آغاز می‌شود. صیاد در حالی که باد موهای کوتاهش را به بازی گرفته، میکروفون به دست مشغول تشریح کم و کیف عملیات بیت‌المقدس از این محور می‌گردد. توضیحات تا کناره ارونند ادامه دارد. از بالا انبارهای کالا و تأسیسات گمرگ، بندر و اسکله ارونند تصویربرداری می‌شود. به منظور نمابرداری دقیق و بهتر، خلبان روی آسمان دقیقی «هاور»^۱ می‌کند. تا به حال روی هوا منتظر نبودم! اسکله بندر پر جنب و جوش به نظر می‌آید در هر قدم دکله‌ها و جرثقیل‌های گوناگون و مرتفع سر به آسمان بلند کرده‌اند. برخی سوله‌ها سقفشان پوشیده نیست. در میان سایر شناورها، ظاهر یکی با دیگران بسیار متفاوت است . . . ؛ کشتی مسافربری و سریع‌السير مروارید! با ظاهر آیرودینامیکی زیبا، از نوع قرن بیست و یکم و به سفیدی قو! گویی مغرورانه در کنار سایر شناورها به اسکله تکیه دارد. این شناورها «کاتاماران» نام دارد. هنگام حرکتشان روی تیغه‌های زیر بدنه‌اش در سطح آب بلند می‌شود و به همین علت با ایمنی بالا سرعت قابل توجهی نیز پیدا

۱. هاور: ایست هوایی

می‌نماید. این شناورها به دلیل سهولت تردد به کشورهای حاشیه خلیج فارس به ویژه کشور کویت، با سرعت بالای خود وسیله نقلیه مناسبی برای رونق اقتصادی منطقه به شمار می‌آید. فناوری ساختشان در اصل متعلق به کشور استرالیاست. بسیاری از قدرتهای سلطه‌گر چنین وسایل مجهز و پرسرعتی را به خدمت نیروهای نظامی خویش درآورده‌اند. در کناره‌های ساحل تعدادی کشتی زنگ زده و آسیب دیده از جنگ هنوز مراحل بازسازی خود را طی می‌کنند گویی دوباره متولد می‌شوند. با بسته شدن درب و از تلاطم افتادن هوای داخل کابین، برداشت تصویری سوم نیز به اتمام می‌رسد. مقداری از شهر خرمشهر فاصله گرفته‌ایم. برای ضبط تصویری چهارم رو به آسمان خرمشهر می‌گذاریم. صیاد کلاه پرواز را دوباره بر سر می‌گذارد و در حالی که به طرف کابین می‌چرخد، می‌شود از روی نقشه‌اش با خلبان صحبت می‌کند. آبادیها و نخيلات حاشیه ارونند به سرعت از زیر پایمان می‌گریزند، خیلی زود وارد آسمان خرمشهر می‌شویم. با عبور از روی محوطه گمرک و بندر به طرف شهر می‌چرخیم و از فراز ایستگاه راه‌آهن خرمشهر می‌گذریم. برای فیلمبرداری در دوباره گشوده می‌شود. شاخه‌های شلوغ ریل‌های آهن را انگار در میان یکدیگر بافته‌اند. در جوار ساختمان ایستگاه، کوپه‌های قطار همانند کپسول‌های به هم پیوسته طویل روی ریل‌ها گویی در آسودگی خیال به خواب رفته‌اند. کمی آن‌سوتر در بیرون یک سوله بزرگ چند دستگاه لوکوموتیو مانند مادری دور از فرزند از کوپه‌هایشان جدا افتاده‌اند. از طریق این خط‌آهن، بندر خرمشهر به اهواز، تهران و شبکه سراسری راه آهن متصل می‌شود. دشمن در اولین لحظات هجوم خود به بندر خرمشهر از طریق درب «سنتاب» چندین تانک را روانه میدان راه‌آهن کرده بود تا منطقه را بهتر زیر پوشش آتش خود بگیرد.

راهمان را از فراز بام منازل و در ارتفاعی بسیار پایین به طرف مسجد جامع شهر پی می‌گیریم. صدای بالگرد و حرکت آهسته‌مان در ارتفاعی کم، نظر مردم کوچه و خیابان را به خود جلب کرده. آنانی که ما را می‌بینند با کنجکاو و شغف برایمان دست بلند می‌کنند. تیمسار مفید هم احساسات گرم مردم را بی‌پاسخ نمی‌گذارد. فیلمبردار هم از کارش غافل نیست. آرام از روی استادیوم وسط شهر عبور می‌کنیم

روی زمین خاکی ورزشگاه دو گروه با لباسهای ورزشی سخت مشغول بازی فوتبال اند مثل اینکه بازی خیلی هم جدی است. تعدادی تماشاگر روی سکوهایی سیمانی به تماشا نشسته‌اند. ارتفاع کم و صدای مرکب آهنین‌مان توجه همه را به خود معطوف می‌کند. بازی متوقف می‌شود. داور مسابقه که رنگ لباسش از دیگر ورزشکاران متمایزش کرده، از وسط میدان با خوشحالی برایمان دست تکان می‌دهد! تماشاگران به وجد آمده هم ما را بی‌نصیب نمی‌گذارند. دیگر کسی دنبال توپ نمی‌دود، همه سر به هوایند! تیمسار مفید بنده خدا به زحمت افتاده باید جواب احساسات همه را بدهد! بالاخره کمی آن سو تر مناره و گنبد مسجد جامع شهر همچون نگین درخشانی مغرورانه نمایان می‌شود. این نقطه مرکز ثقل شهر محسوب می‌شود. مسجد جامع نه فقط سمبل مقاومت یک شهر، بلکه تاریخی از حماسه و ایثار فرزندان مظلوم این مرز و بوم به شمار می‌آید. از همان ابتدای جنگ و زیر آتش گرفتن شهر، مسجد جامع پناهگاه و میعادگاه رزمندگان قرار می‌گیرد. اینجا به ستادی برای فرماندهی، اطلاع رسانی، تجمع، امداد رسانی و سازماندهی نیروها تبدیل شده بود. اکنون دیگر از زخم خمپاره‌ها بر پیکر مسجد و گلدسته‌هایش خبری نیست. رویش گل‌های فیروزه‌ای کاشیها مدت‌هاست زخمها را التیام بخشیده است. چند دور آن را طواف می‌کنیم. بالاخره دستور بازگشت صادر و در بسته می‌شود. با مسجد و خاطرات نهفته‌اش وداع می‌کنیم.

تیمسار صیاد با عرض خسته نباشید و تشکر از همه، روند کار را بسیار رضایت‌بخش توصیف می‌کند. کار ما نیز به اتمام رسید. خانه‌ها و خیابانها مملو از خاطرات تلخ و شیرین تعقیب و گریز و نبرد خانه به خانه جوانان غیور کشورمان با دشمن متجاوز در آن روزگاران است. هیچ کس خرمشهر را بدون جهان‌آرا نمی‌شناسد. شهید محمدعلی جهان‌آرا، فرمانده فداکار سپاه خرمشهر...، شهدا نامداران آسمان و گمنامان زمین‌اند. اسکی‌های بالگردمان که به آسفالت سرد باند می‌چسبید خلبان موتور را خاموش می‌کند. با خوابیدن سر و صداها گویی باری از دوشمان برداشته‌اند. سکوت لذت بخشی بر روح و روانمان می‌نشیند. دو تن از پرسنل کادر لشکر با خودرو به استقبالمان می‌شتابند. می‌گویند از پروازمان بر فراز خرمشهر شورای شهر و فرماندار با خبر شدند. از تیمسار عزتی خبری نیست، گویا برای رسیدگی به سایر امور به

هتل بازگشته است. با خودروهایی که انتظارمان را می‌کشند همراه صیاد و ترکاشوند راهی ساختمان فرماندهی پادگان می‌شویم. به توصیه تیمسار، بقیه نیز به سوی هتل محل اقامت روانه می‌شوند. کار آنان تمام شده ولی ایشان هنوز اینجا مقداری کار دارد. در طول کوتاه مسیر، تیمسار از وضعیت فرسوده برخی ساختمان‌های پادگان ابراز ناخرسندی می‌کند. ظاهرشان مخروبه نشان می‌دهد. مدتها از عمر ساختمان می‌گذرد. می‌گویند شأن ارتش جمهوری اسلامی بیش از اینهاست. ماشین جلوی ساختمان یک طبقه فرماندهی متوقف می‌شود. با عبور از زیر درختان باغچه جلوی ساختمان وارد اتاق فرماندهی می‌شویم. صیاد تلاش می‌کند با تلفن روی میز با هتل تماس بگیرد ولی ارتباط دشوار است. ما هم ترجیح می‌دهیم روی مبلهای راحت و نرم اندکی استراحت کنیم. ستوان قدرتی با کلوچه و ساندیس سعی دارد خستگی را از تن ما بزدايد. بالاخره تماس با هتل برقرار می‌شود. آن سوی سیم تیمسار حسام هاشمی درباره اوضاع و احوال و آخرین هماهنگیها اطلاعات لازم را می‌دهد، قبل از خداحافظی در خصوص هدایای آخر سفر تأکید می‌شود. بنده خدا سیدحسام هاشمی اگرچه داخل هتل مستقر شده ولی مسئولیت برنامه‌ریزی و پشتیبانی این جماعت هرگونه آرامش و استراحت را از ایشان سلب نموده است. از قرار معلوم منتظر تیمسار عزتی هستیم. ترکاشوند نیز به دنبال افسر رابط هوانیروز می‌رود. سرپرست هیئت معارف جنگ قصد دارد برای حسن ختام، از فعالیتهای چند روزه پرسنل لشکر ۹۲، به‌ویژه خلبانان بالگردها خودش شخصاً تشکر و قدردانی نماید. می‌خواهد این قدردانی را در حضور مسئولان مربوطه‌شان انجام بدهد. فعلاً سرمان را با کلوچه و ساندیس گرم کرده‌ایم! از بس در آسمان بالا و پایین پریدیم احساس کوفتگی می‌کنم. صیاد مجدداً گوشی تلفن را در دست می‌گیرد و از شخص آن سوی سیم شماره منزل آقای به نام «آهی» را سؤال می‌کند. مدتی هم منتظر می‌ماند ولی تماس بی نتیجه قطع می‌شود. در این اثنا افسر رابط هوانیروز با لباس پرواز به همراه ترکاشوند وارد اتاق می‌شوند. تیمسار به ایشان می‌گوید: تمامی خلبانان و افرادی را که در امر پشتیبانی این چند روزه فعالیت داشته‌اند در نمازخانه گردهم‌آورد. دوباره گوشی تلفن میان دستان صیاد قرار می‌گیرد. هنوز جویای شماره تلفن «آهی» است. گویا شخص آن طرف سیم شماره را پیدا نکرده ولی ایشان تأکید می‌کند شماره را پیدا کرده، اطلاع

بدهند. سپس مشغول یادداشت مطالبی در دفترچه‌اش می‌شود. بعد از دقایقی افسر رابط هوانیروز خبر می‌آورد خلبانان جمع شده‌اند. تیمسار می‌گوید: چند لحظه دیگر صبر کنند تا تیمسار عزتی هم سر برسد. سکوت اتاق را فرا می‌گیرد عقربه‌های ساعت روی دیوار را با ساعت تمطبق می‌دهم، پنج دقیقه به یازده. پلکهای صیاد برای دقایقی روی هم می‌نشینند. بالاخره تیمسار عزتی هم سر می‌رسد. صیاد می‌گوید که می‌خواهد در حضور ایشان از پرسنل قدردانی نماید. ایشان هدایایی نیز برای خلبانان در نظر گرفته‌اند ولی تحویل آن را به خود عزتی محول می‌کند. وی حتی خوشنمایی را هم میان پرسنل تقسیم می‌کند. یعنی قسمتی از قدردانی را مستقیماً خودش انجام می‌دهد، قسمتی هم از طرف مسئول مستقیم آنها. با این کار ضمن رعایت سلسله مراتب با ارتباطات صحیح سبب افزایش مشارکت و دلگرمی فرماندهان و نیروهای زیر مجموعه‌اش می‌گردد. هیچ کاری هم بدون پاداش نمی‌ماند. به همین منظور، پیاده به طرف نمازخانه به راه می‌افتیم. در طول مسیر صیاد با خرسندی به عزتی می‌گوید خداوند خیلی همراهی‌مان کرد، هوا در این چند روز خوب بود، شما خوب بودید و برنامه‌ها به نحو شایسته‌ای اجرا شد.

وقتی وارد نمازخانه می‌شویم با ایست خبردار، پرسنل و خلبانان به احترام فرماندهانشان خبردار به صف می‌ایستند. حدود ۳۰ نفری هستند. تیمسار بعد از مکث کوتاهی و ادای احترام نظامی متقابل به طرف تریبون می‌رود؛ ابتدا همه را به نشستن دعوت می‌نماید. در شروع از همه می‌خواهد سوره مبارکه والعصر را قرائت نمایند. بعد از قرائت سوره والعصر با رویی گشاده و لبخند بر لب، خطاب به حاضران می‌گوید:

«... من از آخرین فرصت استفاده می‌کنم و در این مکان مبارک از صمیم قلب از همه شما تشکر می‌کنم. ما مأموریت‌مان را روز دوشنبه و سه‌شنبه شروع کردیم. ابتدا یک دور مأموریت‌های انجام گرفته را می‌گویم. صبح یک ۲۱۴ تا عصر رفت فکه، دو فروند ۲۱۴ با جت رنجر به همراه خود من رفتیم فرسیه، هویزه و هور، قرارگاه قدس را مستقر کردیم و بعد برگشتیم. پروازهای بعدی را خود افسر رابط هماهنگ می‌کرد و این مأموریتی بود که چهارشنبه انجام شد. روز پنج‌شنبه، روز بسیار پربرکتی بود تا به حال که در مأموریت‌های گروه معارف کار کردیم مثل دیروز نبود. ابتدا با دو فروند ۲۱۴ قرارگاه قدس را در ایستگاه هفتاد مستقر کردیم و بعد به پادگان

حمید رفتیم. با یک فروند رفتیم فرسیه، و از آنجا عازم کوشک شدیم. با دو فروند دیگر رفتیم هویزه و حرکت ادامه پیدا کرد به طرف پاسگاه برزگر، شهابی و سپس رفتیم خرمشهر. نماز و نهار را آنجا بودیم و با دو فروند دیگر به مرز سرزدیم و برگشتیم. امروز هم الحمدالله با دو فروند آخرین مرحله بیت المقدس را در مسیرهای متفاوتی کار کردیم. این افتخاری است که شما را داریم. الحمدالله حادثه‌ای نداشتیم؛ در حادثه‌ای نزدیک بود دو فروند F-۵ به هلی کوپتری بخورد که البته خودم یاد خداوند متعال افتادم و به لطف خدا به خیر گذشت . . .»

یکی از پرسنل دربارهٔ نقص فنی یک بالگرد و تلاش متخصصان در رفع آن مطالبی بیان می‌کند، سپس تیمسار با تأیید زحمات در ادامه دوباره کلام را در دست می‌گیرد:

« . . . اگر بنده نکاتی رسم کردم و دادم خدمت خلبانان، به دلیل اعتمادی است که به هم داریم. در هر صورت خواستم یادآور زحمات شما باشم، بهتر بگویم خسته نباشید و خدا قوتتان بدهد که ان شاء الله با تخصصتان در خدمت اسلام باشید. ما مأموریتمان امروز تمام شد از همه شما تشکر می‌کنم. بخشی از تشکر زبانی است و بخشی گونه‌ای دیگر، اگرچه کم است ولی تبرک می‌باشد. مادر خرج، خود فرماندهی قرارگاه است و خودشان در خدمت شما هستند. مسئول فنی شما تذکری جدی دادند، ما هم اینها را یادآوری می‌کنیم. من می‌گویم درک ما از پرواز فقط خلبان نیست، بلکه عوامل فنی هم در پشت پرده‌اند و کار می‌کنند و با وجود محدودیتها اطمینان می‌دهند که پرواز امنی است. هر دو بال یک کبوترند که اگر یکی نباشد آن یکی نمی‌تواند پرواز کند . . . ، ان شاء الله موفق باشید، برای پیروزی اسلام و سلامتی رهبر صلوات».

بعد از صلوات همه از سر جای خود سریع به پا می‌خیزند. صیاد با نفر اول به نمایندگی جمع با محبت دست می‌دهد و مصافحه می‌کند، اما چند نفر دیگر نمی‌خواهند از قافله عقب بمانند آنها هم برای مصافحه با شوق به سوی تیمسار می‌شتابند. صف به هم می‌ریزد! جوّی صمیمی بر فضا حاکم می‌شود، دقایقی معطل می‌شویم. سرانجام از حلقه خلبانان سخت‌کوش خداحافظی می‌کنیم، هنگام خروج از درب نمازخانه، پرسنل با فریاد ایست خبردار، با احترام فراوان

بدرقه‌مان می‌کنند. هنگام سوار شدن به خودرو، سرباز راننده‌مان در عقب را برای تیمسار صیاد باز می‌کند و به احترام می‌ایستد ولی صیاد یک دفعه لبخندش محو و چهره‌اش در هم می‌رود. در حالی که سر به پایین می‌اندازد با ناراحتی ماشین را دور می‌زند و از سمت دیگر خودش درب ماشین را باز می‌کند و سوار می‌شود! راننده برای دقایقی مات و مبهوت سر جایش خشکش می‌زند. با نگاه متحیرش به من گویی به دنبال حل موضوع است. هنگام حرکت دست تیمسار از عقب به آرامی بر شانه راننده قرار می‌گیرد و با مهربانی جملاتی را می‌گوید که برایم بسیار درس آموز است:

- «پسرم! سرباز شخصیت بسیار والایی دارد. این کارها طاغوتی است. انقلاب کرده‌ایم تا این مسائل از بین برود. نه فقط برای من بلکه برای هیچ کس دیگر چنین کاری انجام ندهید!»

روحیه تیمسار صیاد با بازکردن درب ماشین به دست دیگران مغایرت دارد. با وجود مسئولیت و حجم وسیع کارها از دقت نظرش در مسائل اخلاقی کاسته نمی‌شود. تعجب نمی‌کنم. در راه بازگشت با لحنی محکم تأکید می‌کند با وجود گذشت زمان از پذیرش قطعنامه ۵۹۸ لباس رزم را از تن در نیاورده و هنوز روحیات جبهه را در خودش حفظ کرده است. بعد با خنده به مزاح از من می‌پرسد مطالب سفر را ثبت می‌کنید یا از خودتان می‌سازید؟ من به ایشان اطمینان می‌دهم درباره این موضوع نگران نباشند. سپس درحالی که از پنجره ماشین به دشت صاف بیرون خیره می‌شود می‌گوید جای بچه‌های سپاه خیلی خالی است. به ایشان پیشنهاد ملاقات اعضای معارف جنگ با حضرت آقا را می‌دهم. کمی فکر می‌کند و پاسخ می‌دهد هنوز زود است اول باید مقداری از کارهایمان منتشر شود.

فصل جدایی

هنگام ورود به هتل به سرعت برای اقامه نماز ظهر و عصر آماده می‌شویم. نشانه‌های بازگشت در راهروها و سالنها مشهود است. اکثراً وسایل و کیفهای سامسونت خود را بسته‌اند. بعد از اقامه نماز و صرف نهار بلافاصله با اتوبوس راهی فرودگاه امیدیه خواهیم شد، اگرچه از حجم کار همه کاسته شده ولی به دلیل انجام هماهنگی برنامه بازگشت، از فشار کار بر روی سرپرست هیئت معارف و یارانش چیزی کم نشده. در فاصله کوتاه تا وقت نماز برخی سرگرم خرید سوغات از غرفه‌های کوچک داخل هتل می‌شوند. همزمان با اذان ظهر، آخرین نماز جماعت مأموریتمان را اقامه می‌کنیم. بعد از تعقیبات طبق معمول چند روزه تیمسار صیاد شیرازی، رئیس هیئت معارف پس از جای گرفتن در پشت تریبون و ذکر چند صلوات به جمع‌بندی نهایی چنین می‌پردازد:

« . . . با هم سوره مبارکه نصر را بخوانیم. بسم الله الرحمن الرحيم إِذَا جَاءَ

نصرُ الله و الفتح و . . . صلوات

– « اللهم صلّ علی . . . »

... « اللهم کن لولیک الحجه بن الحسن ...؛ رَبِّ اَدْخِلْنی مَدْخَلَ صِدْقٍ و اُخْرِجْنی مَخْرَجَ صِدْقٍ و اجْعَلْ لی مِنْ لَدُنْکَ سُلْطَاناً نَصِیراً!... اللهم اجعلنی مِنْ اعوانه و انصاره ، برای شادی روح امام و سلامتی فرمانده کل قوا سه صلوات بفرستید.

– « اللهم صلّ علی محمّد و آل محمّد . . . »

... « باز هم از صمیم قلب خسته نباشید می‌گویم. من مطالب را مختصراً جمع‌بندی می‌کنم تا بعد از صرف نهار به فرودگاه [امیدیه] برویم. سه مطلب داریم :

۱- جمع‌بندی کلی، ۲- هماهنگی لازم برای آخر کار و ۳- نکاتی برای حسن ختام مأموریت. ما برای تحقیقات عملیات بیت‌المقدس وارد کار شدیم. در تهران بعد از جلسات با قرارگاههای فتح و نصر، قدس و کربلا، مقدمات این سفر را فراهم کردیم. برای اینکه سفر خوب انجام بگیرد ما در دو بخش کار داشتیم. یک بخش بعد از نهار روز دوشنبه هفته جاری بود که در تهران انجام دادیم و به پیشنهاد برادران به جای بعد از ظهر، صبح روز سه‌شنبه پرواز کردیم به سمت خوزستان و کار را ادامه دادیم. روز چهارشنبه قرارگاه نصر و فتح در مرحله یکم و دوم عملیات بیت‌المقدس

کارشان را انجام دادند. حتی در منطقه پل شناور هم نصب شد. برادران قرارگاه قدس در فرسیه و در حوالی رُقِیع با دو فروند ۲۱۴ مستقر شدند و برداشت تصویری داشتند. برادران قرارگاه فتح هم در منطقه عمومی فکه به کار پرداختند. قرارگاه کربلا هم به موازات کار خودش، هدایت کلی هم به عهده داشت. ما با پیدا کردن محل قرارگاه کربلا برنامه خودمان را هم اجرا کردیم. همزمان هوانیروز در خضریه کار کرد. در طول مدتی که بنده با موضوع سرو کار دارم می‌خواهم اعلام کنم دیروز یکی از پربرکت‌ترین روزهای این مأموریتها بود. قرارگاه قدس منطقه وسیعی را کار کرد که سخت‌ترین کار را داشت. قرارگاه فجر هم بعد از اتمام کار در فکه و محور پل نو، به‌طرف شلمچه مرحله پنجم عملیات را کار کردند. هوانیروز و پرسنل خلبان نیز زمینه پرداختن به این تلاشها را فراهم کردند. دیروز هم پرواز هواپیماها صورت گرفت و رزمایش خوبی بود، پرواز هواپیماها از پایگاه پنجم شکاری صورت گرفت. امروز هم به‌دلیل حساس بودن منطقه و درگیریهای اخیر عراق و آمریکا، پرواز جنگنده‌ها لغو شد و از آن صرف نظر کردیم. برداشتهای تصویری هم خیلی خوب انجام گرفت و کار به انتها رسید. دیشب جمع‌بندی کردیم و چون امام جمعه محترم خرمشهر هم صحبت کردند بسیار پر برکت بود و آن مطالبی که به بحث کشیده شد جزو لازم اینها است. امروز هم روز آخر بود. البته قرارگاه فتح و قدس کار زیادی نداشتند. قرارگاه کربلا موفق شد هم از زمین و هم از هوا مرحله پنجم [عملیات] را کار کند. گروه فنی [فیلمبرداری] هم الحمدالله کارشان خوب صورت گرفت البته هنوز نتیجه کارشان را ندیدیم. تقریباً نود درصد کارها صورت گرفت. اما هماهنگی برای ادامه کار. . . ؛ عزیزان به احترام زحمات خودشان که وجود داشت، این وظایف را در تهران دنبال کنند ولی بدانید مطالب خام هست و باید به نظم و تدوین در بیاید. بنابراین وقتی به تهران رسیدیم جلسات قرارگاهها را تشکیل می‌دهیم تا تدوین صورت بگیرد. پس اینجا فرصت کافی برای تشریح نمی‌باشد و همه کمک کنید تا کار تکمیل شود. مطلب دیگر این است که کار آموزش و بررسی عملیات بیت‌المقدس به زودی در دانشکده افسری شروع می‌شود و لازم می‌شود دوستان و هم‌زمان در این مهم حضور جدی داشته باشند در این خصوص دعوت می‌شود تا برای ۵۰۰ دانشجو آموزش

خوبی باشد. بنابراین اگر به شهرتان رفتید طرح درس تهیه کنید و یادداشت بردارید تا از تجربیات شما برای آموزش دانشجویان استفاده کنیم. ان شاءالله اردوی ما با دانشجویان اردیبهشت ماه سال آینده در همین مناطق باشد . . . و آخرین مطلب حسن ختام جلسه است. می‌خواهم شما را با همان روحیه گذشته در صحنه بینم و برای اینکه زمینه رضایت خدا را فراهم کنیم موقع خداحافظی طوری باشد که همه خاطره خوشی داشته باشند، پس موقتاً با هم خداحافظی می‌کنیم. همه دعا کنید که خادم اسلام باشیم. ما هم دست آورد سفر [هدیه‌ای] را تهیه کردیم و بین عزیزان توزیع می‌شود که تبرکی است و از حمایت ولی فقیه حضرت آیت الله خامنه‌ای به ما رسیده است. به کیفیت فکر کنید نه کمیت. ان شاءالله موفق و مؤید باشید . . . ، اللهم مَنْ عَلَيْنَا بِظَهْوَرِ وَلِيِّكَ ، صلوات بفرستید.»

وقتی صحبت‌های تیمسار با دعای آخر جلسه و ذکر صلوات پایان می‌گیرد در چهره هیچ کس خستگی نمی‌بینم. همه از فعالیت‌های چند روزه خود بسیار راضی به نظر می‌رسند. به همراه دیگران برای صرف آخرین نهار سفر، نمازخانه را ترک کرده و از خاطرات شیرینش وداع می‌کنیم. بعد از صرف نهار در سالن پذیرایی با برداشتن وسایل در حالی به طرف اتوبوسها راهی محوطه می‌شوم که پاهایم رغبت رفتن نشان نمی‌دهد. بیرون هتل دور فلکه جنب و جوشی به پاست. بار و بندیلهايمان را داخل اتوبوسها می‌گذاریم. در برگشت هم نظم حرف اول را می‌زند. تمام اتوبوسها با نصب اسامی قرارگاهها بر روی شیشه‌های جلو آماده سرویس‌دهی‌اند. هیچ کس سرگردان نیست. هنوز جامه‌های رزم از تن افراد بیرون نیامده است. قبل از حرکت برای حُسن ختام مأموریت، هدایایی که به منظور یادبود و تشکر تهیه شده به علاوه یک لوح قدردانی ارزشمند مزین به امضای سرتیپ علی صیاد شیرازی، رئیس گروه معارف جنگ، طبق فهرست اسامی در کمال احترام توزیع می‌شود. تنها هنگامی به خود می‌آیم که در فرودگاه امیدیه پای به درون هواپیما می‌گذاریم. بالاخره فصل جدایی هم فرا رسید. این ایام زیبا ولی زودگذر گویی یک پلک برهم‌زدنی بیش نبود. نمی‌دانم چه چیزی قلبم را می‌فشارد. هواپیمایی که ما را آورده بود هنوز به ما وفادار

است، با همان پرنده، عزم برگشت داریم. اگرچه همه روی صندلیها از تک و تا افتاده‌اند ولی همه‌هایشان در سالن یک پارچه و کم سوی هواپیما طنین انداخته. یک‌بار دیگر تجربه خوب همراهی با ارتشیان سخت‌کوش، منضبط و در عین حال گرم و متعهد کشور اسلامی‌مان را در دیباچه قلب و ذهنم به یادگار قاب می‌نمایم. به خلاف تصور، این همنشینی نه تنها دشوار نیست بلکه بسیار آموزنده، معنوی، خاطره‌انگیز و آمیخته با شور و نشاط است. از اینکه در میان چنین جمعی هستم به‌خود می‌بالم. خلبان وقتی به موتورها دور می‌دهد پرنده سنگین تلوتلوخوران به سر باند به‌راه می‌افتد و بعد از دقایقی بر فراز ابرها در دل آسمان لایتناهی جای می‌گیریم. اگرچه پاییز است ولی یادآوری خاطرات شیرین این ایام کوتاه، همچون نسیم بهاری کویر جانم را همواره صفایی دیگر می‌بخشد. توجه به نمازهای اول وقت و نظم در امور چنان صبغه‌خدایی و برکتی به امور جمع ما می‌بخشید که گویی سفرمان نه در محدوده جغرافیا بلکه فراتر از عالم طبیعت صورت پذیرفت، سفری به ماوراء. با دلی محزون و بی‌تاب درانتظاری سنگین ولی امیدوار همچنان باقی می‌مانم؛ آیا تقدیر بار دیگر توفیق همراهی با این مردان پاک‌نام و گمنام میهن اسلامی‌ام را دوباره نصیبم می‌نماید؟... ان شاء الله!

وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ

اسامی هیئت معارف جنگ در برداشت میدانی عملیات بیت المقدس - آذر ۱۳۷۷

ردیف	درجه	نام	نشان
۱	سرتیپ	علی	صیادشیرازی
۲	سرتیپ	سیدحسام	هاشمی
۳	سرتیپ ۲	داود	مشیری
۴	سرتیپ ۲	سیدمحسن	شاهان
۵	سرتیپ ۲	نصرت اله	معین وزیری
۶	سرتیپ ۲	اقبال	محمدزاده
۷	سرتیپ ۲	غلامعلی	جانگداز
۸	سرتیپ ۲	زین العابدین	آجوری
۹	سرتیپ ۲	ابوالقاسم	کیا
۱۰	سرتیپ ۲	محمدرضا	فریدونیان
۱۱	سرتیپ ۲	مرتضی	بایندریان
۱۲	سرتیپ ۲	علی اکبر	موسوی قویدل
۱۳	سرتیپ ۲	مسعود	بختیاری
۱۴	سرتیپ ۲	عبدالحسین	مفید
۱۵	سرتیپ ۲	نعمت الله	معینی
۱۶	سرهنگ	علی	احمدیان
۱۷	سرهنگ خلبان	عباس	رمضانی
۱۸	سرهنگ ۲ خلبان	علی اصغر	تولایی
۱۹	سرتیپ	حسین	حسنی سعدی
۲۰	سرتیپ	فرض اله	شاهین راد
۲۱	سرتیپ ۲	علی	رزمی
۲۲	سرتیپ ۲	سعید	پورداراب
۲۳	سرتیپ ۲	محمد	بهمنی

ردیف	درجه	نام	نشان
۲۴	سرتیپ ۲	ابوالقاسم	سخدری
۲۵	سرتیپ ۲	رضا	ناظم
۲۶	سرتیپ ۲	بیژن	صارم پور
۲۷	سرتیپ ۲	منوچهر	کرباسی زاده
۲۸	سرتیپ ۲	فیروز	سمیعی
۲۹	سرتیپ ۲	علی	محسنی
۳۰	سرتیپ ۲	سیدعباس	افصحی
۳۱	سرتیپ ۲	احمد	احمدی
۳۲	سرتیپ ۲	حمید	شکیبا
۳۳	سرتیپ ۲	محمد	عمید
۳۴	سرتیپ ۲	محمدسعید	خسروی
۳۵	سرتیپ ۲	محمدصادق	ربانی
۳۶	سرتیپ ۲	فریدون	علی پناه
۳۷	سرتیپ ۲	سیدمهدی	سجادی
۳۸	سرهنگ	احمد	آرام
۳۹	سرهنگ	عظیم	ابراهیم زاده
۴۰	سرهنگ	جواد	جلوه
۴۱	سرهنگ	اسماعیل	نوده فراهانی
۴۲	سرهنگ	علی	عدالت
۴۳	سرهنگ	بهرام	مهدوی
۴۴	گروهبانیکم	داود	فلاح غلامی
۴۵	سرتیپ	کریم	عبادت
۴۶	سرتیپ ۲	محمدجعفر	لهراسبی
۴۷	سرتیپ ۲	رحیم	تمیزی

ردیف	درجه	نام	نشان
۴۸	سرتیپ ۲	هوشنگ	کریم پور
۴۹	سرتیپ ۲	غلامعباس	مدارائی
۵۰	سرتیپ ۲	مجید	صارمی
۵۱	سرتیپ ۲	کریم	پیروزان
۵۲	سرتیپ ۲	ناصر	قدرت
۵۳	سرتیپ ۲	ذبیح الله	شعبان زاده
۵۴	سرتیپ ۲	محمد اسماعیل	عطر سائی
۵۵	سرتیپ ۲	نصر الله	سلطانی
۵۶	سرتیپ ۲	عبدالمجید	جمشیدی
۵۷	سرهنگ	علی اکبر	فدائی حیدری
۵۸	سرهنگ	محمد مهدی	آزیر
۵۹	سرهنگ	عباس	گرگین
۶۰	سرهنگ	شیر مرد	حیدری
۶۱	سرهنگ	ابراهیم	هوشمند
۶۲	سرهنگ	محمد ظاهر	بهرام زاده
۶۳	سرهنگ	عباس	آراسته
۶۴	سرهنگ	فریبرز	اردی خوانی
۶۵	سرهنگ	مهدی	ختائی زاده
۶۶	سرهنگ	اصغر	شمس زاده
۶۷	سرتیپ	مختار	راعی
۶۸	سرهنگ	ابراهیم	نیکومنش
۶۹	سرهنگ	حمید	سرلک
۷۰	سرهنگ	غلامحسن	پنجی
۷۱	ستوان	مشکوه	قدرتی

ردیف	درجه	نام	نشان
۷۲	سرتیپ	سیروس	لطفی
۷۳	سرتیپ ۲	غلامرضا	بصیری
۷۵	سرتیپ ۲	امراالله	نوجوان
۷۶	سرتیپ ۲	حسین قلی	سلیمان زاده
۷۷	سرتیپ ۲	مهدی	رادفر
۷۸	سرتیپ ۲	بیژن	صنعتی
۷۹	سرتیپ ۲	محمد	فردوسی
۸۰	سرتیپ ۲	ذبیح الله	اسکویی
۸۱	سرتیپ ۲	رحیم	رحمانی
۸۲	سرتیپ ۲	یعقوب	علیاری
۸۳	سرتیپ ۲	علی اصغر	علی رضایی
۸۴	سرتیپ ۲	ایرج	جمشیدی
۸۵	سرتیپ ۲	سیدمجتبی	تهامی
۸۶	سرهنگ	محمد	فریدون زاده
۸۷	سرهنگ	محمد	خیری یزدی
۸۸	سرگرد	عباس	ترکاشوند
۸۹	سرهنگ	عبدالرضا	صادقی
۹۰	سرهنگ	محسن	دمیرچی
۹۱	گروهبانیکم	عباس	روحانی
۹۲	سرتیپ ۲	عظیم	ازگمی
۹۳	سرتیپ ۲	منوچهر	امینیان
۹۴	سرتیپ ۲	ابوالقاسم	جاودانی
۹۵	سرتیپ ۲	منوچهر	صابریان
۹۶	سرتیپ ۲	روح الله	سروری

ردیف	درجه	نام	نشان
۹۷	سرهننگ	حمید	شهریاری
۹۸	سرهننگ	عباس	طلانشان
۹۹	سرهننگ	اسماعیل	یزدی نشان
۱۰۰	سرهننگ	محمد	اکبری
۱۰۱	سرهننگ	غلامحسین	دربندی
۱۰۲	سرهننگ	داود	پورمهران
۱۰۳	سرهننگ	غلامرضا	آذربون
۱۰۴	سرگرد	علیرضا	پوربزرگ
۱۰۵	ستوان	علیرضا	ولدخوانی
۱۰۶	ستوان	مرتضی	سلامت پناه
۱۰۷	ستوان	بهروز	بیگوند
۱۰۸	گروهبانیکم	سعید	رفیع زاده
۱۰۹	کارمند	مجید	دوه چی
۱۱۰	سرتیپ ۲	عبدالرحمن	مسائلی
۱۱۱	حجت الاسلام	سعید	فخرزاده
۱۱۲	کارمند	سید کاوه	خاتمی
۱۱۳	کارمند	احمد	خورشیدی
۱۱۴	کارمند	محمد	براتی
۱۱۵	کارمند	ناصرقلی	بهرامی
۱۱۶	کارمند	اسماعیل	صفاری
۱۱۷	کارمند	مجید	نایینی
۱۱۸	کارمند	مرتضی	بهروزی
۱۱۹	سرتیپ ۲	فرهاد	حمیدی نیا
۱۲۰	سرتیپ ۲	علی حسین	انصاری

ردیف	درجه	نام	نشان
۱۲۱	سرتیپ ۲	فضل الله	افشین
۱۲۲	سرتیپ ۲	محمد ابراهیم	خیراندیش
۱۲۳	سرهنگ	حسین علی	خلیلی
۱۲۴	سرهنگ	سید رضا	پور غلامی
۱۲۵	سرهنگ	حمید	صدیق شجاع
۱۲۶	سرهنگ	ناصر	نژاد تقی
۱۲۷	سرهنگ	اسماعیل	مشایخ
۱۲۸	سرهنگ	جعفر	سلطانی نیا
۱۲۹	سرهنگ	ابراهیم	محمدزاده
۱۳۰	سرهنگ	رضا	پیران نژاد
۱۳۱	سرهنگ	فریدون	ارکانی
۱۳۲	سروان	داود	رحیمی
۱۳۳	ستوان	داود	عبدی
۱۳۴	کارمند	حسن	اسکندری
۱۳۵	کارمند	ابراهیم	اشرفی
۱۳۶	کارمند	اکبر	شمشکی
۱۳۷	کارمند	حسین	مشکینی
۱۳۸	کارمند	کوروش	قلی پور
۱۳۹	کارمند	محمد رضا	همتی
۱۴۰	کارمند	عسگر	ستاری
۱۴۱	کارمند	مسعود	دهقان
۱۴۲	کارمند	خلیل	پور بیگعلی
۱۴۳	کارمند	علیرضا	فرهادی فرد
۱۴۴	کارمند	حسین	صباحی

ردیف	درجه	نام	نشان
۱۴۵	کارمند	رضا	مظلوم
۱۴۶	کارمند	قاسم	شیرزادگان
۱۴۷	کارمند	حسین	خدائی
۱۴۸	کارمند	هادی	عباسی زنجانی
۱۴۹	کارمند	مسعود	ریاضی هروی
۱۵۰	سرتیپ ۲ خلبان	ایرج	جمشید
۱۵۱	سرتیپ ۲ خلبان	مختار	راعی
۱۵۲	سرتیپ ۲ خلبان	رضا	زمانی پور
۱۵۳	سرتیپ ۲ خلبان	علی	اخلاقی
۱۵۴	سرتیپ ۲ خلبان	جواد	محمدیان
۱۵۵	سرهنگ خلبان	خسرو	شیری
۱۵۶	سرهنگ خلبان	علیرضا	آئینی
۱۵۷	سرهنگ خلبان	عباس	احمدی
۱۵۸	سرهنگ خلبان	پرویز	رضایی
۱۵۹	سرهنگ خلبان	جعفر	نوروزی
۱۶۰	سرهنگ خلبان	علی محمد	فلاح نفتی
۱۶۱	ستوان دو	عباس	طلائی
۱۶۲	سرهنگ	رضا	شکوری
۱۶۳	سرتیپ ۲	کیومرث	حیدری
۱۶۴	سرتیپ ۲	خضر	ابراهیمی
۱۶۵	سرتیپ ۲	نصرالله	عزتی
۱۶۶	سرهنگ	حسین	رزاقی
۱۶۷	سرهنگ	حسن	کائی زاده
۱۶۸	ستوان سوم	ناصر	با ایمانی

ردیف	درجه	نام	نشان
۱۷۰	جانباز	رحمان	میرزائیان
۱۷۱	سرهنگ	حبیب	رشدی
۱۷۲	ستوانیکم خلبان	حمید	محمدی
۱۷۳	ستوانیکم خلبان	علمدار	دستوار
۱۷۴	ستوانیکم خلبان	پیمان	میرجمهری
۱۷۵	ستوانیکم خلبان	مجید	قاسمی
۱۷۶	ستوانیکم خلبان	محمد	میرسمیعی
۱۷۷	ستوانیکم خلبان	قادر	رضوی
۱۷۸	ستواندوم خلبان	کوروش	ایمان فرد
۱۷۹	نماینده مردم درگز در مجلس شورای اسلامی (دوره پنجم)	حسن	رزمیان
۱۸۰	سرتیپ ۲	نجاتعلی	صادقی گویا
۱۸۵	سرتیپ ۲	احمد	اسدی
۱۸۲	سرتیپ	احمد	ترکان
۱۸۳	سرتیپ ۲	علی	عبدی بسطامی
۱۸۴	سرتیپ ۲	احمد	خالقیان
۱۸۱	سرهنگ	نریمان	شاداب

اسناد و عكسها

همایش ویژه هیات معارف جنگ در آبادان پایان یافت

۷۷/۹/۲۸

آبادان ، خبرگزاری جمهوری اسلامی

داخلی. نظامی. جنگ. مناسبتها.

همایش ویژه هیات معارف جنگ که در هتل کاروانسرای آبادان برگزار شد روز جمعه به کار خود پایان داد.

جانشین ستاد کل نیروهای مسلح اعلام کرد: هدف از برگزاری این همایش توجه به پدیده معارف جنگ بوده که بیان‌کننده بخشی از تجارب و ارزشهای جبهه‌های حق علیه باطل است.

نیمسار سرتیپ صیاد شیرازی افزود: این کار با استفاده از تحقیقات میدانی، مصاحبه با رزمندگان اسلام، برداشتهای تصویری و بررسی اسناد و مدارک حقیقی جنگ انجام گرفته است.

وی گفت: این همایش می‌تواند با گرایش تحقیقی و آموزشی، بستر روشن و گویایی برای بیان بخشی از تاریخ جنگ باشد.

جانشین ستاد کل نیروهای مسلح گفت: در این همایش چهار روزه رزمندگان ارتش جمهوری اسلامی با زبان و قلم خود، فراز و نشیبهای صحنه‌های نبرد را تشریح کردند.

نیمسار صیاد شیرازی گرایش اصلی معارف جنگ را آموزش عنوان کرد و افزود: از این طریق تجارب و ارزشهای علمی و معرفتی صحنه‌های نبرد از سینه‌های ارزشمند رزمندگان اسلام به سینه‌های پاک و مطهر جوانان انقلاب اسلامی انتقال می‌یابد.

او اضافه کرد: ما توانسته‌ایم فعالیتهای تحقیقی و آموزشی حاصل از تجربیات دفاع مقدس را در دانشگاه افسری امام علی (ع) و نیروی زمینی ارتش، به اجرا در آوریم.

وی پیشرفت کار معارف جنگ را شامل یادآوری حدود ۱۲ عملیات عمده رزمندگان اسلام بر علیه ضد انقلاب در کردستان در بهمن سال ۵۹ و ۶۰ و همچنین برداشت از عملیات طریق القدس و فتح المبین در جبهه‌های جنگ تحمیلی ذکر کرد.

در این همایش فرماندهان و رزمندگان عملیات بیت المقدس شرکت داشتند. ساعت: ۱۰:۰۳ تمام



معارف جنگ

از: هیئت معارف جنگ (دبیرخانه)
به: بنیاد حفظ آثار و ارزشهای دفاع مقدس (جناب آقای مهندس چمران)
موضوع: ثبت خاطرات دفاع مقدس
شماره: ۳۵۱۳/۴۶/۲
تاریخ: ۱۳۷۷/۹/۱۷

با اهداء سلام:

هیئت معارف جنگ در نظر دارد برای ثبت خاطرات عملیات غرور آفرین بیت المقدس از وجود برادر عزیز، آقای سید کاوه خاتمی که در حال حاضر در آن بنیاد مشغول انجام وظیفه می باشد، بهره مند گردد.
لذا خواهشمند است با مأموریت مشارالیه بمدت ۵ روز (از تاریخ دوشنبه ۷۷/۹/۲۳ لغایت جمعه ۷۷/۹/۲۷) در معیت هیئت معارف جنگ در منطقه خوزستان موافقت فرمائید.
با تشکر و سپاس.

دانش رئیس هیئت معارف جنگ سرتیپ علی صیاد شیرازی
برس سامان ستاد آموزش عالی و تحقیقاتی ارتش جمهوری اسلامی ایران

دانش رئیس هیئت معارف جنگ سرتیپ علی صیاد شیرازی
۱۳۷۷/۹/۲۳

« لیسری عالی »

حضرت احمد امیر شریف سید حسام الدینی

با اهدای سلام

احتراماً با تشکر از زکات و مطالب ارزشمند جناب عالی در خصوص
 بخش های قبلی نوشته های اینجانب، به استحضار می رسانم به پیوست
 بخش سوم مطالب گزارش از سفر هیات معارف هند تحت عنوان
 « سفر به ماوراء » منظور بررسی های لازم تقدیم حضور می شود
 امیدوارم همانگونه که تاکنون وقت گرانبهائی را در اینج
 حضور صرف نمودید که موجب دلگرمی و راه گشایم بوده است در اینج
 بخش نیزه سواد می را که لازم می دانید ذکر فرمایید.

همچنین انشاء الله در این فرصت بصورت حضوری نسبت
 به تکمیل برخی موارد و تفرازا خدمت خواهم رسید.

لیسری

میراد عزیز جناب سرخاتر سید حسام

با احترام از فراداد

ارادتمند شما

۸۳ سید سوده حسامی

۲۷

مطالب شما را مطالعه کردم تبیین موردی در صفحه ۲۴
 وجود دارد ضمناً توجه می شود در بعضی از مکانها
 که زکات و خاظرات صفحه ۳۰ نیز در روز ۵
 بیت المقدس بر بند تا مطالب کتاب را خوانده
 عذر می خواهم که تا به حال به شما نگذارد

بسمه تعالی

مهمتر محترم امیر سرپرست سید جهان بابا

با اهداء سلام و تحیات الهی

احسن امانت و محنت و طاعت و عبارات برای جناب عالی

به بیست و آخرین مجلس نزد دست نوشته های گزارش سفر

مجموعه معارف جنگ ارتش جهت نقطه نظرات تقدیم می گردد
انفاس

با اهداء ام فراد

ارادتمند شما

خانم

۲۵

دوازدهم و هفتم ۸۲

بسمه

بزرگوار عقیده می باشد خاطر سید عالم عظیم

این امر مطالبه یاد داشته و به خوب تنظیم شده

نویزات اصداف خط کشیده در دست نوشته ها

هر چه بیشتر از لغات آذربایجانی شهید و امر دیگر گوناگون

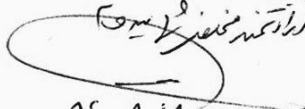
برای خواننده مفید تر واقع خواهد شد

۲- به نظام بازبینی کنیم اگر صحتی را که اینها خوب لایحه فکری در این

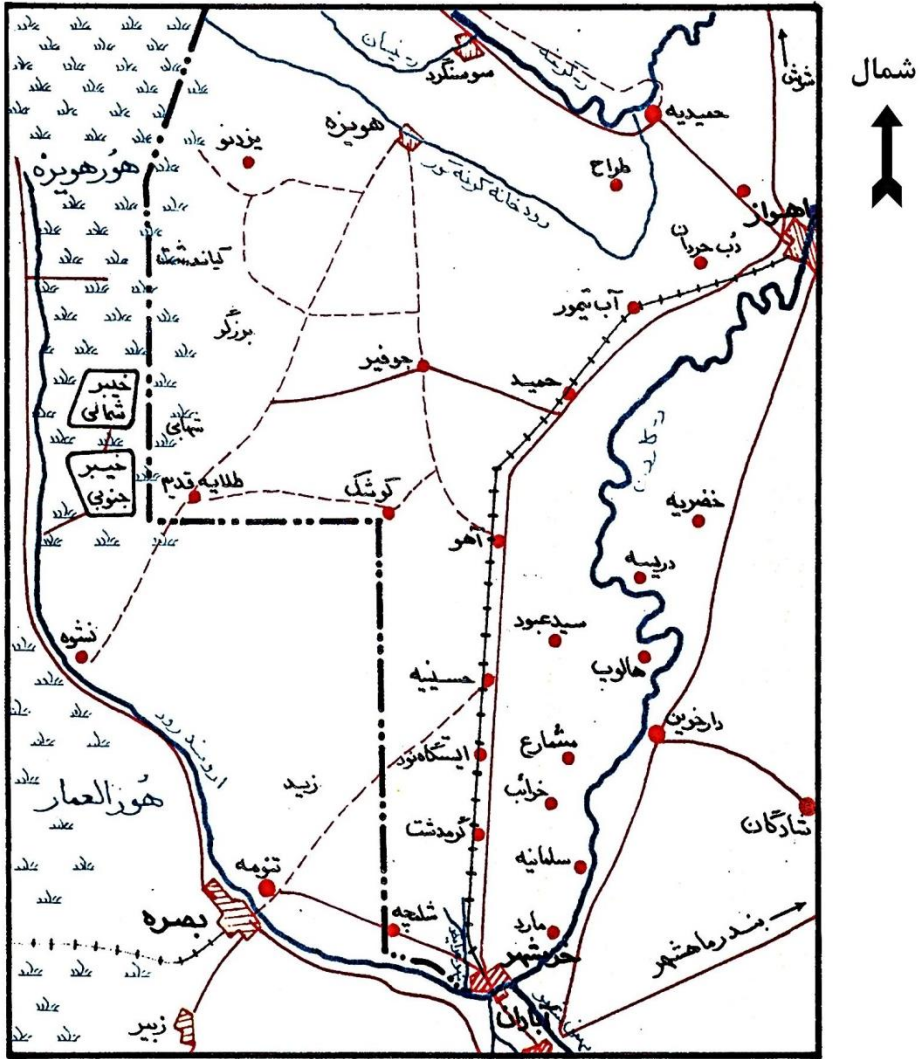
بود از آن عکس تهیه نمایند و در کتاب استناد شود -

توکل

ارادتمند و محترم سید جهان بابا



۸۲، ۸، ۱۵



منطقه عمومی جنوب غربی اهواز / خرمشهر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ملت بزرگ ایران و فرزندان اسلام به شما سلحشوران افتخار می کنند .
(امام خمینی (ره))

آنگاه که طلوع خورشید اسلام ناب محمدی (ص)، نویدبخش نابودی ظلمات شرق و غرب شد، کوردلانی که انقلاب اسلامی خار چشمان بود، با تلاشهای مذبحخانه خواستند تا درمقابل انفجار نور قدعلم کرده وپاره ای از پیکر میهن اسلامی را از این خاک لاله گون جدا نمایند، غافل از آنکه نورخدا خاموشی ندارد و جندالله همواره در برابر اینگونه دسیسه ها چون کوه ایستاده است .

﴿ یادبود همایش فرماندهان و رزمندگان شرکت کننده در عملیات بیت المقدس ﴾

خوزستان - آذرماه ۱۳۷۷

برادر و همرزم عزیز: جناب آقای سیدکاوه خانمی

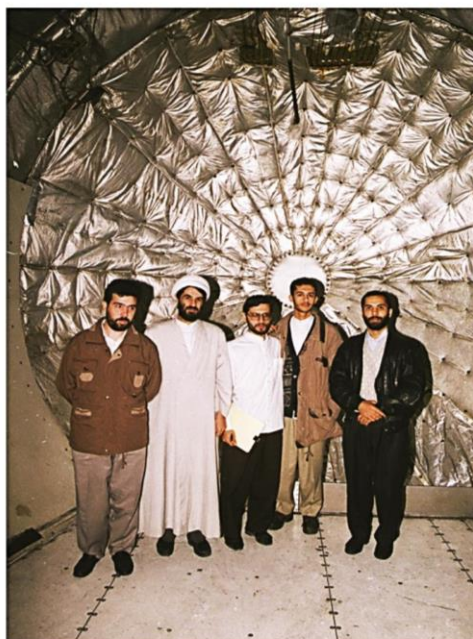
بدینوسیله از زحمات و فداکاریهای جنابعالی که با تمام وجود در راستای اهداف « معارف جنگ » تهیه دایره المعارفهای صوتی، تصویری و نوشتاری گام بر میدارید تشکر و قدردانی می کنیم و توفیقات روزافزون شما را تحت رهبریهای حکیمانه رهبر فرزانه انقلاب اسلامی و فرماندهی کل قوا « حضرت آیت الله خامنه ای » در اعتلای اسلام و جمهوری اسلامی از خداوند تبارک و تعالی مسئلت می نمایم .

رئیس هیئت معارف جنگ

سرتیپ علی صیادشیرازی



زائران کوی عشق - همراه این قافله از بلندای صلابت کوههای زاگرس به سوی سرزمین پر رمز و راز جنوب پر می کشیم تا سر بلندی بیاموزیم - داخل ۷۴۷



بر فراز ابرها - انتهای هواپیمای ۷۴۷، محلی برای قاب گرفتن لحظات از چپ: براتی، حجه الاسلام فخرزاده، خاتمی، نائینی، بهروزی اعضای گروه فرهنگی



مراسم استقبال رسمی در پایگاه پنجم شکاری.
تجلیل و تکریم از ایثارو ایثارگران



پایگاه پنجم شکاری ، شروعی خوب و معنوی برای یک سفر پر بار
((فسبحان ا... حین تمسون و حین تصبجون - روم ۱۶))



بیا مرور کنیم خاطره را به روزهای خوش التهاب برگردیم



شاگردان ممتاز دانشگاه امام علی (ع) در محضر استاد خود .
مکان هتل کاروانسرا



گرچه در هتل هستیم ولی برای استراحت نیامده ایم. آسایش از مقصد دورمان می کند.



این مردان با نقشه و کالک، پیوندی ناگسستنی دارند.
توضیح محورهای عملکرد هوانیروز توسط تیمسار افشین



هماهنگی تا هنگام پرواز همچنان ادامه دارد . باند پرواز لشکر ۹۲



برخیز به رزمگاه خون سر بز نیم چون لاله کنار صخره سنگر بز نیم
و دشمن در این سرزمین به خاک مذلت نشست



گر چه کمی آنسو تر حکام نابخرد رژیم بعث بار دیگر برای مردمان خویش موشکها و بمبهای غرب را به ارمغان آورده ولی ما با آسودگی در آسمان به گشت و گذاریم . اینجا قلمرو خورشید است .
صحنه ای دیگر از منطقه رزم



هر حرکت و نشانی که از آن رایحه ائمه بر می خیزد دلها را نا خود آگاه به خود می کشد .



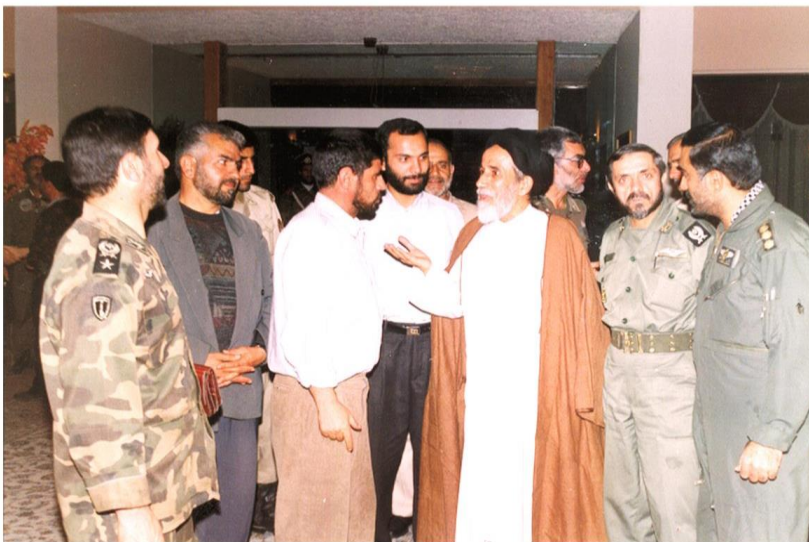
دهلاویه بنای یادبود شهید مصطفی چمران



اقلیم پارس را غم آسب دهر نیست تا بر سرش بود چون تویی سایه خدا



نشان اول مومن نماز است توان شناخت از این راه اهل ایمان را
اقامه نماز جماعت با حضور حجه الاسلام نوری ، امام جمعه خرمشهر



مهمان ویژه تا آخرین لحظات نیز از هتل دل نمی کند.
هنوز بسیاری از حماسه ها نامکشوف است حتی برای امام جمعه خرمشهر



در شب عملیات عظمت رود در برابر عزم رزمندگان اسلام سر تعظیم فرود آورد . منظره هوایی یکی از پلهای شناور باز سازی شده بر روی کارون



نمی دانم آیا می توانم تا آخرین روز این ماموریت سخت ، پا به پای این افراد پر تلاش در رکابشان باقی بمانم؟ (پل شناور بر روی کارون)



مردان سختکوش ، خستگی ناپذیر، همواره با نشاط و لبخند



به دنبال پاسگاه شهابی



اس . پی . جی شناوری آهنین بر روی آب .
یکی دیگر از پلهای شناور نقش آفرین در عملیات بیت المقدس



باز هم پل شناور بر روی کارون.
آماده برای یک برداشت تصویری دیگر



مردان جبهه عجب حال و هوایی دارند! اینان هنوز با عزمی راسخ آماده ایفای نقش برای نظام اسلامی اند.



حماسه آفرینی های مردان پاک نهاد، این سرزمین هرگز از اذهان مردمانش زدوده نمی شود. پذیرایی از سربازان اسلام توسط اهالی بومی روستای دریسیه.



بدون شرح



حلقه یاران



مرور وقایع پرفراز و نشیب گذشته ای نه چندان دور .
توضیح منطقه رزم توسط امیر حسنی سعدی



تنها فرصت برای دمی آسودن



فرودی دیگر در سرزمین حماسه ها



در محوطه سازمان آب آبادان



بر فراز شهر شهید علم الهدی - هویزه



دربندی در حال شرح منطقه رزم



پرواز هلی کوپترها - آغاز ماموریتی دیگر



نمای دیگر از منطقه عملیاتی بیت المقدس



تبادل اطلاعات روی پل شناور
شهید صیاد شیرازی روی پل در حال گوش دادن به سخنان فرماندهان



غوطه در افکار گذشته



نگاه به عملیات از زاویه ای دیگر



جلسه در هتل



دژ مرزی



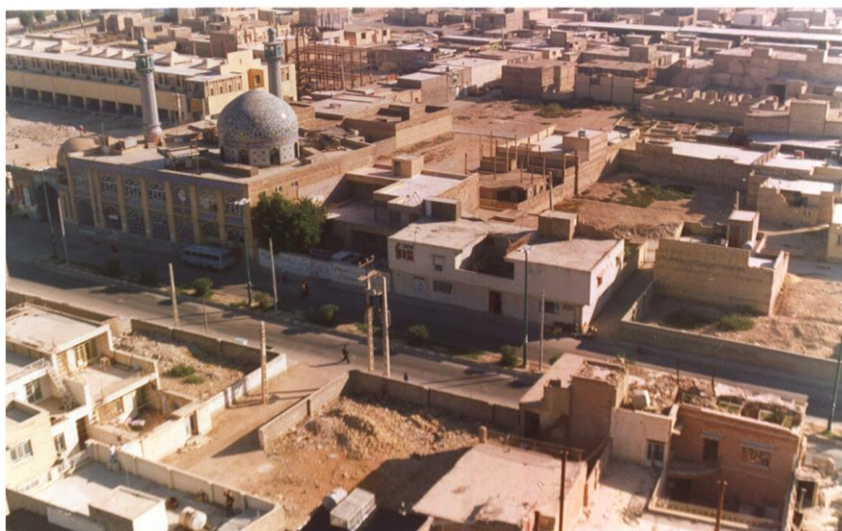
پل خرمشهر همچنان استوار



تیمسار سیروس لطفی در حلقه عناصر قرارگاه قدس



تلاش برای ثبت و ضبط وقایع



مسجد جامع همچنان استوار و سر بلند. رویش گل‌های فیروزه ای مدتهاست
زخم‌های کین دشمن را التیام بخشیده



کشتی‌ها در ا روند تولدی دیگر می یابند

نمایه

- آ
- آبادان ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۷، ۳۱، ۳۴، ۳۵، ۴۲، ۴۵، ۵۵، ۸۰، ۹۰، ۱۰۳، ۱۰۷
- آجوری: زین العابدین؛ سرتیپ ۲ ۲۹، ۶۱، ۷۸، ۸۵، ۹۳، ۱۱۹
- آذربون: غلامرضا، ۱۲۳
- آمریکا، ۶۶، ۷۸، ۷۹، ۹۰، ۹۴، ۱۱۶
- الف
- احمدی: عباس، ۹۳، ۱۲۵
- اخلاقی: علی، ۹۳، ۱۲۵
- ارتش جمهوری اسلامی ایران در هشت سال دفاع مقدس، ۵۱
- اردستانی، ۸۶
- ارکانی: فریدون، ۲۲، ۲۹، ۹۱، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۲۴
- ارومیه، ۴۶
- اروند، ۹۹، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸
- ازگمی: عظیم، ۲۲، ۲۶، ۲۷، ۶۰، ۸۵، ۹۱، ۱۲۲
- استرالیا، ۱۰۹
- افشین: فضل‌الله، ۲۲، ۲۷، ۶۰، ۸۵، ۱۲۴
- اقارب پرست، ۳۶، ۸۶
- القرنه، ۱۰۶
- امام (ره)، ۲۸، ۳۳، ۴۶، ۸۵، ۱۱۵
- امام صادق (ع): جاده، ۵۹
- امام علی (ع): دانشگاه، ۲۳، ۵۸، ۷۷
- امیدیه، ۱۹، ۱۰۰، ۱۱۵، ۱۱۷
- امیرالمؤمنین(ع): عملیات، ۶۰
- امینیان: منوچهر، ۲۶، ۶۰، ۱۲۲
- انگلیس، ۶۶
- اهواز، ۱۹، ۲۲، ۲۵، ۴۶، ۵۹، ۱۰۹
- ایران، ۳۶، ۴۲، ۴۸، ۵۱، ۷۷، ۷۹، ۹۲
- ب
- بابایی، ۸۶
- بختیاری: مسعود، ۱۷، ۷۰، ۷۸، ۸۰، ۸۵، ۱۱۹
- براتی: محمد، ۱۵، ۲۱، ۳۲، ۵۶، ۶۴، ۷۸، ۱۲۳
- برزگر: پاسگاه، ۷۴، ۱۱۳
- بصری: غلامرضا، ۷۰، ۱۲۲
- بقایی: حبیب‌الله، ۹۴
- بنی صدر: ابوالحسن، ۴۶، ۵۴، ۸۶
- بوارین: جزیره، ۹۱، ۱۰۷
- بهروزی: مرتضی، ۱۳، ۱۵، ۲۱، ۳۴، ۵۶، ۱۲۳
- بیت المقدس: عملیات، ۱۲، ۱۶، ۲۰، ۲۲، ۲۳، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۸، ۴۲، ۵۱

چمران: مهدی، ۱۴

چنانه، ۲۶، ۶۰

چین، ۴۸

ح

حافظ، ۸۶

حالب: پل، ۸۱، ۹۰، ۹۳

حسنى سعدى: حسين، ۱۷، ۲۲، ۲۴، ۲۵،

۴۶، ۵۸، ۷۸، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۹، ۱۱۹

حسينه: ايستگاه، ۲۵، ۵۹، ۸۰، ۹۰، ۹۳

حميد: پادگان، ۲۶، ۵۹، ۷۰، ۷۱، ۱۱۳

حميدى نيا: فرهاد، ۸۵، ۱۲۳

حياتى: محمدرضا، ۶۶

حيدرى: كيومرث، ۲۰، ۳۰، ۱۲۵

خ

خاتمى: پاسگاه، ۶۰، ۷۵

خاتمى: سيد كاوه، ۱۲۳

خالقيان: احمد، ۱۲۶

خرمشهر، ۱۹، ۲۲، ۲۷، ۳۵، ۳۸، ۵۹،

۶۷، ۶۹، ۷۱، ۷۳، ۷۵، ۷۶، ۸۰، ۸۱،

۸۲، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۹، ۹۰، ۹۱،

۹۳، ۹۹، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۶، ۱۰۹،

۱۱۰، ۱۱۶

خرمشهر در جنگ طولانى، ۳۶

خضريه، ۲۹، ۸۰، ۹۰، ۱۱۶

خليج فارس، ۶۶، ۷۹، ۱۰۷، ۱۰۹

۵۳، ۶۵، ۷۱، ۷۲، ۷۸، ۸۹، ۹۰، ۹۲،

۹۴، ۱۰۸، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۹

پ

پوربزرگ وافى: عليرضا، ۲۱، ۸۸، ۸۹،

۱۲۳

پوربيگلى: خليل، ۱۲۴

پورداراب: سعيد، ۵۷، ۱۱۹

ت

تاب زاده: عباس، ۳۷

تام هاك: موشك، ۶۶

تركاشوند: عباس، ۱۰۲، ۱۱۱، ۱۲۲

تركان: احمد، ۱۲۶

تولابى: على اصغر، ۴۹، ۶۱، ۹۳، ۱۱۹

تهران، ۲۰، ۲۳، ۳۸، ۵۹، ۶۲، ۷۲، ۷۴،

۸۰، ۸۹، ۹۱، ۹۴، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۹،

۱۱۶، ۱۱۵

تيميرمن: كنت، ۷۹

ج

جانگداز: غلامعلى، ۶۱، ۷۸، ۹۹، ۱۱۹

جفيري، ۵۹، ۶۰، ۶۵، ۷۵، ۸۱، ۹۱، ۹۳

جمشيدى: ايرج، ۳۷، ۶۰، ۹۰، ۹۱، ۱۲۲

جهان آرا، ۱۱۰

چ

چمران: مصطفى، ۴۱، ۸۶

رمضان: عملیات، ۲۸
رمضانی: عباس، ۶۱، ۹۳، ۱۱۹

ز

زید: پاسگاه، ۶۵، ۸۱، ۹۲، ۹۳

س

سها، ۱۵، ۱۶، ۱۷
ستاری، ۸۶، ۱۲۴
سلمانیه، ۸۰
سنتاب، ۱۰۹
سندج، ۴۰
سوداگری مرگ، ۷۹
سوریه، ۲۸
سوسنگرد، ۲۵، ۳۹

ش

شاکری: حجت‌الاسلام، ۱۹، ۲۰
شاهان: سید محسن، ۱۷، ۶۱، ۶۸، ۷۰
۷۱، ۷۸، ۸۰، ۹۲، ۱۱۹
شاهین‌راد: فرض‌الله، ۸۵، ۱۱۹
شکیبا: حمید، ۱۰۰، ۱۲۰
شلمچه، ۶۵، ۷۸، ۹۹، ۱۱۶
شمس‌زاده: اصغر، ۸۹، ۱۲۱
شنوک، ۲۷
شهبابی: پاسگاه، ۵۹، ۶۵، ۷۳، ۷۴، ۷۵
۹۰، ۹۱، ۹۳، ۱۱۳

خلیلی: حسین علی، ۱۸، ۴۸، ۷۹، ۸۹
۱۲۴

خوزستان، ۱۲، ۱۵، ۳۹، ۴۴، ۷۹، ۱۱۵
ختین: نهر، ۹۱، ۱۰۳، ۱۰۶

د

دارخوین، ۲۴، ۲۵، ۸۰، ۸۱، ۹۰
دانشکده افسری، ۲۳، ۲۸، ۲۹، ۳۶، ۱۱۶
دانشگاه افسری، ۱۲، ۵۸، ۷۷
دُبِ حردان، ۵۸
دربندی: غلامحسین، ۲۱، ۲۳، ۴۸، ۸۴
۱۲۳
دریسیه: آبادی، ۲۵
دزفول، ۲۴، ۳۰، ۳۱
دژ: پادگان، ۶۵
دوسلک: تپه، ۲۲
دهلاویه، ۵۸

ر

رادفر: مهدی، ۱۶، ۳۷، ۷۰، ۸۵، ۹۰
۱۲۲
رامشیر، ۱۹، ۲۰
رحمانی: رحیم، ۹۱، ۱۲۲
رحیمی: داود، ۱۷، ۵۷، ۱۲۴
رزمیان: حسن، ۲۲، ۱۲۶
رستاخیز عاشقان، ۱۵
رضایی: محسن، ۵۳
رَفَّیع، ۱۱۶

فجر: قرارگاه، ۲۱، ۲۲، ۲۶، ۲۷، ۶۰، ۶۵

۹۱، ۹۳، ۱۰۰، ۱۱۶

فخرزاده: سعید، ۱۳، ۱۵، ۱۹، ۲۱، ۲۲،

۲۹، ۳۲، ۳۴، ۴۸، ۵۶، ۶۱، ۶۴، ۶۶،

۷۶، ۷۸، ۷۹، ۸۴، ۸۷، ۸۹، ۹۸، ۱۰۱،

۱۲۳

فرسیه، ۳۰، ۳۸، ۵۹، ۷۰، ۹۰، ۱۱۲،

۱۱۶

فریدونیان: محمدرضا، ۲۲، ۳۰، ۳۱، ۶۱،

۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۳، ۹۴، ۱۱۹،

۲۲، ۱۱۲، ۱۱۶، فکه،

ق

قدس: قرارگاه، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۵، ۳۰،

۳۴، ۳۷، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۵۶، ۶۰، ۶۵،

۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۵، ۹۰، ۹۱، ۹۲،

۹۹، ۱۰۰، ۱۱۲، ۱۱۶،

قربانی: مرتضی، ۲۵

قلی‌زاده: ناصر، ۹۸

ک

کربلا: قرارگاه، ۲۱، ۲۲، ۲۴، ۲۷، ۲۸،

۲۹، ۳۰، ۴۶، ۴۸، ۴۹، ۵۵، ۵۸، ۶۱،

۶۵، ۷۸، ۸۹، ۹۲، ۹۳، ۹۹، ۱۰۰،

۱۰۱، ۱۰۲، ۱۱۶،

ک

کاتاماران: شناور، ۱۰۸

ص

صادقی گویا: نجاتعلی ۱۲۶

صدام، ۲۸، ۳۶، ۴۲، ۷۹

صدوقی: آیت‌الله، ۵۳

ط

طلاییه، ۹۱

ع

عبادت: کریم، ۱۷، ۲۲، ۲۴، ۲۵، ۵۴،

۵۵، ۵۹، ۸۵، ۸۹، ۹۰، ۱۲۰،

عبدی بسطامی: علی ۱۲۶

عراق، ۳۵، ۳۶، ۷۹، ۸۸، ۹۴، ۱۰۲، ۱۰۶،

۱۰۷، ۱۱۶،

عرایض: آبادی، ۹۱

عزتی: نصرالله، ۳۰، ۳۱، ۷۲، ۱۰۲، ۱۰۶،

۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۲۵،

عزیزی: احمد، ۵۴

علم‌الهدی، ۳۹

علیاری: یعقوب، ۳۷، ۵۶، ۵۹، ۷۰، ۹۱،

۱۲۲

ف

فاو، ۲۸، ۱۰۶

فتح: قرارگاه، ۲۱، ۲۲، ۲۴، ۲۵، ۳۰، ۳۱،

۴۸، ۶۱، ۶۵، ۸۱، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۹،

۱۱۶

فتح‌المبین: عملیات، ۷۷

- کارون, ۲۴, ۳۱, ۳۵, ۴۲, ۵۴, ۶۹, ۸۱,
 ۸۲, ۸۳, ۱۰۳, ۱۰۶
 کاظمی: محسن, ۱۵
 کرخه کور, ۲۵, ۳۰, ۵۹
 کردستان, ۱۲, ۴۰, ۴۱, ۷۷, ۹۴
 کروز: موشک, ۶۶, ۸۰
 کوشک, ۵۹, ۶۰, ۷۰, ۹۰, ۹۱, ۱۱۳
 کیا: ابوالقاسم, ۶۱, ۷۸, ۱۱۹
- گ**
- گرگان, ۴۵
 گرمداشت: ایستگاه, ۵۹, ۸۱
 گروه معارف, ۲۹, ۳۱, ۳۷, ۴۰, ۵۱, ۵۶,
 ۸۰, ۸۵, ۸۶, ۹۰, ۱۱۲, ۱۱۷, ۱۱۹
- ل**
- لطفی: سیروس, ۲۲, ۲۳, ۲۵, ۲۶, ۳۰,
 ۳۸, ۵۸, ۵۹, ۶۰, ۶۵, ۶۷, ۶۸, ۷۰,
 ۷۱, ۷۳, ۷۵, ۸۵, ۹۰, ۹۱, ۹۳, ۱۲۲
- م**
- محدثی: مصطفی, ۱۴
 محسنی: علی, ۴۵, ۱۲۰
 محمدیان: جواد, ۹۳, ۱۲۵
 مدارائی: غلامعباس, ۸۵, ۱۲۱
 مرصاد: عملیات, ۵۷
 مسائلی: عبدالرحمن, ۱۷, ۳۰, ۴۵, ۴۸,
 ۶۱, ۱۲۳
- مشکینی: آیت‌الله, ۵۳
 مشهد, ۲۷
 مشیری: داود, ۱۷, ۱۸, ۳۰, ۶۱, ۶۲,
 ۸۹, ۱۱۹
 مصر, ۴۲
 معین‌وزیری: نصرت‌لله, ۱۷, ۶۱, ۶۸,
 ۷۱, ۷۲, ۸۰, ۸۱, ۹۲, ۱۰۱, ۱۱۹
 معینی: نعمت‌الله, ۳۲, ۳۴, ۷۲, ۷۳, ۷۴,
 ۷۵, ۸۰, ۱۰۱, ۱۱۹
 مفید: عبدالحسین, ۱۷, ۲۹, ۳۶, ۷۰,
 ۷۸, ۹۳, ۱۰۲, ۱۰۳, ۱۰۶, ۱۰۹,
 ۱۱۰, ۱۱۹
 موسوی قویدل: سید علی اکبر, ۱۷, ۶۵,
 ۷۸, ۸۵, ۹۳, ۱۱۹
 میرزاییان: رحمان, ۱۵
 میرزائیان: رحمان, ۱۵, ۱۲۶
- ن**
- نابینی: مجید, ۱۳, ۱۵, ۲۱, ۲۳, ۳۲,
 ۳۴, ۳۷, ۳۸, ۵۶, ۶۴, ۶۸, ۶۹, ۱۲۳
 نساء بزرگ: منطقه, ۲۵
 نساء کوچک: منطقه, ۲۵
 نصر: قرارگاه, ۲۱, ۲۲, ۲۴, ۴۶, ۵۸, ۶۱,
 ۶۵, ۷۸, ۸۲, ۹۳, ۹۹, ۱۱۵
 نوری: ابوالحسن؛ حجت‌الاسلام, ۸۴, ۸۶,
 ۸۷, ۸۸
 نهج‌البلاغه, ۵۵

هاشمی: سید حسام، ۱۶، ۱۹، ۲۹، ۳۰،

۳۳، ۳۴، ۴۸، ۶۱، ۶۲، ۶۷، ۷۲، ۸۵،

۸۷، ۸۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۱۱، ۱۱۹،

هوانیروز، ۱۸، ۲۲، ۲۳، ۲۵، ۲۶، ۲۷،

۲۹، ۶۰، ۶۵، ۶۸، ۸۷، ۸۹، ۹۱، ۹۲،

۹۵، ۹۸، ۹۹، ۱۱۱، ۱۱۶،

هویزه، ۳۰، ۳۹، ۴۱، ۷۳، ۹۰، ۱۱۲،

و

والفجر ۲: عملیات، ۵۷

والفجر ۸: عملیات، ۲۸، ۱۰۶

هـ

هاشمی رفسنجانی: علی اکبر، ۲۸



هیئت معارف جنگ
شهید سپهبد علی صیاد شیرازی

Safar be māvarā

Sayyed Kāveh Khātami

**War Cognizance Committee Of
Martyr Lieutenant General Ali Sayyad Shirazi**